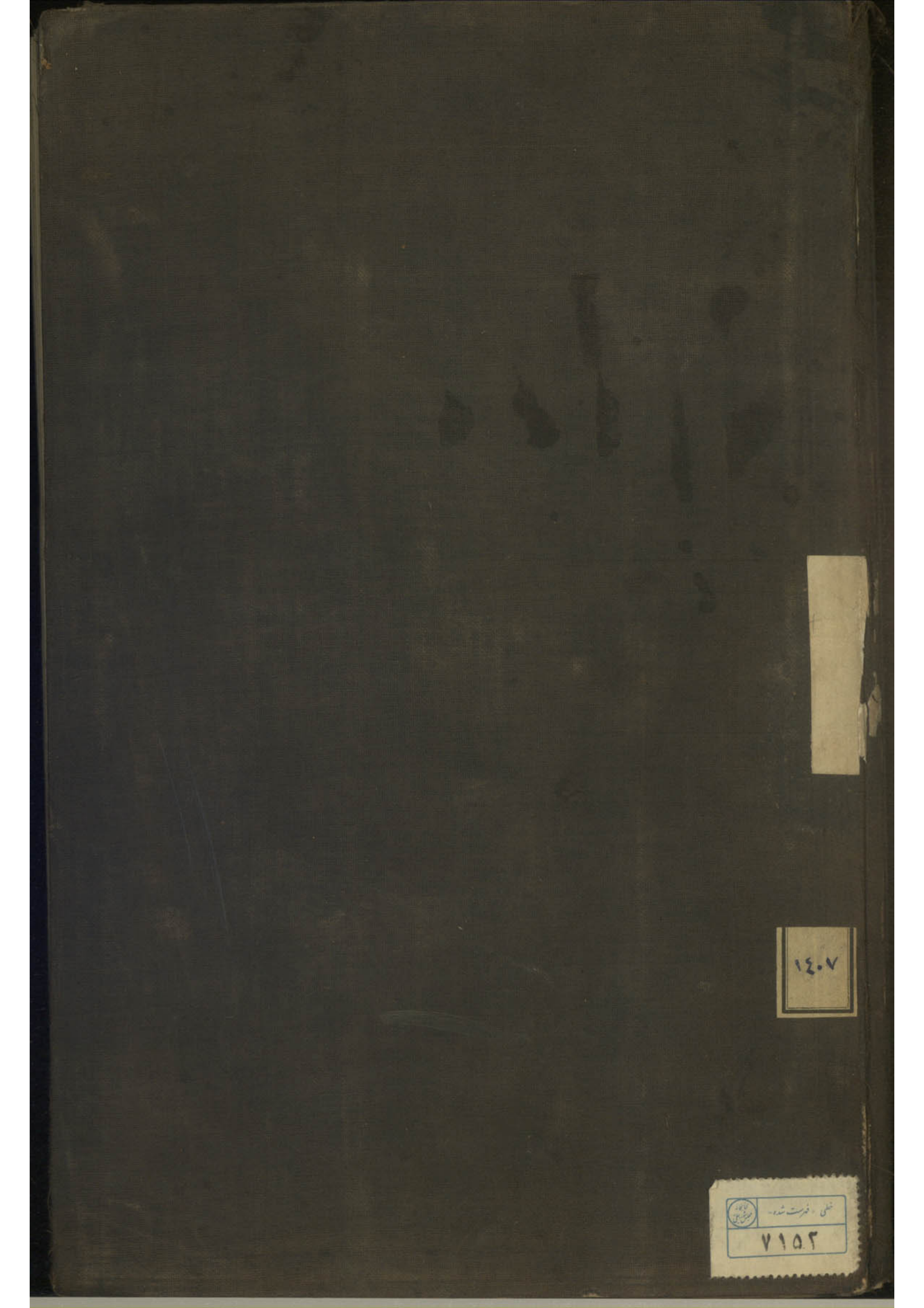
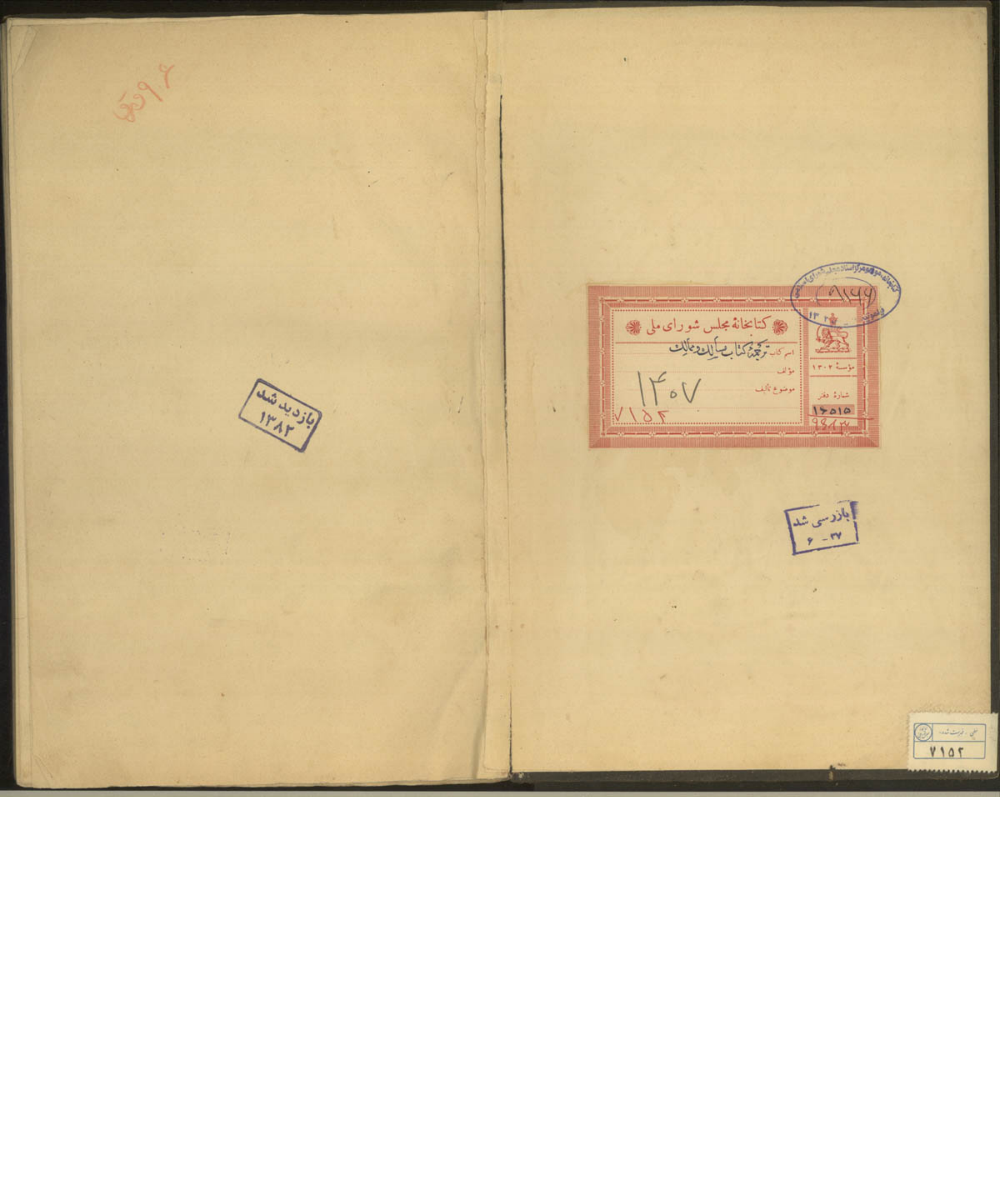
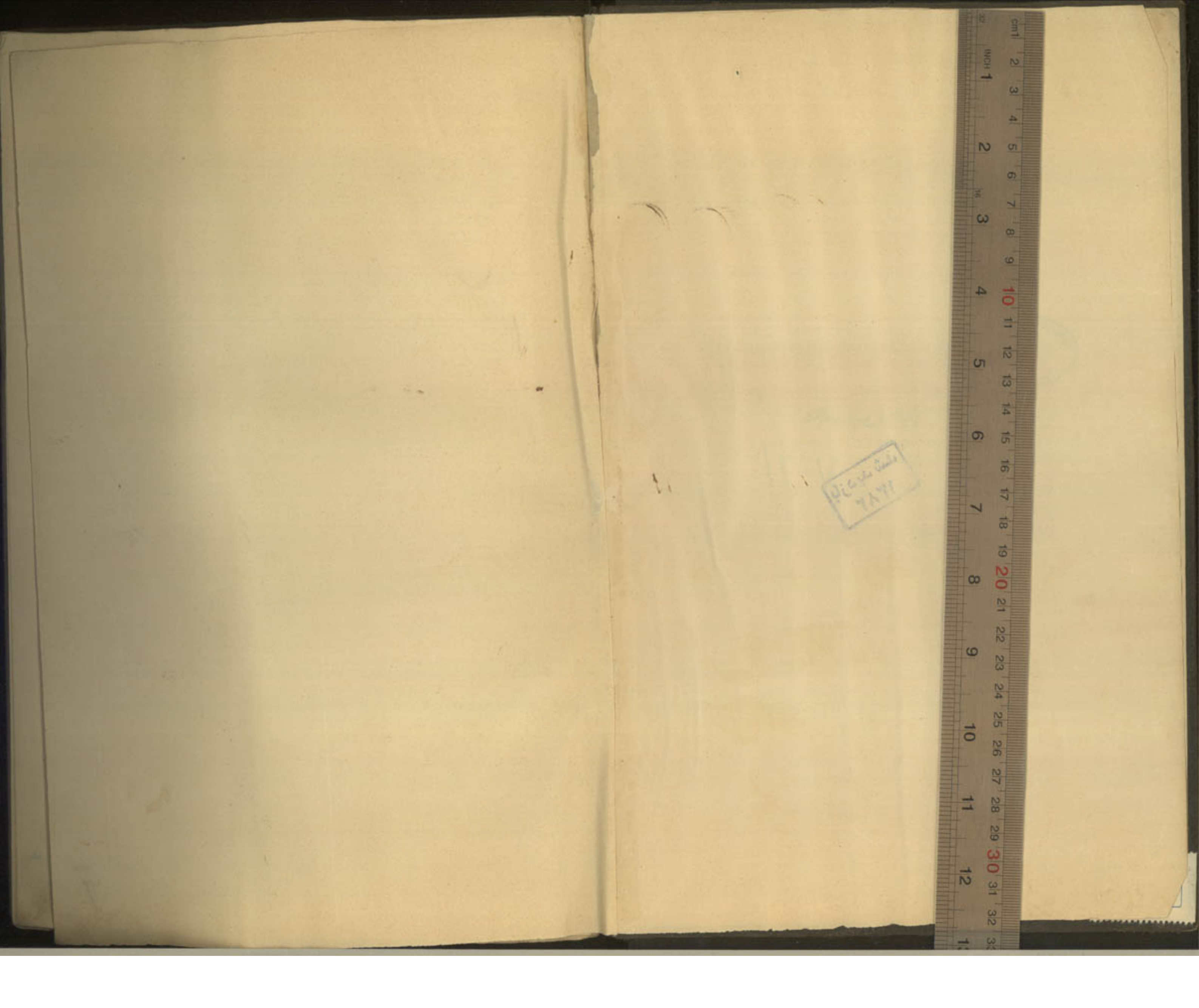
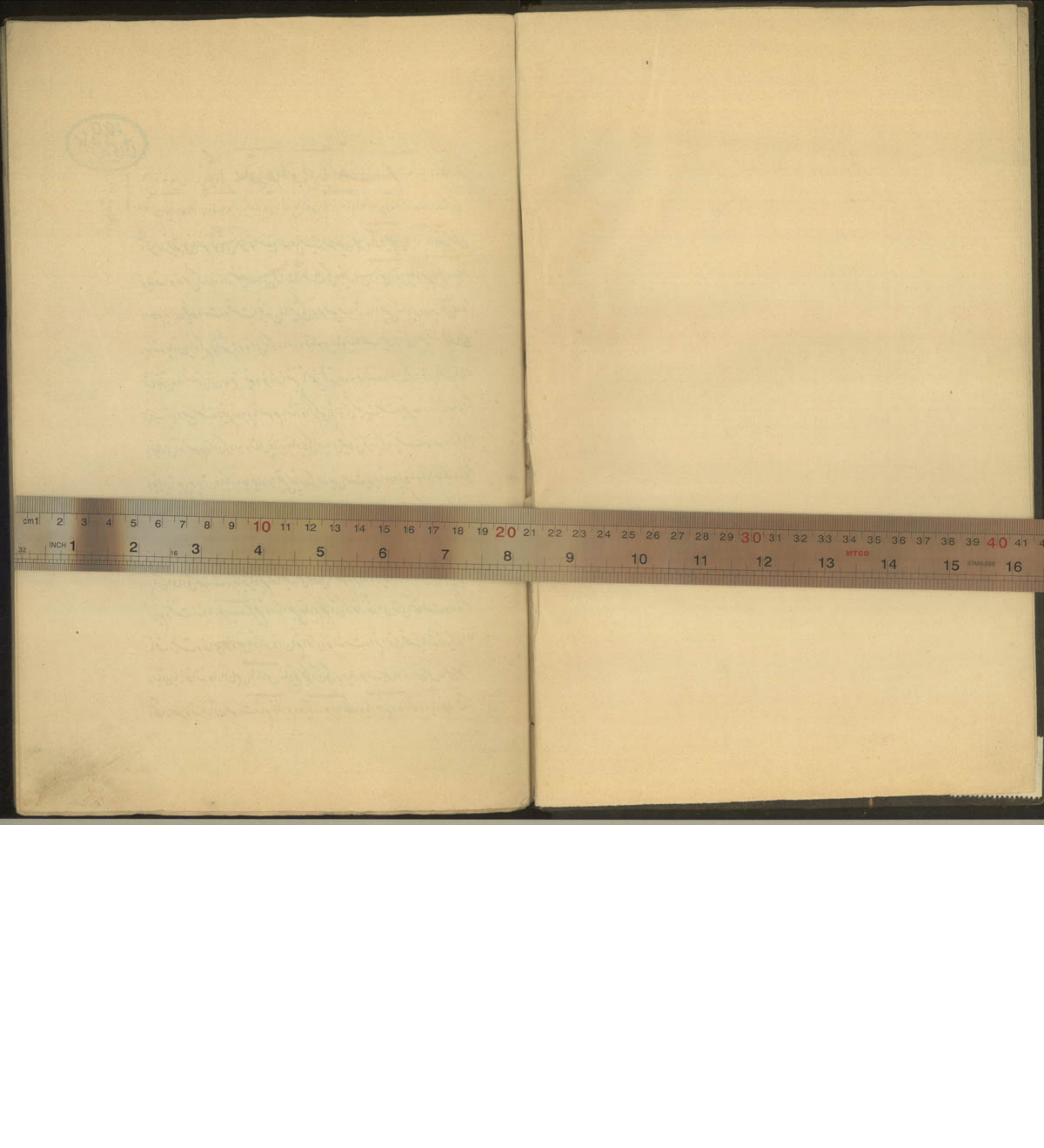


۱۴۰۷
خطی - فهرست شده -
۷۱۵۳



بازدید شد
۱۳۸۳
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب ترجمهٔ کتاب مسالک و ممالک
مؤلف
موضوع تألیف
۱۴۰۷
۷۱۵۴
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۶۵۱۵
۹۶۸۳۷
بازرسی شد
۶ - ۳۷
۷۱۵۴







ذکر القدیم اولی بالتقدیم

الحمد لله مبتدی النعم وولی الحمد وصلی الله علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین   اما بعد چنین
گوید خداوند سخن که مراد ما از تصنیف این کتاب آنست کی اقلیمهای روی زمین یاد کنیم آنچه دایره
اسلام بدان محیط است وقسمت اینچنین ساختیم کی هر موضعی معروف را اقلیمی نهادیم وهرچه بآن حدود
پیوندد باآن یاد کنیم از شهرها ونواحی وکوهها ورودها ودریاها وبیابانها جمله در آن اقلیم گفته شود وآنچ
شناختن ودانستن آن حاجتی نبود فروگذاشتیم تا سخن مختصر بود وخواننده را ملال نگیرد وسیاقت این
کتاب نه بر وضع هفت اقلیم نهادیم تا معلوم باشد واگر کسی خواهد کی کیفیت هفت اقلیم بداند در کتابهای دیگر
بانجا رمی آید معلوم توان کردن ومثال چنان نهادیم کی دریای محیط کی گرد بر گرد زمینست آنرا صورت کردیم
وجزایر زمین ویران وآباذ وجایگاه هر اقلیمی چنان کی در زمین هست پدید آوردیم ونام آن جایگاه بر نوشتیم
چنانکه در صورت معلوم گردد وچون ممکن نشد در شکل این صورت حکایت همه اقلیمها چنان که هست نگاشتن
ومقدار اشکال آن از طول وعرض وگردی وتربیع وتثلیث ودیگر صفت اشکال آن بجای آوردن اختصار
بر آن افتاد کی صورت هر جایگه یاد کنیم از اقلیمهای مسلمانی تا معلوم گردد ودایره اسلام را بر حسب اقلیم بخش
کردیم ونخست از دیار عرب درگرفتیم وآنرا اقلیمی نهادیم بحکم آن که خانه خدای تعالی آنجاست وخانه کعبه
ناف زمینست وخدای عز وجل آنرا در قرآن ام القری خواندست وام القری قصبه باشد که دیگر نواحی
را بآن باز خوانند وازآن پس با پارس نهادیم بحکم آن کی بر دیار عرب بیگردد وزآن پس زمین مغرب
آنگاه مصر وبعد از آن صورت شام نهادیم ودریاء روم آنگاه دیار جزیره وآنگاه دیار عراق

وانگاه دیار خوزستان وانگاه دیار کرمان وانگاه دیار منصوره وانچ بدان پیوندد از جمله
بلاد سند وهند وسلمانی وانگاه اذربایگان وانچ بدان پیوندد پس کوهستان انگاه دیلمان انگاه
ولایت خوز انگاه بیابانی کی میان پارس وخراسان است وانگاه سیستان وهرچ بان پیوندد وانگاه
خراسان وانگاه ماوراءالنهر

وانگاه دیار پارس

صورة اقاليم


المشرق
المغرب
بلاد زنكبار
حبشه
مصر
ولايت
مغرب
الاندلس
ولايت فرنك
روميه
كرمان
فارس
ديلم
خراسان
بحر خوارزم
ارض يأجوج ومأجوج
اول

خداوند کتاب میگوید کی این شکل صورت زمین است اباذان و ویران وقسمت کردیم
بر ممالک ومعنی ممالک باذشاهیها باشد کی یکی را ازآن مملکت گویند وهیچ ملک اباذان تر وتمامتر و
خوشتر از ملک ایران شهر نیست وقطب این اقلیم بابل بوذ وبارس وحد این مملکت درروزگار
بارسیان معلوم بوذ چون مسلمانی آشکارا شد مسلمانان از هر مملکتی نصیبی بگرفتند برین جمله کی یاد کرده آید
از مملکت روم شام ومصر واندلس ومغرب وآن مملکت هندوستان انچ بزمین
منصوره بوندذ وسوستان تا کابلستان وحدود تخارستان واز مملکت چین وماوراءالنهر
وهرچ باآن روذ مصنف کتاب چنین گوید کی حدود سقلاب وهرچ بآن بوندد از روس وسریر و
الان وارمن وهمه ترسایی را جمله در شمار مملکت روم دارند وسند وکشمیر وبهری از تبت در مملکت
هند شمارند وزمین بیابان درمغرب وزنگبار وبجه وحدود این گروه را درین کتاب ذکری نکردیم بحکم آن
کی قوام باذشاهی بعقل وهنر ودین ودانش وعمارت وسیاست تعلق دارد ومردم آن جایگاه ها را از
انچ یاذ کردیم بهره نبوذ کی ایشان را بذان مرتبی باتیتی نهاذن وازجهان بابی نصیب داذن واقلیمی بنام
ایشان کردن واگرچه گروهی را از ایشان ریاضتی ودیانتی هست چون یونانیان وحبشیان وسبب آنست
کی بدیگر حدود نزدیکند مانند نوبه وحبشه کی برکرانه دریای قلزم است بدین فضیلت ذکر ایشان پیش ازین
نتوانکرد ومملکت اسلام بر دیگر مملکتها فزونی دارذ بآنچ زیادت دارذ وزیادت شده است از جنوب
وشمال واز حدوذ شرق خلیجی کی از بحر محیط برداذ تا بحد چین وماچین وخلیجی دیگر کی هم از دریای محیط برخیزد
از زمین مغرب تا بزمین اندلس خداوند کتاب گوید کی ما زمین را بدو قسمت نهاذیم وسرخط این قسمت
از دریای چین برخیزد وبزمین هند گذرد درمیان مملکت اسلام همچنین برزمین مصر تا مغرب وبرانچ

ازاین قسمت در جانب شمالست مردمان در وسپیدپوست بوند وهرچند دورتر شوند سپیدی برایشان چیره
ترشود واقلیمهای این جانب سردسیر باشند وآنچ در حد جنوب مقام دارند سیاه گونه باشند وچندان
کی دورتر شوند سیاهی برایشان غالب تر بود وآنچ ازین جایها بخط استوا نزدیکتر است معتدل تر
بوذ وازین پس بهفت اقلیم یاذکنیم چنان کی مسافت میان هریک معلوم گردذ مملکت مسلمانی
شرقی مملکت اسلام زمین هندوستان است ودریای بارس وغربی اسلام روست
وارمن والان وسریر وخزر وروس وبلغار وسقالب وبهری از ترکستان وشمالی اسلام
ملک چین وانچه بان بوندذ از حدود ترکستان وجنوبی اسلام دریای بارس باشد
مملکت سند شرقی این مملکت دیار اسلامست وغربی وجنوبی آن دریای محیط وشمالی آن حدود
اعمال چین بحکم آنکه ما آنچ میان ترکستان ودیار روست از صقلاب ودیگر گروهها ایشان از ملک
روم یاذ کردیم مملکت چین شرقی وشمالی آن دریای محیط است وجنوبی ان اسلام وهندوستان
وغربی هم دریای محیط است مملکت بارس شرقی آن بلاد اسلام وغربی وجنوبی آن بحر محیط
ویاجوج ماجوج وآنچ بعد از ایشان هستند تا کرانه دریا هم از مملکت چین شمرند زمین هندوستان
شرقی این ملک دریای بارس بوذ وغربی وجنوبی ولایت اسلام وشمالی دریای چین وماچین حدود
مملکتها برین جمله است کی یاذ کردیم

ذکر دریاهای این دیار

بزرگترین دریاها دریای بارس است ودریای روم واین هردو دریا برابر یکدیگرند وهردو
از دریای محیط برخیزند ودرازاو پهنا دریای عظیمترست ودرآخر دریای بارس زمین حبشست تا دریای بارس
قلزم واز قلزم تا چین برخط راست دویست منزل باشذ واز قلزم تا عراق براه بیابان دوماه

راهست واز جیحون تا آخر اسلام در حد فرغانه بیست و اند مرحله واز این جایگاه تا بحرین کی بپایان
اعمال حبشست مسافت دو ماهه راه باشد واگر کسی خواهد کی از قلزم سوی چین و ماچین رود مسافت
برود راز گردد بحکم آن کی درین دریا گردشهای بسیارست ❀ و دریای روم از دریای محیط برخیزد
تا بپایان خلیج رسد کی میان مغرب و زمین اندلس است تا بشهرهای شام رسد و مقدار این مسافت [illegible]
راه باشد واین دریا ستیم تر و پایین تر از دریای پارس است و چون از دهانه این خلیج روانه شوند
امتدادی است که تا آخر این دریا برساند و میان قلزم کی زبانه است میان دریای پارس و میان
دریای روم براه قرب چهار مرحله باشد لیکن دریای روم در فرا بگذرد تا بشهرها رسد مسافت بیست
و اند مرحله باشد و در مسافتهای مغرب بتفصیل گفته آمده است اینجا بازگفتن حاجت نیست ❀
واز مصر تا مغرب صد و هشتاد مرحله باشد واز غایت زمین مشرق تا آخر زمین مغرب قرب چهارصد
آخر
مرحله باشد واز اقصای حد شمال تا اقصای حد جنوب از سواحل بحر محیط در باید گرفت تا زمین یاجوج
و ماجوج و بر ظاهر سقلاب گذرد و بر زمین بلغار بیرون شود و صقلاب و بلغار در زمین بگذرد و از
روم مسافت شصت مرحله بشام رسند ❀ واز زمین شام تا زمین مصر سی مرحله باشد واز آنجا بزمین
نوبیان بیرون شود آنگه بگذرد چنانک بپایانی آید میان زمین سیاهان و زنگبار تا بدریای محیط رسد این خط میان
جنوب و شمالست و آنچ معلومست از مسافت این خط از ناحیت یاجوج تا بلغار و زمین سقلاب [illegible]
چهل مرحله باشد واز زمین سقلاب تا روم و تا حدود شام شصت مرحله دارند واز روم تا آخر زمین نوبیان
مقدار هشتاد مرحله گویند تا بنوبیان رسند ❀ واما میان یاجوج و ماجوج و دریای محیط در جانب
شمال و میان بیابانها و دیگر باره حدود دریای محیط همه خرابست و هیچ عمارت نگفته اند و ندیده ام کی مسافت
سیاهان

آن دو بیابان کی بر کرانه دریای محیطست چند باشد زیراکی ممکن نیست در آن بیابان رفتن چه سرما
سخت باشد چنانک ممکن نگردد هیچ عمارت کردن و آنجا مقام ساختن و همچنین در جانب جنوبی
هیچ جانور نتواند بودن از گرمای سخت که آنجا مقام نتوان کرد و اما میان چین تا مغرب همه آباذانست و
زمین گرداست و دریای محیط گرد بر گرد زمین چون طوقی است و دریای روم و دریای پارس ازین
دریا بر خیزد ❀ اما دریای خزر نه ازین خلیجست و چنانست کی اگر کسی پیرامن آن بگردد از خزر در گذرد
بزمین دیلمان و طبرستان و گرگان رسد و در بیابانی بحد سیاه کوه بازگردد و هم آن جایگه باز آید
کی ازو رفته باشد چنانکه هیچ چیز مانع نباشد الا رودی کی بدریا می افتد و اما دریای خوارزم همچنین
در میان شهرهای زنجبار است و بر آن جانب زمین روم خلیجها هست و دریاهای کی از او ذکر نکرده ایم
بحکم آن کی بسیارند و کوچک از دریای محیط خلیجی بر میخیزد تا بظاهر دریای سقلاب رسد و بر زمین روم
گذرد بر قسطنطنیه تا در بحر روم افتد و زمین روم را حد از دریای محیطست تا بزمین جلالقه کی باشند جاتی
را نسبت با ایشان کنند و فرنگ و روم و اینیاس تا قسطنطنیه تا سقلاب. ❀ و روم خالص از حد
رومیه گیرند تا حد سقلاب و اما آنچ نگفتیم کی فرنگ و جاتی و غیرهم از جمله روم است بحکم آن
[illegible] دین و پادشاهی است لیکن زبانهاشان مختلف است و مملکت چین مقدار چهار ماهه راه
درازاست در سه ماهه راه پهنا و چون از دهانه خلیج در آید تا ولایت مسلمانی از حدود ماوراءالنهر مسافت
سه ماهه راهست و چون از حد شرق در آید و خواهد که بحد مغرب بیرون شود و بزمین نوبیان پیوندد
و بزمین خرخیز و غزغز و بر ظاهر کیماک تا بدریا مقدار چهار ماهه راه باشد و در مملکت چین زبانهای
مختلف است ❀ واما ترکستان همه و تغزغز و خرخیز و کیماک و غزنه و خرلخیه این همه را زبان

یکسانست و همه از یکدیگر ⁂ واما قطب مملکت چین را چمدان گویند چنان کی مملکت روم
را نسبت با قسطنطنیه باشد و مملکت اسلام را نسبت با بغداد و مملکت هندوستان را نسبت با قنوج
و زمین ترک جداگانه است ⁂ فاما زمین غز حدود زمین ایشان از خزر و تا کیماک و تا زمین خرخیز
و بلغار باشد و حدود مسلمانی از گرگان تا باراب تا سپیجاب اما چون از دیار کیماک گذشت زمین
خرخیز باشد در ناحیت شمال و ایشان در میانه غز و خرخیز و پشت سقلاب جای دارند ⁂ و زمین
یاجوج بر ناحیت شمال است چون از روی سقلاب در آید و از حد کیماک و مقدار زمین ایشان
و عدد ایشان خدای داند ⁂ واما خرخیز را جایگاه میان غز و کیماک و دریای محیط و زمین خرخیز
باشد و زمین تبت در میان خرخیز و مملکت چین ⁂ واما مملکت چین در میانه دریا و زمین غز و زمین
تبت باشد و چین خود این اقلیمست لیکن دیگر شهرهای ترکستان را نسبت با آن کنند چنانکه مملکت
روم را قسطنطنیه باز خوانند و همه مملکت اسلام با ایران شهر باز خوانند و آن زمین با تبت و زمین سقلاب
دراز و پهنست مقدار دو ماهه راه در دو ماهه و بلغار شهری کوچک است و نواحی بسیار ندارد
و بدان سبب مشهور شدست کی فرضه مملکت است و روس قومی اند از نواحی بلغار و میان
بلغار و میان ایشان قومی ترکان از ترکستان منقطع شده اند و میان خزر و روم مقام ساخته
ایشان را مجنه خوانند و آن جایگاه ایشان را نبوده است در قدیم بتغلب فرو گرفته اند و خزر نام
گروهی از ایشان است فاما نام شهر آتل گویند و این شهر بنام آن رود باز خوانند کی آنجا بگذرد
و بدریای خزر می رود و این شهر آتل پس ناحیتی ندارد الا خود جایگه کی آنرا قارس خوانند بحدود
خزر و سمندر و روس و غیر آن ⁂ واما تبت میان ولایت چین و هندوستان و زمین

خرلخ و سعر غز و زمین یاوس باشد و بهری در مملکت هند و بهری در مملکت چین و گویند کی ایشانرا
پادشاهی هست از فرزندان تبع ⁂ واما جانب جنوب از روی زمین ولایت سیاهان است
در اقصای مغرب بر کناره دریای محیط ولایتی باشد پس خویش با هیچ مملکت اتصالی ندارد و یک
حد آن با دریای محیط دارد و حد دوم تا بیابانی کی بزمین مغرب پیوندد ⁂ و حد سوم با بیابانی دارد
کی بزمین مصر پیوندد و حد چهارم با بیابانی دارد کی از گرما آنجا جانور نباشد و چنین گویند کی درازی
و پهنای زمین ایشان مقدار نهصد فرسنگ در نهصد فرسنگ باشد واما زمین نوبیان حدی با زمین
مصر دارد و دیگر حد با زمین مغرب و حد سیم با زمین بجه دارد برابر قلزم و حد چهارم بیابانی کی گفتیم
پیش از این کی خلق در آن بیابان نتوانند رفت ⁂ واما زمین حبشه سوی دریای قلزم باشد
و آن دریای پارس است و یک حد سوی زنگبار دارد و دیگر حد سوی بیابانی کی میان نوبیان و
دریای قلزم است و سیم و چهارم هر دو سوی بجه و بیابانی که گفتیم کی درو نتوان گذشت واما زنگبار
درازترین زمینهای سیاهانست و هیچ مملکت نه پیوندد مگر بزمین حبش و حدود آن سوی یمن باشد و سوی
پارس و کرمان تا برابر هندوستان ⁂ واما زمین هندوستان برابر زمین کرمان باشد و تا زمین
منصوره و سند و دیگر ولایت سند تا بقنوج رسد آنگه بزمین تبت باز گردد مقدار چهار ماهه راه
این درازای ولایت هندوستان است و پهنا از دریای پارس تا زمین قنوج مقدار سه ماهه راه
باشد ⁂ واما مملکت مسلمانی را درازا از حد فرغانه گیرند تا خراسان و کوهستان و عراق و زمین
عرب تا ساحل یمن دارند مقدار پنج ماهه راه ⁂ و پهنای مسلمانی از کرانه ولایت روم گیرند تا شام
و جزیره و عراق و پارس کرمان تا زمین منصوره بر کناره دریا مقدار چهار ماهه راه و حد مغرب تا

زمین اندلس در شمار درازای مسلمانی بگرفتیم ازآنک آن مسافت خذلان باشد کی انج یاد کردیم تقریبا
واندر شرقی مغرب مسلمانی نیست ونه اندر غربی مغرب بحکم آنک چون از زمین مصر بگذرند در حدود
مغرب جنوبی آن بیابانست وشمالی دریای روم انکه زمین روم واگر کسی خواهد کی از فرغانه تا زمین اندلس
طول مسلمانی نهد مسافت آن سیصد وده مرحله باشد بحکم آنک از اول فرغانه تا رود جیحون بیست مرحله
دارند واز جیحون تا عراق شصت مرحله واز عراق تا مصر پنجاه مرحله واز آنجا تا آخر مغرب نزدیک صد و
هشتاد مرحله ❁ و ما درین کتاب اقلیمهای مملکت اسلام بتفصیل یاد کنیم چنان کی جایگاه هر اقلیم شناخته
شوذ ودرین شکل داد کیفیت اقلیمها ونواحی چنان کی هست نتوانستیم داد بر آن اختصار افتاد کی جایگاه
هر اقلیم معلوم گردذ ونواحی وانج گرد برگرد آن اقلیم هست یاد کنیم وآغاز از دیار عرب کردیم کی خانهٔ خدای
وقبلهٔ مسلمانی آنجاست وزمین عرب است ودریای بارس برین دیار بگردذ وعبارت آن چنانست
کی آب دجله بدریا برسد وهمچنان بر بحرین بگذریم تا عمان واز آنجایگه باز گردیم بر سواحل مهره وحضرموت
وعدن تا بساحل یمن رسیم آنگاه بزمین جار ومدین تا غایت بآیله رسد چون بدین جایگه رسیم دریای
عرب برین دریا سپری شوذ وآنجایگه زبانه است از دریای آزاد دریای قلزم خوانند از آنجا باز
آیذ واز تاران بجیلات وبقلزم رسد وآنجا سپری گردذ انچ یاد کردیم شرقی ولایت عربست وناحیت
جنوب وبهری از غربی آنگاه از آیله سوی شارستان قوم لوط روذ وبحیره کنده کی او را بحیره
زغر گویند وسوی بلقا رسد از اعمال فلسطین واذرعات وحوران وبثنیه وغوطه ونواحی بعلبک
از اعمال دمشق وتدمر وسلمیه واین هردو از اعمال حمص باشد آنگاه خناصره وبالس از اعمال
قنسرین آنجایگه بفرات رسد آنگاه بر فرات ولایت عربست تا رقه وقرقیسیا ورحبه ودالیه

وعانه وحدیثه وهیت وانبار وکوفه آنگاه آخر آب فرات ببطایح رسد واز آنجا هم دیار عربست
بر نواحی کوفه وحیره وسواد کوفه تا بحدود واسط آنگاه آب فرات در دجله افتد نزدیک واسط بمقدار
یکمرحله آنگاه سواد بصره باشد وبطایح تا عبادان تا آبله حد دریای بارس واندر دریای بارس بمقدار سه
چهار یک از دیار عرب برشد وآن حدود شرقی وجنوبی ولایت عربست وبهری از حد غربی هم در
جمله مداد دریای بارس است وانج در حد غربی از دیار عرب برون از دریاست از آیله تا بالس اعمال
شام است وانج از بالس تا عبادان است از حد عراقست ومغرب بیوندذ بناحیت آیله بآن
بیابان کی تیه بنی اسرائیل گویند واین تیه اگرچه بدیار عرب بیوسته است نه از دیار عرب باشد
بلکه از حدود عمالقه وزمین یونان بوذست کی بقحطان باز خوانند وعرب انجا آب وچراگاه نیست
ازین سبب آن بیابان را در ولایت عرب یاد نکردیم وگروهی از ربیعه ومضر بجزیره مقام ساختند
تا چنان شد کی دیار خود دانند وایشان را آب وچراگاه پدید آمدست وما این جزیره را در عرب
نیاوردیم ازآنکی میان پارس وروست در میانهٔ نواحی آبادان ومیان بارس وروم فرو آمده اند
وگروهی از ایشان ترسائی گزیدند وبدین رومیان در شدند وهمه بر آن اتفاق کردند وآن تغلب
بن ربیعه بوذ بزمین جزیره وتنوخ از یمن بزمین شام ❁ ودیار عرب حجازست مکه ومدینه و
یمامه وانج بآن بیوندد وبیوسته است بزمین بحرین وبادیهٔ عراق وبادیهٔ جزیره وبادیهٔ شام و
یمن کی مشتمل است بر تهامه ونجد یمن وعمان ومهره وحضرموت ودیار صنعا وعدن ودیگر نواحی
یمن وچون از حد سرین در آیذ بناحیت یلملم برون شوذ بر ظاهر طایف ونجد یمن بیوندذ بدیار
بارس وبریس شرف باشد واین کی یاد کردیم دو شکل باشد از دیار عرب ❁ وچون از

حد سر بر در آید بدریای پارس تا نزدیک مدین چنانکه مشرق باز میگردد و در شمار حجاز دارند ❊ وآنچ
از حد یمامه در گیرد تا مدینه چنان کی سوی بادیه بصره باز گردد تا بدریای بحرین از آن از نجد گیرند ❊
وآنچ از حد عبادان در آید تا انبار برابر نجد و حجاز بولایت بنی اسد و بنی طی و تمیم و دیگر قبیلهای مضر
جمله را از بادیه عراق شمرند ❊ وآنچ از حد انبار گیرد تا بالس برابر شام بر زمین تیما و بیابان حساف
تا نزدیک وادی القری و حجر از بادیه جزیره دارند ❊ وآنچ از بالس تا ایله برابر حجاز بر دریای پارس
تا ناحیه مدین برابر زمین تبوک تا بدیار طی رسد از بادیه شام گیرند ❊ و بهری از علما گویند کی تهامه
از نجد ست و مکه از تهامه الیمن بحکم نزدیکی

صورت دیار العرب



انچه معلومست و خبر یافته ایم ازین حدود جمله شهرها و جایهای مشهورست و رکیها و مسافتها
انهمه یاد کنیم و در زمین عرب هیچ دریا و رود نیست که کشتی بران کار کنند و مرد آبی هست کی
انرا بحیرهٔ زغرا گویند بباديه نزدیکست ولیکن نه از شمار بادیه باشد ❁ و ابکیری کی در زمین
بن یدیار سبا باشد در پیش آن سدی بودی و بسیار آبها انجا گرد امدی و دیهها و مزرعها بودی بران آب
تا بان وقت کی کفران نعمت کردند خدای تعالی آفتی برایشان گماشت و هیچ آب در آن
جایگه نماند چنان که در قرآن میگوید وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا تا آن جایگاه
کی گفت وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ ❁ از انوقت باز آن آب باطل شد و اما رودها و جویها
وچشمها و چاههای بسیار است و در دیار عرب ابتدا از مکه خواهیم کرد و شهر مکه در میان کوهها است
وطول مکه مقدار دو میل باشد و از حد جنوبی تا حد شمالی از جیاد تا قعیقعان قدر میلی و یک
میلی باشد و کعبه در میان شهرست در میان مسجد و در کعبه مقدار یک مرد بالا از زمین برداشته است
و در یک باره است و زمین خانه با در خانه برابرست و در خانه برابر قبهٔ زمزمست و مقام نزدیک
زمزم است بحد کام و در پیش خانه جایگاهی هست و حجر الاسود برین جایگاه هست و
طواف گرد خانه و گرد حجر کنند و دو رکن از خانه با این حجر کشند یکی را رکن عراقی گویند و دیگرا
رکن یمانی و سقایة الحاج بر پشت زمزم است و انرا سقایة العباس گویند و دار الندوه
در مسجد حرامست سوی غربی و از پس سرای راه این در خانه راه مسجد است و این دار الندوه
مجمع قریش بودی در جاهلیت اکنون انرا در مسجد گرفته اند و صفا جایگاهی است بلند بر کوه
بوقبیس و میان صفا و کوه بوقبیس و میان مسجد وادی است کی بازار گاه هست و راه و اگر کسی

بر صفا ایستد برابر حجر الاسود باشد و مسعی میان صفا و مروه سنگی است از حد قعیقعان و برابر رکن
عراقی باشد و کوه بوقبیس بر مکه و بر کعبه مشرفست و قعیقعان کوهی باشد بر غربی کعبه و کوه بوقبیس از و
بلندتر باشد و بزرگتر و گویند کی سنگهای خانه ازین کوه برداشته اند و منا بر راه مکه است و میان
منی و مکه سه میل باشد و منی شعبی است درازای آن قدر دو میل باشد و پهنا کم دارد و درو بناها
بسیار است مسلمانانرا از هر شهری و مسجد خیف نزدیک میانه منی است سوی کعبه و جمرة العقبه در
اخر منا باشد سوی مکه و جمرة العقبه کی نسبت جمره با آن برند نه از مناست و جمره نخستین و میانگین
بالای مسجد خیف باشد سوی مکه و مزدلفه از انگاه حاجت شب انجا باشند و نماز کنند چون از
عرفات بروند و از جمله وادی عشر و مازمین باشد و بطن عشر وادی باشد میان منی و مزدلفه نه از
منا باشد و نه از مزدلفه و این جایگه کی انرا مازمین گویند شعبی باشد میان دو کوه آخرش میان عرفات
پیوندد و بجایگاهی رسد کی موقف امام انجا باشد براه خص و دیوار بنی عامر نزدیک عرفه و آنجا
مسجدی است کی امام نماز پیشین و دیگر در آن مسجد جمع کند و آنجا چشمه است بعبد الله بن عامر بن کریز باز
خوانند ❁ و عرفات نه از حرم است ولیکن از حد حرم باشد و مسافت حرم تا آنجاست کی انرا
مازمین گویند چون از علمین بگذرند بیرون حرم باشد و همچنین تنعیم کی بمسجد عایشه رضی الله عنها
معروف است نه از حرم است و حدود حرم مقدار ده میل باشد در عرض یکروزه راه و در مکه آب
روان نباشد و شنوده ام کی چشمه ساخته بودند در روزگار مقتدر و آب چاهها خوردنی نباشد و خوشترین
آبها آب چاه زمزمست و از آن آب پیوسته نتوان خورد و در همه مکه درختی بار ور نیست الا درخت
بادیه و چون از حرم بگذرند انجا آبها و چشمها و چاهها و وادیها بسیار است و در مزرعها درختان

خرما باشد اندک مایه متفرق ٭ و ثبیر کوهی باشد بلند آنرا از منا و مزدلفه بتوان دیدن و در
جاهلیت از مزدلفه بر نداشتندی تا شعاع آفتاب بر ثبیر زدی و در مزدلفه مشعر الحرام است و
امام نماز شام و خفتن و نماز بامداد آنجا گذارد ٭ و حدیبیه بهری در حل است و بهری در حرم و
کافران رسول را علیه السلام بدینجایگاه از مسجد حرام باز داشتند و این موضع دورترین مواضع
حل باشد از خانه و نه بر طول است از خانه و نه بر عرض برابر وی باشد ازین سبب از آنجا تا مسجد
یکروزه راه زیادت باشد ٭ و مدینه کم از نیمه مکه باشد و در شورستانی است و آنجا درخت
خرما بسیار باشد و آب کشت و درخت ایشان آب چاه باشد ستورها کشند و بارو دارد و مسجد
نزدیک میانه شهر بود و روضه پیغامبر علیه السلام در شرقی مسجد نهاده است نزدیک قبله و خانه آنست
بلند و میان او و سقف مسجد کشادگی اندک مایه هست و آن فرجه نیز هم بسته است و هیچ در ندارد
و تربه رسول صلی الله علیه و سلم آنجاست و تربه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و آن منبری که رسول
صلوات الله علیه بران خطبه کردی منبری دیگر ساخته اند و آنرا در میان گرفته و روضه در پیش
منبر است میان تربه و مصلی که رسول صلی الله علیه و سلم نماز اعیاد آنجا کردی و بقیع ا
لغرقد خارج از دروازه بقیع باشد در شرقی مدینه و قبا بیرون از شهر است مقدار دو میل بر وی
قبله و خانهای انصار آنجا باشد بدیهی ماند ٭ کوه احد در شمالی مدینه باشد نزدیکتر از دیگر
کوهها بر مسافت دو فرسنگ و بدان نزدیک مزرعها است اهل مدینه را ٭ وادی
العقیق میان مدینه و میان فرع بود و میان فرع و مدینه چهار روزه راه باشد در جانب جنوب
و آنجا منبر و جامع بود و درین جایگه و گرد بر گرد مدینه ضیاع خراب فراوان است ٭ و عقیق

وادی باشد اندر راه مکه بر چهار میل و خوشترین آبها این ناحیت چاههای عقیق باشد شهر یمامه
کمتر از مدینه باشد و آنجا جهودان بسیار باشند و نه از شمار حجاز است و بر کرانه دریای پارس باشد
و آنجا قرمطیان باشند و دیههای بسیار است و قبیلها از مضر و در حجاز هیچ شهر نیست پس از مکه و مدینه
بزرگتر از یمامه ٭ وادی القری در این میانست و آنجا درختان خرما و چشمهای آب باشد
٭ جار فرضه مدینه است بر سه مرحله بر کناره دریا و از جده کمترست ٭ و جده فرضه اهل
مکه باشد بر دو مرحله بر کناره دریا آبادان و تجارت آنجا بیشتر بود و در حجاز از مکه گذشته هیچ جای
آبادانتر از آن نیست و تجارت ایشان با اهل پارس باشد طائف شهری کوچک است چند
وادی القری و از آنجا مویز خیزد و هوای طائف خوشست و مکه میوه از آنجا آرند و جایگاه آن
بر کوه غزوانست بنی سعد و قبائل هذیل آنجا مقام دارند و در همه حدود مکه هیچ جایگاه سرد
تر از سر آن کوه نباشد و در حجاز هیچ جایگه نیست کی آنجا آب یخ بندد مگر آنکوه و بدین سبب هوا
طائف معتدل باشد ٭ و حجر دهی کوچک باشد از وادی القری بر یک روزه راه کی مسکن
ثمود بوذست در میان کوهها و خدای تعالی در حق ایشان میگوید و ثمود الذین جابوا ا
لصخر بالواد ٭ و آن کوهها را اثالث خوانند و ثمود اندران سنگها خانها ساخته بوذند
چنان کی گفت و تنحتون من الجبال بیوتا فارهین و چون از دور نگاه کنند یک کوه
پیوسته نماید و چون آنجا روند هر کوهی بذات خویش ایستاذه بوذ و گرد بر گرد آن
پشتهای ریگست کی بدشواری بر سر آن توان شدن و چاه ثمود علیه السلام آنجاست
کی در قران میآید لها شرب ولکم شرب یوم معلوم ٭ تبوک جایگاهی باشد میان

حجر و میان سرحد شام بر چهار مرحله در نیم راه شام حصنی است و انجا چشمهٔ آب و نخیل
باشد و حایطی هست کی آنرا برسول علیه السلام باز خوانند و گویند کی اصحاب الایکه کی
شعیب را علیه السلام باشان فرستاد خدای تعالی ازین جایگه بوذند و شعیب نه از جملهٔ
ایشان بوذ کی از مدین بوذ و مدین بر کنارهٔ دریای قلزم است برابر تبوک بر شش مرحله
و از تبوک بزرگتر است و آن چاه کی موسی علیه السلم از انجا آب کشیذ و گوسفندان شعیب را
داذ بدین جایگاهست خداوند کتاب گوید این چاه را دیدم پوشیده اند و خانه بروی بنا
کرده و آب آن مردمان از چشمه روان باشد و مدین نام آن قبیله است کی شعیب از
ایشان بوذ و دیه را باشان باز خوانند خدای تعالی میگوید والی مدین اخاهم شعیبا ◎
جحفه منزل بنی عامرست و از انجا تا دریا دو میل باشد و هم چند فید بوذ ◎ و فید در ولایت
بنی طی باشد و از فید تا کوه طی دو روزه راه باشد و انجا اندکی آب و نخیل باشد بعضی از
بنی طی آنجا مقام دارند و بچراخور بیرون شوند ◎ جبه حصنی باشد در آخر وادی ساره
و این وادی میان بطن مر و عسفان باشد بر دست چپ آن کس که بمکه رود و طول
این وادی دو روزه راهست و کسی که در میانهٔ این وادی باشد هیچ نخل نبیند و بر پشت
این وادی وادی دیگر هست آنرا سایه گویند و سه وادی دیگر انجا هست ساره و نخیل و بعد
و بعد بنی تمیم را بوذی و در گوشهٔ این بیابان لقیط بن زراره را وفات رسید برادر حاجب
بن زراره ◎ خیبر زراعت و نخیل بسیار دارد ◎ ینبع حصنی است با نخیل و کشاور
زی و آب و انجا وقفی هست بر علویان ◎ عرض حصاری کوچک باشد میان

ینبع

ینبع و مروه و غیره هم حصاری کوچک است و خرمای آن جایگاه بهتر از خرما آن جایگاهاست
◎ کوه رضوی نزدیک ینبع باشد کوهی بزرگ است در و شکستها و شعبها و وادیها و آبهای
بسیار است و درختان بسیار دارد و گروهی کی ایشانرا کیسانی خوانند چنین گویند کی محمد حنیفه
رضی الله عنه انجا مقیم است و سنگ کارد ازین کوه بردارند و بآفاق برند و درین نزدیک
میان رضوی و جهینه تا ساحل دریا گروهی باشند کی ایشانرا نجبی خوانند و قرب هفتصد
خانه بدو باشند هم چون عرب بر آب و چراگاه گردند و تمیزی ندانند ◎ و ودان نزدیک
منزل جحفه باشد و از انجا تا ابوا کی بر غربی راه حج باشد شش میل بوذ و در پس جعفریان انجا
مقام داشتندی و ایشانرا بنو عزع و ساره خوشان بسیار باشند و میان ایشان و میان
حسینیان کارزار و خون باشد تا اکنون کی قومی غنیان که ایشانرا بنی حراب حرب گویند
بر آن دیار مستولی گشتند ایشان ضعیف شدند ◎ تیما حصنی باشد از تبوک آباذان تر بر چپ
تبوک خرماستان بادیه ایست و از انجا تا نجد و دشام سه روزه راهست و در عراق و
شام و یمن جایگاهی ندانم کی آنجا آب و چراگاه باشد الا گروهی از عرب کی انجایگه آرام
کرده اند و چراخور دارند مگر میان یمامه و بحرین و میان عمان بر پس پشت عبد القیس بیابانی
هست بی آب و چاه و چراگاه هیچکس آنجا نروذ و از قادسیه تا شقوق در طول و عرض تا نزدیک
سماوه تا حد بادیهٔ بصره قبائل بنی اسد مقام دارند چون از شقوق بگذرد دیار بنی طی باشد تا از
معدن نقره بگذرد در طول و عرض و هم چنین از پس دو کوه کی آنرا جبلی طی گویند برابر وادی
القری تا حدود یمامه ایشان باشند و تا بحرین و از معدن گذشته بر چپ مدینه دیار بنی

سلیم باشد ◎ و بر دست راست مدینه جهینه باشند میان مکه و مدینه و انجا قبایلی هستند از
بکر ابن وایل و از حسینیان و از جعفریان و از مضریان ◎ و اما نواحی مکه بر جانب شرقی
بنو هلال و بنو سعد و بنو هذیل دارند و جانب غربی مدلج و گروهی از بنی مضر بادیه بصره بسیار
عرب انجا مقام دارند و بیشتر بنی تمیم باشند تا بحرین و یمامه و از بس ایشان عبد القیس باشند
◎ و اما بادیه جزیره درین جایگه قومی از ربیعه و یمن انجا باشند و بیشترین بنی کلب‌اند از یمن و از
ین گروهی کی ایشان را بنو الغلیظ خوانند با لشکر مصر یکی شدند و شام در آمدند بروزگار
مکتفی بالله و چون خلیفه المکتفی بالله بیامد و برقه ایشان را بشکست ◎ و بادیه سماوه
و دومة الجندل تا عین الیمن و بریة الخشاف از بادیه جزیره میان رقه و بالس رحبه
ان کس باشد کی بشام روذ ◎ و صفین زمینی است نزدیک فرات میان رقه و بالس
و حرب صفین معروفست و بروزگار امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب رضوان الله
علیه بیت المال انجا بوذ   و اما بادیه شام بنی فزاره و لخم و جزام و بلی و گروهی از یمن و ربیعه
و مضر انجا مقام دارند ◎ ریگی معروف هست در حجاز سخت نرم چنان کی بهری از آن
چون گردی باشد و پهنای آن رمل از شقوق تا جایگاهی کی آنرا احفر خوانند و درازا از
جبل طی تا دریا و آن ریگی است زرد و نرم ◎ تهام کوهها است کی غربی آن بحد
دریای قلزم باشد چنان کی بدریا رسد و شرقی این کوهها با حیث سعده پیوندد تا
نجران و شمالی آن بحدود مکه باز دارد و جنوبی آن نزدیک صنعا رسد برده میل و ما کوههای
تهامه را در دیار عرب صورت نگاشته‌ایم بلاد چولان آبادانی تمام دارد دیهها و مزرعها

و آبها و هر گونه عرب انجا باشند و نجران و جرش دو پاره شهرند و انجا درخت خرما باشد صعده
اباذان تر است و ادیم نجران و جرش و طایف کنند لیکن بیشتر از صعده خیزد و جای بازرگانان است
و حسینیان بسی انجا مقام دارند و در یمن هیچ شهری بزرگتر و با مرافق تر از صنعا نیست و هوای
انجا بگرمی معتدلست چنان کی مردم انجا تابستان و زمستان بیک جایگه مقام توانند ساختن و پادشاهان
یمن انجا مقام داشته‌اند و انجا بنائی عظیم هست کنون خراب شده است و تلی بزرگ مانده آنرا
غمدان گویند قصر و نشستگاه شاهان یمن بوده است و در همه یمن بنائی نیست از آن بلندتر و انجا
کوهی هست بلند و دشوار در و مرغزارها و آبها و گیاه آن زعفرانست و جز یک راه ندارد و
شنوده ام کی افراز او جنبه فرسنگ است و هیچ کس آنرا نگرفته بوذ تا بدانوقت کی از یمن
قرمطی بیامد او را محمد ابن الفضل نام بوذ و آنرا بغلبه بستد ◎ سام کوهی باشد سخت استوار
و در و مزرعهاست و مردم گویند کی انکوه مغنیسیا است و گویند کی در میان سنگ ریزه
مغنیسیا یابند و عدن شهرکی است کوچک و بحکم آن کی فرضه گاه است مشهور شده است و
انجا معدن مروارید باشد ◎ ولایت اباضیه ولایتی اباذان است و مزرعها و آبها دارد
◎ جهرموت در شرقی عدن است نزدیک دریا و انجا ریگها بسیار باشد آنرا احقاف
خوانند شهرکی کوچک است ناحیتی بسیار دارذ و گور هود پیغامبر علیه السلام انجا نهاده است
و در ان نزدیک چاهی هست آنرا برهوت گویند هیچ کس بقعر آن چاه نرسیده است ◎
دیار مهره قصبه است کی آنرا شحر گویند ولایتی خشک است و زبان ایشان دشوار در توان
یافت و از انجا نجیبان نیک رو خیزند و کندر از انجا آرند و گویند از نواحی عمان است

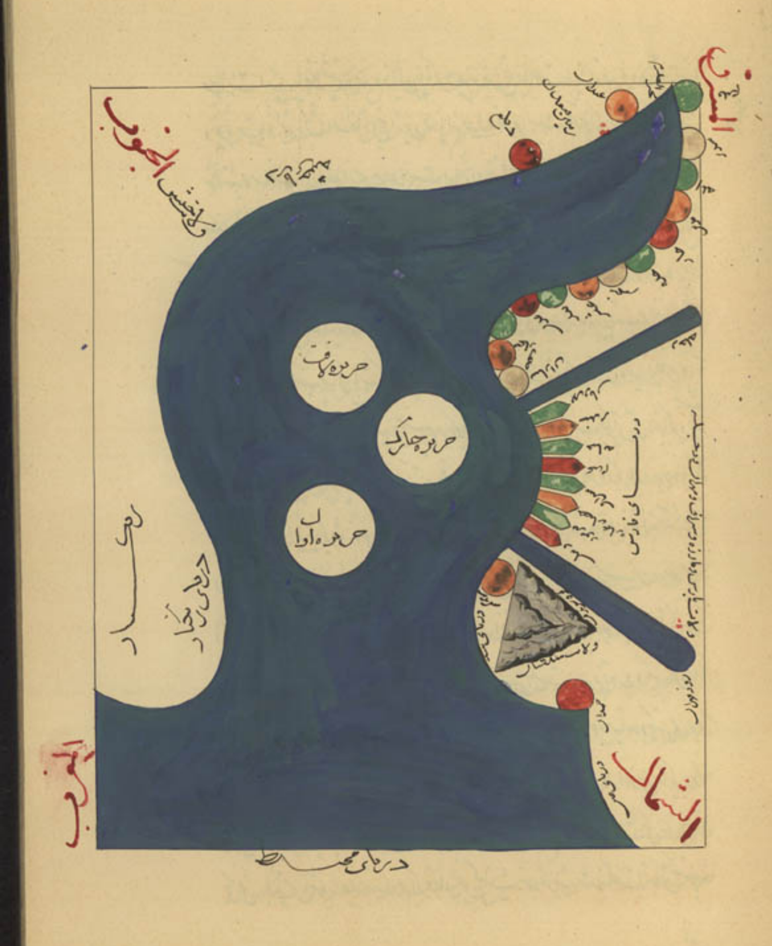
عمان در عمان خرما و میوه بسیار باشد چون نار و مویز و ناق که از تبار زی نبق گویند و آنجا
ندین ماند وکشتیهای بزرگ انجا اید و بر کرانه دریای پارس هیچ شهر نیست اباذانتر
و توانگرتر از صحار و در نواحی شهرها بسیارست و گویند که اعمال آن سیصد فرسنگ باشد
و از اقوامی خارج داشتند که ایشان را شراه خوانند تا انگاه که میان ایشان و گروهی از
بنی اسامه بن لوی حرب افتاد مردی از ایشان نام او محمد بن القسم الشامی نزدیک معتضد
آمد و مدد خواست معتضد مردی را با وی بفرستاد کنیت او ابو ثور انجا شد و عمان بگشود
و خطبه بنام معتضد کرد و آن قوم شراة بناحیتی شدند که از ابروی خوانند و هنوز آنجا
اند ※ و عمان ولایتی گرم سیر است و شنوده ام که در نزدیکی آن جایگاهی هست
که از دریا دورست انجا برف افتد اندک مایه و زمین صنعا زمین گروهی از حمیر
مقام دارند و همچنین بحضرموت ※ و دیار همدان و اشعر و کنده و خولان در
عرض دیار یمن است و انجا کشتها و دهها و بیابانهاست و میان نجد یمن و عمان
بیابانی هست و در وی آب و چراگاه باشد و درین بوزنه بسیار باشد و چنان گردانید
که مردمان با ایشان بر نیایند و ایشان را مهتری باشد چنان که نحل را مهتری هست آنرا
یعسوب گویند ※ و شنوذم که درین غول باشند و از ایشان بسیار عجایب باز گویند
نخواستم که ذکر آن درین کتاب اند

ذکر مسافات دیار عرب

از عبادان تا بحرین پانزده مرحله دارند و از بحرین تا عمان یکماهه راه ※ و از
عمان تا مهره یکماهه راه و از رود تا حضرموت یکماهه راه ※ و از جده تا ساحل

جحفه پنج مرحله و از ساحل جحفه تا جار سه مرحله ※ و از جار تا ایله بیست مرحله ※ و از
کوفه تا بصره دوازده مرحله ※ و از بصره تا عبادان دو مرحله است گشت دریای
محیط بر دیار عرب **ذکر راهها** از کوفه تا مدینه بیست مرحله دارند و از مدینه تا مکه
ده مرحله و راه راست از کوفه تا مکه نزدیکتر است مقدار سه مرحله چون بمعدن
نقره رسند از راه مدینه میروند تا بمعدن بنی سلیم بیرون آیند بذات عرق و از بصره
بمدینه هژده مرحله باشد و بمعدن نقره راه کوفه و بصره بهم او فتد ※ و اما راه بحرین
تا بمدینه پانزده مرحله دارند ※ و از رقه تا مدینه قرب بیست مرحله باشد ※ و از دمشق
تا مدینه بیست مرحله ※ و از فلسطین تا مدینه بیست مرحله ※ و از مصر تا مدینه بر ساحل
دریا بیست مرحله ※ و راه مصر و راه مغرب سوی مدینه یکیست بحکم انکه بایله همه راه
یکی شوذ و ایله نخستین حد بادیه است و مردمان مصر و فلسطین را چون از مدین گذشته
باشند دو راه هست یکی بمدینه شوذ براه بدا و شعب دو پاره ده باشد در بادیه کوهی
مروان انجاست و از انجا بمدینه رسند براه مروه و راهی دیگر بر ساحل دریا بجحفه
برون آیذ و انجا راه اهل عراق و دمشق و فلسطین و مصر یکی گردذ و اکنون براه بصره
و رقه کسی نروذ و بدیگر راها روند ※ و از عدن تا مکه یکماهه راه دارند و انجا دو راه
هست یکی بر ساحل دریا دورتراست و دیگر سوی صنعا و صعده و جرش و نجران و طایف
برون آیذ تا بمکه رسند ※ و راهی دیگر هست بر بادیه و تهامه و آن ازین دو راه نزدیک
ترست لیکن بر قبایل عرب باید گذشتن کسانی با آن راه روند که آشنا دارند ※ و

مردمان حضرموت و مهره از بنهای ولایت خود براه جاده رسند کی میان عدن و مکه است
و از ایشان تا باین جاده بیست مرحله باشد و جائی هست کی بنجاه مرحله ❊ راه عمان را بهی
سخت دشوار و بیابانی صعبست و دران راه اباذانی کم باشد و از راه دریا بجده برون آیند
واگر بر ساحل دریا از مهره و حضرموت براه عدن راه دور باشد و از عمان تا بحرین راهی دشوارست
وانجا عرب نشینند و از بحرین بعبادان راهی دشوارست کس باز راه نرود مگر براه دریا و از بصره تا بحرین بیشتر ده مرحله
دارند در میان قبایل عرب باید رفتن اباذانست لیکن مخوفست **این است مجموع مسافا**
ت کی درین دیارست کنون یاد کنیم بعد از ذکر ولایت شرح دریای بارس
بحکم آن کی این دریا بر دیار عرب بیگرذذ و بیشتر ولایت اسلام انست کی اندر دریا برحدود آن میگرذد
و شکل ازا صورت کنیم و هرچه بیان شوند ذبار گوییم و آغاز از قلزم کنیم و جانب شرقی یاذ کنیم کی بحدود
دیار عرب بیگرذذ چنان کی یاد کردیم تا عمان انگه بنهاء دجله گوییم تا بساحل رسیم بجای رویان و خنابا و
بارس شویم بسیراف بحنبن تا ساحل هرموز کی از بس کرمانست تا دیبل و تا ساحل موتان و آن سرحد سند باشد
و موتان حد سلمانی سپری شود آنگاه بساحل هندوستان رسیم تا ساحل تبت آنگاه بزمین چین رسیم ❊ و چون
از جانب غربی قلزم در ائی بر ساحل دریا بیابانهای از حدود مصر و آن راه سوی بیابانهای بجه کشد و معدن زر
انجاست تا بشهری رسند بر کرانه دریای نیل که ازا عیذابه خوانند آنگاه سوی حبشه برون شوذ برابر مکه و مدینه
تا برابر عدن رسند آنگاه چون از حبش بگذرد بزمین یونان رسند تا از انجا بزمین زنجبار شوذ و انجایگاه فراختر
و بزرگتر از ممکلتست آنگاه دریا از انجا برابر مملکت اسلام گذرد و غایت اندر دریا انجاست آنگاه
بر بنهای دریا جزیرها و اقلیمهاست گونه گونه تا برابر زمین چین **صورة بحر فارس**



صورت اینده را بنکاشتیم وحدود ان یاذ کردیم و هرانچ حاجت ایذ ازحدود وجزایر اندریا
وغیره همه یاذ کنیم ان شا الله فاما انچ ازین دریا از حدود قلزم است تا انجا کی برابر یمن آرا قلزم
خوانند ومسافت آن مقدار سی مرحله است دراز او وپهنای دریا این جایکاه به سه شبانروز کذرند
انکاه تنک میشوذ تا جنان شوذ که ازین جانب آن جانب دیکر توانند دید تا انکاه کی بقلزم رسد انکاه
بر جانب دیکر باز کرذد ودریای قلزم چون وادی است ودر آن کوهها بسیارست در زیر آب وراه در آن
دریا معلومست کی چکونه بایذ رفت ودر آن دریا بروز کذرند جنان کی کوهها را در زیر آب می بینند واز آن
احتراز میکنند چه آب صافی باشد کوه توان دیدن اما شب البته نشایذ کذشت ومیان قلزم وایله
جایکاهی است کی آنرا تاران کویند وهیچ جایکاه در دریا بتر از تاران نیست بحکم آن کی انجا کرداب
در پیش کوهی عظیم چون باذ بر سر آن کوه آید بدو قسمت شود ودر میانه کوه بکرذذ ودیکر باره هردو باذ در
یکدیکر آرند وبرابر یکدیکر شوند موج دریا آشوب کیرد هیچ کشتی ازان کرداب برون نتواند آمدن از
اختلاف آن دو باذ وجون باذ خوب اندک مایه بجنبد ممکن نشوذ کی انجا توان رسیدن در حکایت
آمده است کی مرکبی بدین جایکاه رسید ودر کرداب افتاذ وچند روز کار رها نشد بعد مدتی کی مردمان
نومید شده بوذند وزاد کم کشته ماهی عظیم بیامد وکرد کشتی بکشت وسر بر آورد ویک تن را ازو بربوذ
وروز دیکر هم بدان وقت باز آمد ودیکری را بکرفت وبر عادت هر روز بیامد ویکی می برد در
میان ایشان مردی خردمند بوذ آن جماعت را کفت آکاه باشید کی ما را ازین جایکه روی
برون شدن نیست ولا محاله همه هلاک خواهیم شدن ودشمنی پدید آمده است کی هر روز از ما
یکی می رباید من شما را چاره سازم اکر فرمان من کنید همه خرسند شدند کفت اتفاق کنید

دریای

کی یکتن هلاک شوذ ودیکران رهائی یابند یکتن کفت من خویشتن را فدا کردم وبرین قرار داذند وآن
مرد را با هرچه در کشتی از ابریشم بوذ بیاوردند رسنی محکم بساختند وبر میان آن مرد ببستند وروی آن بپوشیدند
وبر کرانه کشتی بنهاذند روز دیکر ماهی بیامد وآن شخص را بربوذ وسر رسن در کشتی استوار کرده بوذند چون آن
شخص را بربوذ بقوت ماهی کشتی روان شد تا از آن کرداب برون آمدند وبایمنی برسیدند رسن
ببریدند واز آن کرداب بدین حیلت خلاص یافتند ومقدار درازی این کرداب قرب سه میل
باشد بقیاس واین آن جایکاهی است کی فرعون درو غرقه شد ونزدیکی تاران جایکاهی است
کی آنرا جبالات کویند پیوسته موج میزند وباندک مایه باذ موج می آید وآن جایکاهی مخوفست
چون باذ صبا آید در آن جایکه سوی مغرب روند وچون باذ دبور آید سوی مشرق روند وبرکه
انبه ماهی بسیار باشد کونه کونه وچون برابر بطن الیمن رسد آنرا دریای عدن خوانند تا از عدن
بکذرد انکه دریای زنک خوانند وزنکبار تا انکاه که برابر عمان رسد وسوی پارس آید وانجا دریا
فراخ پهناست جنین کویند کی پهنای دریا از انجا که تا زنکبار هفتصد فرسنک باشد وآب این دریا
سیاه وتاریک باشد هیچ جیز در آن اب نتوان دید ونزدیک عدن معدن مروارید باشد
از انجا خیزد وبعدن آرند از عمان بروذ تا انکاه کی از حدود اسلام بکذرد این دریا وبسرندیب
رسد دریای پارس خوانند وسخت فراخ پهناست ودر بندر یا شیبها بسیارست وبازکشتنهای
سخت دشوار واز همه سخت تر انست که خابه وبصره است وآن جایکاه را هور خابه خوانند
جای مخوف باشد کشتی از انجا کم بسلامت کذرد جون دریا بشورد وجایکاهی هست کی آنرا
خشبات کویند از عبادان تا انجا شش میل باشد آب دجله بدریا ریزد وآب تنک شوذ

وکشتی را مخاطره باشد و درین جایکه چوبها فرو برده اند و بر آن بنائی ساخته و دیده کاهی ساخته
اند کی ناطور انجا نشیند و شب آتش کند تا از دریا راه سوی باز یابند و بدانند کی مدخل دجله کجا
است و جایکاهی مخوفست چون کشتی انجا رسد ترسند کی بشکند از تنکی آب   و برابر
اینجایکه جایی هست کی انرا خارک خوانند و آنجا معدن مروارید باشد اندک مایه مروارید خیزد
لیکن این مروارید قیمت افزون آرد و کفته اند کی دُرّ یتیم ازین معدن یافته اند و بعمان و
سرندیب درین دریا معدن مروارید است و جز در دریای پارس هیچ جائی معدن مروارید
نکفته اند و این دریا را مد و جزر باشد در شبانروزی دو بار از حد قلزم تا حد چین چندانک
رسد و دریای مغرب و دریای روم و هیچ دریا را مد و جزر نیست جز این دریای پارس را و
این چنان است کی آب مقدار ده کز بالا کیرد و باز هم باندازه نخستین باز شود   و در
بطن این دریا کی نسبت آن خاصه با پارس کردیم جزیرهاست لافت و اوال و خارک و
غیر آن از جزیرهائی که در آن مردم باشند و آب خوش و کشاورزی و چهارپا و این صفت این
دریاست در حدود مسلمانی و آنچه بر ساحل اندریاست یاد کنیم چنان کی نخست از قلزم کیریم
و تا پایان شرح دهیم   قلزم بر کناره دریاست و این دریا آنجا سری شود و این جایکه در آخر زمین
اندریاست و آنجا هیچ کشاورزی و درخت و آب نباشد لیکن از جایهای دوردست آورند
و آباذان است بانکی فرضه مصر و شامست و هر چه بشام آورند از آنجا بار کنند و باز شام
و مصر از آنجا بحجاز و یمن برند و میان سواحل این دریا و میان مصر سه مرحله باشد آنگاه کرانه دریاست
آنجا هیچ شهر و دیه نباشد الا یک جایکه قومی ماهی کیران مقام دارند و آنجا قدری خرما باشد تا بتاران

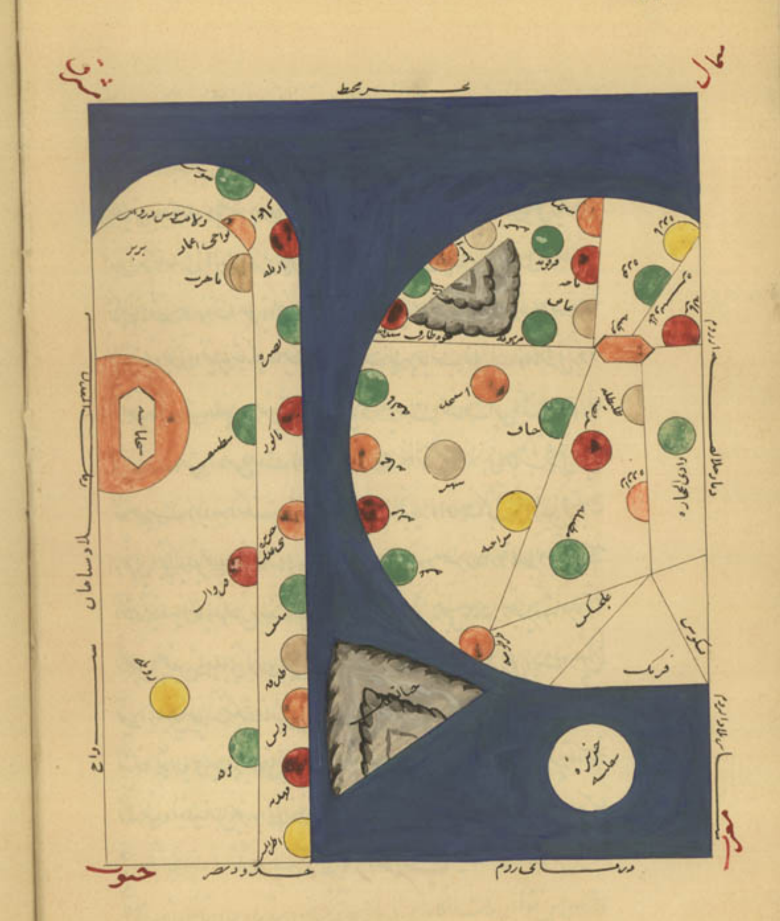
وجبیلات رسند و برابر کوه طور تا ایله   و ایله شهرکی کوچک باشد آباذان اندک مایه کشا
ورزی دارد و انجا جهوذان باشند آنانکه صید روز شنبه برایشان حرام شد و خدای تعالی ایشانرا
مسخ کرد و بوزینه کردانید   و امامدین و آنچه باز پیوندد بحجاز و یمن تا عمان و بحرین تا عباذان
همه را ذکر کردیم در دیار عرب   و اما عباذان حصارکی است کوچک اباذان بر کرانه دریا و آبِ دجله
انجا کرد آید و آن رباطی است کی در آن پاسبانان بوذندی کی دزدان دریا را نکاه داشتندی و
انجا پیوسته این کار را کروهی مترصد باشند انگاه دجله بکذارد و بر ساحل دریا بماهی رویان رسند بحد
پارس و درین مسافت جایها پیش آید کی بدان نتوان کذشت الا در آب و سبب آنست کی آبهای خوزستان
بدو ورق کرد آید و حصن مهدی و دا سیان انجا بدریا ریزد بماهی رویان   و ماهی رویان
شهرکی کوچک است اباذان و فرضه ارغان باشد و انجا پیوندد از دریای پارس و بعضی از خوزستان
انگاه بسینیز رسد و سینیز بزرکتر از ماهی رویان است و آن جایکه فرضه همه پارس است و از انجا
ساحل دریا بجنابه و بجیرم کشد و این زبانه میان جنابه و بجیرم باشد و انجا مرغزارها و دیهها باشد و جایکاهای
کرمسیر انگاه از آنجا بسیراف رسند و اندر پارس فرضه بزرک آنست شهری بزرک است از اعیان
شهرهای پارس و انجا کشت و کشاورزی نباشد و آب از دور برند و از انجا بکذرد بر آن ساحل
جایکهائی است کی کوهها و بیابانها پیش آید تا بحصاری رسند کی انرا حصن ابن عماره کویند حصنی
استوار است و در همه دیار پارس استوارتر و اباذان تر از ان حصنی نیست و کویند کی خدای تعالی
خداوند این حصن را در قران یاد کردست انجا کی میکوید وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة
غصبا و از انجا بهرموز رود و آن فرضه کرمانست شهری اباذانست و نخل بسیار دارد و سخت

کرم سیرست انگاه ازانجا بدیبل رسند وآن شهری آباذانست بازرگانان انجا کرد ایند واین
جایگه فرضهٔ زمین سندست ؞ وزمین سند منصوره است وولایت نطیبان وانج بدان
پیوندد تا چین انگاه بساحل هندوستان بپیوندد تا بساحل تبت رسند انگاه بساحل چین وماچین رسد
وازانجا کس نگذرد ؞ وچون از قلزم از جانب غربی ایند دریا گیرند بیابانی خشک پیش آید تا
ناحیت بجه ومردمان بجه خانهای موی کارند وازحبش سیاه تر باشند مانند عرب وانجایگه دیه
وشهر وکشاورزی نباشد جز انکه ازین وازشهرهای حبش وازمصر وزمین یونان آنجا برند وزمین
ایشان میان حبش وزمین نوبه وزمین مصر ومعدن زر باشد واین معدن ازنزدیک سواد
مصر برخیزد تا بجهی برکرانهٔ دریایی انرا عیدان کویند مقدار ده مرحله ودرین معدن جایگاهی
هست کی انرا علاقی کویند مردمان انجا جمع شوند زمینی هاموارست وریک واصول این معدن
بصراوفند وآن معدن زراست کی درو هیچ سیم نیست ؞ وبجه قومی باشند کی صنم پرستند
وچیزی کی بچشم ایشان خوب آید انکه بزمین حبش پیوندد وایشان نصرانیان اند وهم رنگ عرب
باشند سیاه چرده وایشان باکس نیامیزند درساحل ایند دریا چون برابر عدن رسد آنجا بسی کرد
وپوست پلنک ودیکر پوستهای رنگین وبیشتر پوستهای یمن آرند وچرمها ازانجا خرد وبا مسلمانان
بحرب نباشند ؞ وجایگاهی هست برکرانهٔ دریایی آنرا زیلع خوانند فرضه گاه ایشانست کی
یمن وحجاز کذرند انگاه ببیابان نوبیان پیوندد ونوبیان نصرانی اند وولایت ایشان فراخ تر
ازحبش است وعمارت بیشتر ؞ ونیک مصر میان ناحیت ایشان کذرد وازانجا بزنگبار رسند
وازان پس نتوان رفت انگاه این دریا بزمین زنگیان رسند برابر عدن آنگاه ازحدود مسلمانی

بگذرد ودرحدود ایشان شوذ وزنگبار ولایتی خشک باشد اندک عمارت وکشاورزی کم باشد
؞ وبعضی من چنین رسانیده اندکی دربعضی ازولایت زنگبار مردمان سپید باشند وانچه
زنگیانرا مدد قوت وپوشش ازجاهای دیگر آرند ؞ ونه جای باشد کی ازانجا متاعی زیاده خیزد
ومردم زنگباررا زیادت هنری ودانشی نباشد وهمه مردمان یک لخت باشند اما توانا وزور
ناک باشند ؞ والله اعلم بالصواب ؞ واما دیار مغرب بردرازای دریای روم نهاذه
است وان دونیمه باشد یک نیمه برشرقی ویک نیمه برجانب غربی ؞ واما شرقی برقه وا
فریقیه وتاهرت وطنجه وسوس وزویله وانچ دردرباست اضعاف این باشد ؞ واما غربی
این دریا ولایت اندلس است وازاجمله درصورت نگاشته ایم ؞ اما جانب شرقی این دریا
حد مصرست وحدود اسکندریه ازحد دریای روم وبدیار واحات بگذرد تا زمین نوبیان
وغربی انجایگه بحر محیط باشد وشمالی دریای روم وازحدود مصر بردارد تا بطرابلس مغرب رسند
انگاه بمهدیه انگاه موس رسند وبطرفه وتنیس وجزیره بنی زُعجی وباکور وبصیره وتا اربله وتا ک
اقصی وهمچنین تا بیابانی کران پس هیچ عمارت نیست وجنوبی این جایگه ریکی است ازاین دریا
محیط ازپس سجلماسه بکشد تا بزویله رسد وبرپس پشت واحات بکشد اززمین مصر ؞ واما اندلس
ازکنارهٔ دریای محیط برخیزد تا شهر جالقیان تا جایگاهی که آنرا سیرین کویند تا جیشیه تا اسپیلیه
انگه بیدومه ایدپس بجزیره کی ازا لبد طارق کویند انگه بجالیه وبجانه انگاه بشهر مرسیه وبس

صورة دیار المغرب

بملیه انکه بطرطوسه وزان پس بکافرستان پیوندد بولایت فرنک سوی دریا و سوی مغرب
بدیار علجکس انگاه بدیار بکونس انگاه بدیار جالقیان تا بدریا پیوندد ❁ اما برقه شهری میانه
است نه خرد ونه بزرک وناحیتی اباذان دارد کرد بر کردان هر سوی بادیه بهست کی کروهی بر
بربان انجا مقام دارند و هر سال عاملی از مصر انجا شدی تا وقت آن کی عبدالله بر مغرب مستولی
شد وعاملان مصر را از انجا براند ❁ واما اطرابلس المغرب از اعمال افریقیه است وشهری
است کی از سنک خارا بنا کرده اند بر ساحل دریای روم وجایکاهی سخت استوارست وپر نعمت
❁ مهدیه شهری کوچک است عبدالله بنا کرده است انگاه کی مغرب را بتغلب فرو کرفت
ونام او نهاد و بر کناره دریاست وعبدالله تغلب از قیروان بانجا تحویل کرد واز قیروان تا
انجا که دو روزه راه باشد ❁ بولس شهری باشد بزرک استوار باکشاورزی بسیار وسرحد
اندلس باشد از انجا کذرند و فراتر از آن در حدود مغرب شهرهای فرنک باشد ❁ طبرنه شهری
کوچک است وانجا وبا بسیار باشد وکزدم کشنده خیزد انجا چون کزدم کی شهر عسکر باشد وانجا که
در میان دریا معدن مرجان باشد وهیچ جایکاه دیکر در همه روی زمین مرجان نخیزد مکر بانجا
❁ جزیره بنی رغمی شهری باشد اباذان وکروهی از بربر انجا مقام دارند وبغایت اباذان و
پرنعمت باشد ❁ باکور شهری بزرک است بر کرانه دریا از انجا سوی بجانه کذرند شهری اباذان
واستوار ❁ بصیره شهری بزرک وفراخ وپرنعمت در برابر جزیره باشد کی از الجبل طارق باز
خوانند ومیان او ومیان جزیره بپهنای دریا باشد دوازده فرسنک ❁ اربله شهری بزرک
است بر کناره دریا وبصیره واربله از اقلیم طنجه دارند ❁ سوی اقصی ولایتی عظیم است پرنعمت



قومی بربران انجا باشند ٭ طنجه ولایتی فراوان است در وشهرها و دیهها و بیابانها باشد از حدود
بربر وقصبه اینولایت رافاس کویند ویحی فاطمی انجا مقام دارد و عبد الله فاطمی هنوز ازانکشود
بوذ تا این غایت باکور وخزیره بنی زعمی که یاذ کردیم و چند پاره شهر ودیه نزدیک تاهرت اعلی باشند
وقصبه رانام تاهرتست شهری بزرک وآباذان وپرنعمت باآب وکشاورزی وقومی بران غالب
شده اندکی ایشانرا اباضیان کویند ٭ سجلماسه شهری کیانه باشد از حدود تاهرت لیکن انجا در
نتوان شدن الا در بیابان وریک دشوار واین شهر معدن زر نزدیک باشد در میانه معدن وریک زمین
بیابان وزمین روبلد این شهرست وکویند که زر هیچ معدن صافی تر وبسیارتر از این معدن نیست
لیکن برک والت وراه آن سخت دشوارست وکویند که ولایت تاهرت جمله از افریقیه است
الا آنست که بنام وعمل در دیوانها مفرد باشد ٭ سطیف شهری بزرک واباذان باشد میان تا
هرت وقیروان ومردم انجا قبیله اند از بربر ایشانرا کتامه کویند وعبد الله با ایشان نیز وکرفت
وابو عبد الله المحتسب که داعی عبد الله بوذ میان ایشان مقام داشت وایشانرا دعوت میکرد
٭ قیروان بزرکوارتر شهری است در زمین مغرب کذشت قرطبه در اندلس که آن عظیمترست
٭ ولاة مغرب همه بقیروان مقام داشته اند وجایکاه آل اغلب بوذه است تا انکاه که وقت
زوال ملک ایشان بوذ وابو عبد الله المحتسب برون آمد ودعوت کرد وازان پس عبد الله انجا مقام
داشت تا انکه که برکناره دریا مهدیه ساخت وتحویل کرد ٭ زویله در حد مغرب شهری میانه است
ناحیت بسیار دارد نزدیک ولایت بیابان است زمین بیابان زمینی فراخ است لیکن سخت خشک باشد
ودر کوههای ایشان هر میوه که در ولایت اسلام هست باشد لیکن ایشان ازان نخورند و

میوه های دیکر ونباتها هست که غذای خویش ازان سازند وبیابان که افتند غیر از نوبی وحبشی و
زنکی وبجی وسیاهی ایشان سیاه تر وصافی تر از سیاهی این قوم باشد که یاذ کردیم ازانجا که باشند
ودر ولایت بیابان هیچ ولایت فراختر از اقلیم ایشان نیست وبرکناره دریای محیط باشند از جانب
جنوبی وجانب شمالی ایشان سوی بیابانی باشد که سوی بیابان مصر کشد از پس شت واح انکه بیابانی رسد
نزدیک زمین نوبیان انکه سوی بیابانی که بر کنار کشد وخبری که با ایشان افتد از روی مغرب افتد بحکم آن
که از دیکر اقلیمها انجا بدشواری توان رسیدن امنیا هیچ حاجت آید بشناختن آن از جایها واقالیم
که بر جانب شرقی این دریاست از حدود مغرب ٭ کنون جانب غربی این دریا از حدود مغرب
آغاز کنیم ٭ اندلس ولایتی فراخ است وشهرهای بسیار واباذان وقصبه آنرا قرطبه کویند در
میانه ولایت ودریای محیط بریکجانب اندلس باشد انکه دریای روم از دکر جانب بر وی میکرذد
تا زمین فرنک اغاز از شهر سیرین باشد تا حینیه واشلیه وسدونه ومالقه وبجانه تا ولایت مرسیه
تا دیار لیه تا طرطوشه که باز پسین شهریست که برکرانه دریاست انکاه از جانب دریا بفرنک پیوندد
واز جانب خشک بولایت جلجلس وآن ولایت کروهی نصرانیانست ٭ انکه بولایت بسکوس
رسد هم نصرانیان باشند انکه بجاثقیان پیوندد هم ترسایان اند واندلس را دو حد است یکی
بکافرستان پیوندد ویکی بدریا واین شهرها که برکناره دریا یاذ کردیم همه شهرهای بزرک واباذانست
٭ واندلس در دست بنی امیه است وعباسیان ازا هنوز نکرفته اند وعبد الله بر ایشان
دست نیافت درانوقت که زوال دولت بنی مروان بوذ ٭ یکی از بنی امیه که درانجا بوذ بنی
سوی جزیره جبل طارق کذشت وایشانرا غلبه کرد وهنوز در دست امویانست ٭ وشهرهای

مشهور در اندلس اینست جیان ۞ طلیطله ۞ سیریه ۞ برنصه ۞ لارده ۞ وادی الحجاره ۞
برخاله ۞ نوره ۞ جان ۞ مارده ۞ باجه ۞ غافق ۞ لیله ۞ قرمونه ۞ مورود ۞ اسبیجه این
همه شهرهای بزرگ است وبیشتر بناها ان سنگ است از بناهای جاهلیت و هیچ شهر محدث نیست مگر
بجانه در ولایتی که جبایان نزدیک باشد وسرین کی برکناره دریای محیط است کی انجا عنبر افتد
و بدریای محیط و دریای روم هیچ جایگاه دیگر نشاسند عنبر را مگر سرین ۞ خداوند کتاب گوید
در انوقت کی من بشام بوذم بسواحل دریای روم چیزی افتاده بوذ عجایب و زان پس شنوذم
کی سرین در سالی یکبار افتد وان چیزیست از دریا آید سالی یکبار را ورا موی باشد چون خز سخت
نیکو خویشتن را بان سنگها کی درمیان دریاست برمالد و بری ازو جدا شوذ مردمان سرین انرا
بیابند بردارند و جامها بافند مانند خز روزی بچند لون بگردد باذشاهان اندلس انرا عزیز دارند و نگذارند
کی برون ارند وجامه ازان بیش از هزار دینار قیمت آرد ۞ مالقه شهریست در و عرب نشیند و سفن
کی بوست او دسته شمشیر کنند از انجا خیزد وجزیره جبل طارق کی اندلس از آنجا گشوذه شد در اول اسلام
است وجبل طارق کوهی اباذانست واستوار ودیهها دارد و آخرین گذرگاهست از اندلس ۞
طلیطله شهریست بر سر کوهی بلند از سنگ خارا بنا کرده و برصاص بسته وگرد برگرد آن هفت کوهست همه اباذان
و مسکون واستوار وگرد برگرد آن روذی بزرگ روانست چند دجله باشد نام این روذ باجه گویند
ازشهری خرد کی انرا سمره خوانند وآن ناحیت را مدینه بنی سالم خوانند ۞ وره ناحیتی است عظیم استوار
قصبه انرا ارحدونه خوانند عمر بن حفصون کی سوی نی آمد از انجا بوذ ۞ فحص البلوط ناحیتی استوار واباذان
قصبه انرا غافق گویند ۞ نوریه شهری بزرگ بوذ خراب شد بتعصب کی میان اهل این شهر افتاد

و دو گروه شدند یک گروه از جالقیان مدد خواستند بیامدند و شهر خراب کردند ۞ مارده
وطلیطله دو پاره شهر بزرگ اند در اندلس بنی امیه را انجا هیچ عامل نباشد الاان کی خطبه بنام
ایشان کنند سرین ناحیتی است قصبه انرا سحداسه گویند ثغرهای جالقیان مارده نهره وادی
الحجاره طلیطله ۞ وشهر جالقیان سوی اندلس انرا امورة خوانند و بادشاه جالقیان درین شهر
باشد کی انرا انبط گویند واز دیار مسلمانی دورست و در اصناف کافری بر جانب اندلس
هیچ گروه بیشتر از فرنگ نباشد و بادشاه ایشانرا فاراد خوانند واز فرنگ سوی مسلمانی
نزدیک‌تر اند و دیگر اصناف کافران بیش از ایشانند بحکم آن کی دریا مانع است وایشانرا با دیگر اصناف
کافران جنگ و خون باشد وجالقیان کمتر اند از ایشان وهم بسیارند واز همه اندک‌تر قومی اند کی
ایشانرا اسکونس خوانند وایشان مردانه‌تر باشند و نزدیک سکونس از ثغور اندلس این جایگاهها
باشد سرقسطه وبطلیه لارده ومیان ایشان گروهی ترسایان باشند کی ایشانرا علجکس خوانند
مردمانی بد باشند وایشان میان فرنگ ومیان سکونس باشند ۞ ومردمان بربر که در اندلس و در
مغرب باشند دو گونه اند گروهی را بربر خوانند و دیگر گروه را برانس ۞ ونفزه ومکناسه ۞ وهواره
ومدونه از بربر اند ودر اندلس باشند وکتامه وزناته ومصموده ومیلیه وصنهاجه از برانس باشند ۞
اما زناته را وطن بناحیت تاهرت است ۞ وکتامه بناحیت سطیف باشند ۞ و دیگر بربریان
که از برانس اند در زمین مغرب بر جانب شرقی دریای روم ۞ ونفزه ومکناسه از اندلس است
میان جالقیان ومیان قرطبه باشند ۞ واما هواره ومدونه ایشان ساکنان سمره اند وکوه
سمره جزیره است بزرگ به از دیگر جزیرها ۞ و در اندلس معادن زر وسیم بسیارست بناحیه

ومریه و نزدیک قرطبه جایگاهی هست از اکولس خوانند انجا و بطلیطله سمور بسیار باشد ؞ زویله شهرست
دربرابر زمین سیاهان و خادمان سیاه بیشتر انجا افتد ؞ و هرچه از زمین عرب در جانب شرقی دریای روم
باشد مردم انجایگاه گندم گون باشند و هرچند دورتر شوند از جنوب در ناحیت شرق سیاه گونه تر باشند تا انگاه کی
بزمین سیاهان رسند مردم انجا سیاه تر باشند ؞ و انچه در جانب غربی دریای روم باشد و بزمین اندلس همه
سپیدرو باشند و گربه چشم ؞ و هرچند دورتر شوند سپیدی و کبود چشمی بر ایشان چیره تر باشد و سرخ روی
و سرخ موی باشند و بهری را از ایشان چشم و موی سیاه باشد و ایشان صنفی اند از رومیان از نژاد جابه
و گویند کی اصل ایشان از شامست ؞ چنان کی گروهی نحرشه بزمین روم ایشان را نیز هم چنین چشم و موی
سیاه بود ؞ و گویند کی نژاد ایشان از عرب است از بنی غسان و با مردی انجا افتادند نام او جبله ابن الایهم ؞
و میان مغرب و زمین سیاهان بیابانهایی است کی انجا راه نروند الا چند جایگاه معروف ؞ و پادشا
هان افریقیه و برقه از فرزندان اغلب بودند کی او را در ابتدای روزگار دولت عباسیان فرستاده بودند
تا انجا در پیش روی ادریس ابن ادریس باشد و با او کارزار کند ؞ و میان ایشان و میان افریقیه تاهرت
قومی اندکی ایشان را شراه گویند و آن جایگه بدست ایشانست و پادشاهان اندلس از بنی امیه اند و هنوز
عباسیان را انجا خطبه نکرده اند و ایشان از فرزندان هشام بن عبد الملک اند و خطبه بنام خود کنند
و پادشاه ایشان درین وقت عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن الحاکم بن هشام بن
عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحکم و
نخستین کسی کی از ایشان سوی اندلس گذشت عبد الرحمن بن معاویه بود در ابتدای ولایت بنی العباس و
بر ایشان غلبه کرد و پادشاهی در خانه ایشان بماند تا این غایت و غالب بر مذهب اهل مغرب مذهب مالک

انس

انس باشد و فتوی بآن مذهب کنند ؞ و ارتفاع مغرب خادمان سیاه باشد از زمین سیاهان و خادمان
سپید از جانب اندلس افتند و کنیزکان پیش بها ؞ و کنیزک باشد کی هیچ صناعت نه اند و هزار دینار بیشتر
بها آرد و اشتران زینی و نمد مغربی و مرجان و عنبر و زر و زیت و انگبین و سقر و حریر و سمور ؞

و اما مسافت های دیار مغرب

از مصر تا برقه بیست مرحله دارند و از برقه تا طرابلس
بیست مرحله ؞ و از طرابلس تا قیروان بیست مرحله و جمله راه از مصر تا قیروان شست مرحله بود ؞ و از قیروان
تا سطیف شانزده مرحله ؞ و از سطیف تا تاهرت بیست مرحله ؞ و از تاهرت تا فاس پنجاه مرحله ؞ و از
فاس تا سوس اقصی قرب سی مرحله ؞ و از قیروان تا سوس اقصی مقدار صد و شانزده مرحله باشد ؞ و جمله مسافت
از مصر تا اقصای مغرب در جانب شرقی دریای روم چند شش ماهه راه باشد و حجاج کی از آخر مغرب بند در اول محرم
برون آیند و یکسال در راه باشند تا بحج رسند ؞ و از قیروان تا زویله یک ماهه راه باشد ؞ و از قیروان تا مهدیه
دو روزه راه است ؞ و از قیروان تا شهر تونس سه مرحله باشد و از تونس تا طرفه ده مرحله باشد ؞ و از طرفه
تا تنس قدر شانزده مرحله و از تنس تا حربره بنی رجمی پنج روزه راه ؞ و از تاهرت تا باکوری مرحله ؞ و از تاهرت
تا باکور سی مرحله ؞ و از تاهرت تا سجلماسه یازده مرحله ؞ و از فاس تا بصیره شش مرحله دارند و از فاس تا
ارمله هشت مرحله باشد ؞ و از قیروان تا سجلماسه براه بیابان نزدیک پنجاه مرحله باشد ؞ والله اعلم

و اما همه مسافات در مغرب

قصبه اندلس را قرطبه گویند و از انجا تا اشبیلیه سه مرحله دارند
و تا استجه بر سمت قبله یک مرحله باشد ؞ و از قرطبه تا سرقسطه پنج روزه راه باشد ؞ و تا بطلیوس سیزده روزه
باشد ؞ و از بطلیه تا ارده چهار مرحله ؞ و از قرطبه تا بکیاسه چهار روزه و تا هواره همچنین ؞ و تا لقره ده روزه
راه ؞ و از لقره تا شهر سموره چهار روزه و از قرطبه تا فوره دوازده روزه و از فوره تا مارده چهار روزه

وازفوریه تا ناحیه شش روزه راه ؛ وازقرطبه تا طلیطله شش روزه وازطلیطله تا وادی الحجاره دو روزه واز
قرطبه تا بجانه چهار روزه جان کی یاد کردیم و بر راه مارده بران سوی اخشبه است از قرطبه با سیله آید
تا ماحه تا مارده تا وره تا فلیتره شارستان سرین وازناحه تا سرین دوازده روزه راهست و تا اخرکور سرین
پنج روزه ؛ وازقرطبه تا فحص البلوط شهری کی غافق خوانند یک روزه ؛ وازفحص البلوط تا لیله چهارده روزه
وازقرطبه تا فریوه در ناحیت مغرب چهار روزه میانه جه واسبیله باشد بر راه مارده ؛ وازفریوه تا اسبیله
دو روزه ؛ وازاسبجه تا مالقه هفت روزه وازاسبجه تا ارجدونه سه مرحله ؛ وازقرطبه تا بجانه شش روزه
؛ وازقرطبه تا شهر مرسیه هفت روزه وازقرطبه تا ملیه دوازده روزه ؛ وازطرطوسه تا ملیه دوازده
روزه ؛ وازمرسیه تا بجانه شش روزه وازبجانه تا مالقه قرب ده روزه وازمالقه تا جزیره کوه طارق
چهار روزه ؛ وهمچنین تا شهر سدونه و تا فریوه سه روزه اینست مسافتهای اندلس ومغرب ؛

ذکر دیار مصر در حد بلاد اسلام یک حد از حدود مصر از دریای روم در کرد بیابان
اسکندریه و برقه در بیابانها تا پس پشت واح بیرون شود تا زمین نوبیان ؛ انگاه سوی نوبیان باز
کردد تا زمین بجه ؛ وازپس پشت اسوان تا دریای روم در جوار پس عریش وهمچنین بکشد بر کرانه
دریای روم برود تا باسکندریه تا بان حد باز رسد کی یاد کردم ؛ وازپس بجه میرود تا بدریای قلزم وهم چنین
میکشد بر قلزم بابکذرد بر قلزم بر دریا تا بطور سیناء ودراید بر تیه بنی اسرائیل **ذکر مسافتها در
ین حد** از ساحل روم کی اغاز کردیم تا زمین نوبیان پس پشت واح میتی پنج مرحله ؛ واز
حد نوبیان بر جانب جنوب در حدود ایشان هشت مرحله بباید رفت ؛ وازقلزم در ساحل تا انجا
کی تیه بنی اسرائیل باز کردد شش مرحله وازحد دریا تا حدود تیه تا انجاکی بدریای روم پیوندد هشت مرحله

وبرکناره دریا تا انجاکی اغاز کردیم مقدار ده مرحله ودرازای این مسافت از اسوان تا دریای روم بیست
پنج مرحله ؛ وانجا دریاچه هست بر طول دو مرحله در عرض دو مرحله ودر آن میان چند جایگه جزیرها باشد

والله اعلم بالصواب

کی انرا لبسم خوانند روغن بلسان از آن کیرند ودر همه جهان هیچ جای دیگر نباشد و جانب دست
چپ نیل انرا حوف خوانند وعبانه وقاوس وجرجیر در ناحیت حوف باشد ودر برابر این ناحیت بر دست
راست رود نیل ناحیت ریف باشد کی یاد کردیم ومعظم روستا و ناحیت مصر این دو جایگاه هست
؛ ومعدن زر در زمین بجه است از اسوان تا انجا پانزده فرسنگ باشد ؛ وازانجا بعید
اب رود ومعدن زمینی است هموار ریگ ودرو هیچ کوه نیست ودر بجه هیچ کشت و فراخی
نباشد وازانجا بنده وحب آرند بمصر ؛ ودر مصر خران واستران پیش بها باشند و هیچ
جایی چنان نباشد وایشان را از حدود اسوان خرکانی کوچک افتند هر یک چند کوسفندی
چون ازان ناحیت برون شوند نزیند ؛ ودر زمین صعید خران سقلابی باشند و چنین
کویند کی کشن از خر کور کیرند کی با ماده خر اهلی جفت کیرد سخت رونده باشند ؛ در
زمین جهار مار باشد هر یک چند بدستی از زمین بجهند ودر محمل افتند بر پشت اشتر و مرد
مان بکزند ؛ مصریان کویند زمین جهار در روزکار فرعون آباذان بود است واین آیت
کی خدای تعالی میکوید ؛ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ ؛ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِ
شُونَ ؛ این جایکه را می خواهد ؛ والله اعلم ؛ اکنون آغاز کنیم
بذکر دیار شام

غربی دیار شام دیار روست و شرقی آن بادیه از ایله تا فرات و از فرات تا حد روم و شمالی شام بلاد روست
و جنوبی حد مصر و تیه بنی اسرائیل و یک حد با مصر دارد و با روم و ثغور ملطیه و حدث و مرعش و هارونیه
و کنیسه و عین زربه ؛ و مصیصه و اذنه و طرسوس ؛ و این سوی شرق و غرب دارد شهرها بیست
کی یاد کردیم در صورت شام دیگر تکرار حاجت نباشد و ثغرها را شام اضافت کردم بهری را ثغور
شام خوانند و بهری را ثغور جزیره و هر دو در حساب شام باشند بحکم آنک هرچه بر یک نیمه فراتست از شام
بوذ و از ملطیه تا مرعش ثغور جزیره گویند کی مردمان جزیره آنجا مقیم باشند و کوره شامست و باشندگان
فلسطین لشکر شام اند و ثغور جزیره جبل اللکام است و آن فاضل ترین ثغرهاست و کوه لکام دویست
فرسنگ در ولایت روست و در اسلام میان مرعش و هارونیه و عین زربه تا از لاذقیه بگذرد کوه لکام
خوانند آنگاه کوه بهراو سوح گویند تا بحمص رسند ؛ و از آنجا در همه شام کوه لبنان خوانند تا آنگاه کی
بدریای قلزم رسند و حد فلسطین بر جانب دو روزه راه باشد از جایگاهی که آنرا رفح خوانند تا حد
لجون و بهنا حد و د فلسطین همچنین از ملجا تا اریحا دو روزه راه بود و دیار قوم لوط و کوههای شراه انجا
باشند همه در اعمال ایله دارند و دیار قوم لوط و بحیره کنده و زغر تا بیسان و طبریه همه را غور گویند از آنک همه
در میان دو کوهست و از زمین شام فروترست و بهری از آن در عمل اردن باشند و بهری در عمل فلسطین و
آب فلسطین از آب باران بود و کشت و درخت بی آب باشند مگر نابلس که آنجا آب روان بود و فلسطین
هینه ولایت شامست و بزرگتر شهری رمله است و بیت المقدس هم برابر رمله بود ؛ و بیت المقدس
شهریست بلند بر کوه و آنجا مسجدی هست کی در همه مسلمانی مسجدی از آن بزرگتر نیست و جایگاه صخره بلندست
چون دکانی و در میان سنگ برین صخره گنبدی سخت بلندست و ارتفاع صخره از زمین تا سینه مرد

مغرب

۴۲

صورة دیار الشام



باشد و درازا و پهنا بهم نزدیک است ده دوازده گز باشد و نردبان در و باید شدن و در بیت المقدس
آب روان نباشد مگر چشمهای کی بکشت رسند و از همه ولایت فلسطین پرنعمت‌ترست و محراب
داود علیه السلام انجااست و آن بنای بلندست ارتفاع آن قرب پنجاه گز باشد و از سنگ ساخته اند
و پهنای آن چندسی گز بود و بر سر آن بنائی هست چون حجره وان محرابست و چون از رمله انجا روند نخست
این محراب پیش آید ؞ و در مسجد بیت المقدس هر پیغامبری را محرابی معروف هست ؞ [illegible]
است بر کناره دریای روم ثغر مردمان حمص باشد و مصحف عثمان رضی الله عنه انجا نهاده است ؞
سلمیه شهریست کی بیشتر مردمان انجا هاشمی باشند بر کنار بادیه شیز و حماه دو پاره شهرند کوچک و خوش آب
و درخت بسیار و کشاورزی قنسرین قصبه حلبست بر راه عراق و ثغور و شامات و ناحیت را کوره قنسرین
خوانند معره مصرین شهری است و ناحیت آن بر آب باران باشد ؞ خناصره بر کناره بیابان عمر بن
عبد العزیز انجا نشستی ؞ عواصم نام ناحیتی است و قصبه آنرا انطاکیه گویند بعد از دمشق هیچ جائی خوشتر
از آن نیست باره از سنگ دارد و درختان خرما و کشاورزی و آب و درخت و آسیاها دارد گرد برگرد باره سور
بدو ورزروذ و آب در سراها و محلها میروذ و نواحی آبادان دارد صخره جایگاهی است کی آنرا صخره موسی
علیه السلام گویند ؞ بالس شهری است بر کناره فرات و فرضه اهل شامست منبج شهریست در
بیابانی کشت ان بر آب باران بوذ و بان نزدیک صنجه شهری باشد کوچک وانجا قنطره هست از
سنگ انرا قنطره صنجه خوانند در مسلمانی هیچ پولی عجب‌تر از آن نیست ؞ سمیساط شهری است بر فرات
و جسر منبج هم چنین شهری کوچک است لیکن آب و کشاورزی دارد و آب از فرات بردارند
ملطیه شهری بزرگ است و ثغور نزدیک کوه لکام است درخت گوز بسیار دارد و میوه بسیار

بود

بود مباح ملک کس نیست و انرا از ناحیت روم شمرند و گویند کی از انجا تا ناحیت روم یک مرحله است
؞ حصن منصور حصارکی است کشتش بر آب باران بود و منبر و مسجد آدینه دارد ؞ حدث و مرعش
دو پاره شهرند کوچک و آبادان با درخت و کشاورزی زبطره حصاری است نزدیک روم رومیان آنرا
ویران کردند هارونیه در غربی کوه لکام حصنی کوچک است هارون الرشید بنا کرده است اسکندرونه حصینیست
بر ساحل دریای روم کوچک و درخت خرما باشد انجا ؞ بیاس شهری کوچک است بر شط دریای روم
نخل و زرع دارد ؞ تینات حصنیست بر شط دریا چوب صنوبر از انجا برند بمصر و شام ؞ کنیسه
حصنی است بر شط دریا و چون ثغری است بر کنار دریا و در و منبر ؞ قبقب حصنیست کی عمر بن
عبد العزیز بنا کردست و منبری انجا نصب کردست و مصحف خویش انجا نهاده ؞ عین زربه شهری
است نخل و زرع و میوه بسیار دارد و وصیف خادم خواست کی از انجا بروم شود معتضد او را انجا در
یافت و بگرفت ؞ مصیصه و کفربیاد و شهرند بر کناره روذ جیحان و میان هر دو جای پولی هست از
سنگ و زمین این شهر بلند است چنان که چون کسی در مسجد آدینه نشسته باشد نگاه کند تا نزدیک دریا تواند دیدن
مسافت چهار فرسنگ روذ جیحان از روم بیرون آید تا بمصیصه رسد بناحیتی که انرا ملون خوانند و بدریا
روم افتد ؞ آذنه شهرکی است چند یک نیمه از مصیصه بر کناره روذی کی آن را سیحان خوانند شهری
آبادان و از سیحان دو ترکست و روذ سیحان کم از روذ جیحان است و پولی سخت بلند و عظیم بر سیحان
ساخته اند و سیحان هم از روم بیرون آید طرسوس شهری بزرگ است دو باره دارد از سنگ مردم
و سواران کارزاری باشند در و و سخت آبادان است و از انجا تا حد روم کوههای بسیار است دشوار و گویند
در طرسوس اند هزار هزار سوار باشند و مردمان این جایگاه را در هر شهری بزرگ معروف از شهرهای اسلام

چون سیستان و کرمان و پارس و خوزستان و عراق و حجاز و یمن و شامات و مصر سرای باشد کی آنجا
نزول کنند ∴ اولاس حصنی است بر ساحل دریا قومی غزا برسر در و باشند و آنجا آخر عمارت
مسلمانی است بر کناره دریای روم ∴ رقیم شهریست نزدیک بلقا دیوارها و خانها و آن همه از سنگ بنداری
کی همه یکباره سنگست ∴ دریای گنده از غورست نزدیک زغر و آنرا بحیرة المیتة خوانند و میته بدان سبب
گویند کی در وی هیچ جانور نبود بر کناره این دریا چیزی افتد که آنرا حمره خوانند باغهای فلسطین را از آن
لقاح دهند یعنی گشن خان کی درخت خرما را دهند ∴ اندر زغر خرمایی باشد که آنرا بسر خوانند و نام این بسر
انقلا کی در هیچ شهر بسر خرما خوشتر و نیکوتر از آن نبود هم رنگ زعفران باشد و چهار خرما از آن یک بدست
بود ∴ دیار قوم لوط آنرا ارض المقلوبه خوانند یعنی زمین برگشته در آنجا زرع و گیاه و چهارپا هیچ چیز نباشد
زمینی سیاه بود در و سنگها باندازه یکدیگر بنداری که آن سنگست کی بر قوم لوط انداختند ∴ و مآب
شهری است کوچک در دست بنی امیه حوران و بثنیه دو ناحیت باشند از شمار دمشق کشت از همه بخس باشد
∴ بصری شهری باشد درین حدود و پیش ازین گفته ایم کی در میان دریا جوی جایگاهی است میان
بصری و عمان ∴ بغراس شهری است بر راه ثغرها و آنجا مهمانخانه است کی زبیده ساخته است و در شام
جز آن هیچ مهمانخانه نیست ∴ بیروت شهری باشد آبادان از اعمال دمشق بر کناره دریای روم و اوزاعی صاحب
اخبار آنجا مقام داشتی . **ذکر مسافت های شام** درازای مسافت شام از ملطیه
دارند تا رفح ∴ از ملطیه تا منبج چهار روزه راهست ∴ و از منبج تا حلب دو روزه ∴ و از حلب تا
حمص پنج روزه ∴ و از حمص تا دمشق پنج روزه ∴ و از دمشق تا طبریه چهار روزه ∴ و از طبریه تا رمله سه روزه
و از رمله تا رفح دو روزه جمله بیست و پنج روزه ∴ و پهنای شام جائی بیشترست و جائی کمتر آن جایگه کی

فراخ پهناتر است از فرات از بول منبج تا توس تا حد قنسرین تا عواصم تا حد انطاکیه و بر کوه لکام تا بابیا
تا ثغیات تا منقب تا مصیصه تا اذنه تا طرسوس هم برین جمله کی یاد کردیم مقدار ده مرحله و اگر از بالس در گیرند تا
حلب تا انطاکیه تا اسکندریه تا ساس تا طرسوس رسند مسافت ده مرحله باشد و آنراه کی پیش ازین یاد کردیم راست
ترست ∴ و راهی دیگر از دریا در گیرد از حد یافا و زان پس بر رمله اید و بیت المقدس تا بار بجا تا زغر آنگاه
بکوههای شراة رسند آنگاه بشراة رسند و از آنجا بمعان شوند و این مسافت شش مرحله باشد ∴ و دیگر جاها
در پهنای این دیار میان اردن و حمص و دمشق پیش از سه روزه راه نباشد ایرا کی از دمشق تا طرابلس دو روزه
راه باشد بر دریای روم بر جانب غربی و تا آخر غوطه آنجا کی سوی بیابان پیوندد بر جانب شرقی یکروزه ∴
و از حمص تا سلمیه در بادیه یکروزه سوی شرق ∴ و از طبریه تا صور در آب سوی غرب یکروزه ∴ و از آنجا
تا حد و فیق بر دیار بنی فزاره بر جانب شرقی هم اینقدر باشد اینست درازنا و پهنای شام کی یاد کردیم و
مسافت درین میان چون از فلسطین گیرند و آن اوایل شامست سوی مغرب ∴ قصبه رمله و از آنجا
تا شهرها تا فانیم مرحله دارند ∴ و از فلسطین تا عسقلان یک مرحله و تا غزه یک مرحله ∴ و از رمله تا بیت
المقدس یکروزه راه ∴ و از آنجا تا مسجد ابراهیم صلی الله علیه یکروزه ∴ و از بیت المقدس تا اریحا
یک مرحله ∴ و از بیت المقدس تا بلقا دو روزه ∴ و از رمله تا قیساریه یکروزه ∴ و از رمله
تا ابس یکروزه ∴ و از اریحا تا زغر دو روزه ∴ و از آنجا تا کوه شراة یکروزه و از کوه ایشان تا آخر
ولایت ایشان سه روزه ∴ و قصبه اردن طبریه است از آنجا تا صور دو روزه راهست ∴
و از آنجا تا عقبه فیق نیم روزه راهست ∴ و از آنجا تا بانیاد دو فرسنگ ∴ و از آنجا تا عکه یکروزه ∴
و اردن کوچکتر نواحی شامست و اما ناحیت دمشق قصبه آن دمشق است از آنجا تا بعلبک دو روزه

راهست ∴ وتا طرابلس دو روزه ∴ وتا بیروت دو روزه ∴ وتا صیدا دو روزه ∴ وتا اذرعات
چهار روزه ∴ وتا اخر غوطه یکروزه ∴ وتا حوران وثبنه دو روزه ∴ واما ناحیت قنسرین را قصبه آن
قنسرین است ∴ لیکن دار ملک وبازارها ومسجد ادینه وعمارت در حلب است ∴ وازحلب تا بالس دو روزه
راهست وازحلب تا قنسرین یکروزه ∴ وازحلب تا اثارب یکروزه ∴ وازحلب تا توس یکروزه ∴ واز
حلب تا منبج دو روزه ∴ وازحلب تا خاصره دو روزه ∴ واما ناحیه عواصم قصبه انطاکیه دارند ∴ از
انجا تا لاذقیه سه روزه راهست ∴ وازانجا تا بغراس یکروزه ∴ وتا اثارب دو روزه ∴ وتا حمص پنج
مرحله ∴ وازانجا تا مرعش دو روزه ∴ وتا حدث سه روزه ∴ وثغرها را هیچ قصبه نیست هر شهری بسر
خوش باشد ∴ ومنبج بشهر ها نزدیک است ∴ از منبج تا فرات یک مرحله سبک دارند ∴ وازمنبج تا فو
رس دو مرحله ∴ وازمنبج تا ملطیه چهار روزه ∴ وازمنبج تا سمیساط دو روزه ∴ وازسمیساط تا
حصن منصور یک روزه ∴ وازحصن منصور تا ملطیه دو روزه ∴ وازحصن منصور تا زبطره یک روزه
∴ وازحصن منصور تا حدث یکروزه ∴ وازحدث تا مرعش یکروزه اینست مسافات ثغور جزیره

ذکر مسافات ثغور شامیه

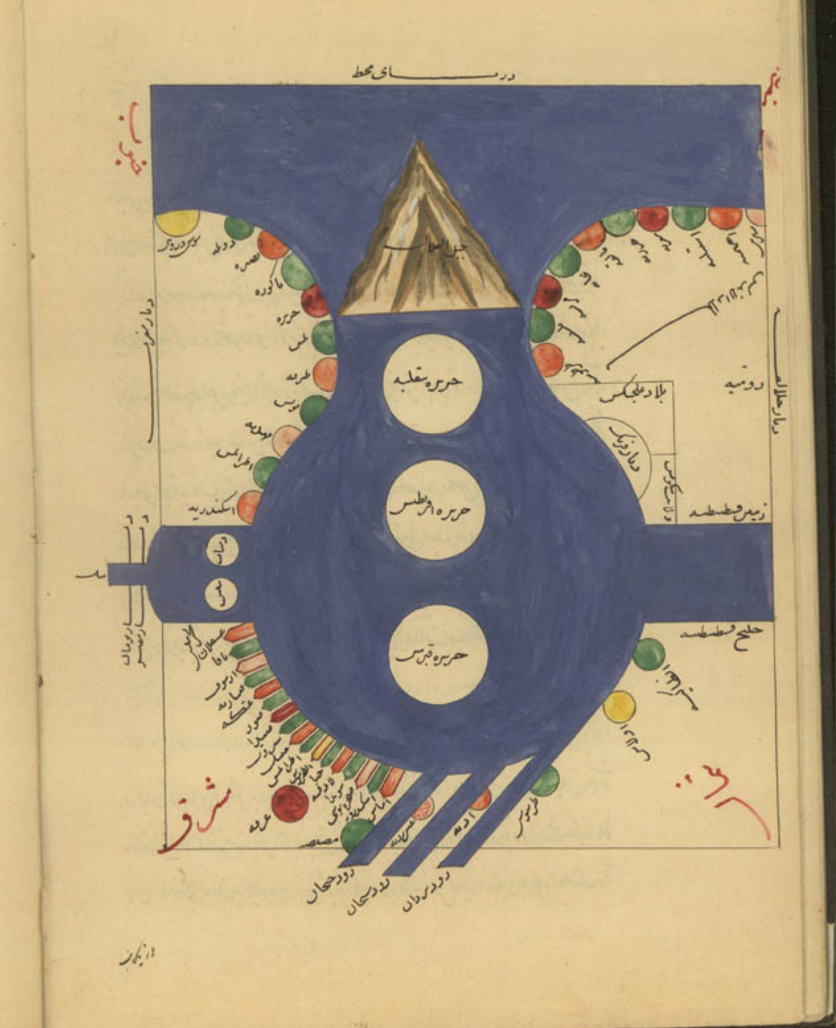
ثغرهای کی در شامست از اسکندریه تا بیاس یک
مرحله سبک بود از بیاس تا مصیصه دو مرحله ∴ وازمصیصه تا عین زربه یک روزه ∴ وازمصیصه
تا اذنه یک روزه ∴ وازاذنه تا طرسوس یک روزه ∴ ازطرسوس تا حورات دو روزه ∴ واز
طرسوس تا اولاس بر دریای روم دو فرسنگ ∴ وازبیاس تا کنیسه وهارونیه یک روزه کمتر واز
هارونیه تا مرعش کی از ثغور جزیره باشد یک روزه اینست شرح مسافتهای شام وچون اقلیمهای مغرب
ومصر وشام را شرح دادیم کنون صورت دریای روم نگاریم وشرح آن یاد کنیم ان شاء الله تعالی

ذکر بحر روم وصورت آن

دریای روم خلیجی باشد از دریای محیط از اندلس میان بصیره ومیان ولایت طنجه ومیان جزیره
کوهی است کی انرا جبل طارق خوانند از حد زمین اندلس بهنای دریا آن جایگه دوازده فرسنگ وفراخ تر شود
بر ساحل مغرب بر جانب شرقی این دریا تا بزمین مصر پیوندد وازانجا بزمین شام رسد انگاه بناحیت ثغرها کی
یاد کردیم بازگردد وبر شهرهای روم بگردد تا انطاکیه انگاه برابر دریا بخلیج قسطنطنیه پیوندد واگر بسواحل
انیاس انگاه بر سواحل رومیه انگاه نزدیک فرنگ رسد انجا دریا جنوبی شود ∴ وفرنگ بر ساحل دریا باشند
تا بطرسوسه رسد از دیار اندلس وهمچنان در حد اندلس برود تا برابر بصیره بجزیره جبل طارق رسد انگاه
بدریای محیط آید تا بسرین که اخر مسلمانیست واگر کسی خواهد کی از بصیره بر ساحل دریا برود تا دیگرباره برابر بصیره
باز آید از زمین اندلس بهیچ رود وخلیج نباید گذشت ∴ وثغرها را بهری بشام اضافت کردیم وبهری بجزیره
وهرچه برین دریاست از شهر وغیران همه یاد کردیم از سوس اقصی تا زمین مصر تا اخر شام از ثغرها تا او
لاس وهرچه پیرامن آنست از زمین اندلس وبیش ازین حاجت نیست بکران وچون از اولاس بگذرد

صورة بحر الروم

در میان کوههای روذ کی بدریای روم پیوندد انرا قلیه خوانند ∴ وقلیه شهریست کی رومیان را بودست
وطرسوس را دروازه هست کی انرا باب قلیه خوانند بسبب این شهر وقلیه از دریا دورست وبرکناره دریا
چون ازانجا بگذرد مقدار یک مرحله دهی آید برکناره دریا انرا لامس گویند وازان جایگاه روست وچون



از یک

از یک جانب اسیری گرفته شوذ بابن جایکه باز خرند جان کی رومیان در کشتی باشند و مسلمانان بر خشک ❁ انطاکیه حصنی است استوار رومیان را بر کناره دریا روستا و مردم بسیار دارد و از انجا خلیج بوند و آب آن شور باشد و از اخلیج قسطنطنیه خوانند ❁ و برابن خلیج سلسله کشیده اند تا هیچ کشتی انجا گذرد از دریا و غیره و در دریای روم افتد ❁ و بر جانب روم ساحلهاست کی از سواحل اماس و رومیه گویند شهرهای بزرگ و دیهها بسیار و کشاورزیهای وافر دارند ❁ و این دو شهر اماس و رومیه نزدیک دریاست نصرانیان دارند و اماس آن جایگاهست کی حکیمان یونان از انجا خاسته اند و رومیه نزدیک دریاست نصرانیان را رکنی باشد از ارکان ملک ایشان ❁ و ترسایان را یک کرسی در انطاکیه است و دیگری باسکندریه و سه دیگر برومیه و این کرسی که ایشان از در بیت المقدس است بروزگار حواریان نبوده است محدث نهاده اند از بهر تعظیم بیت المقدس انگاه دریا فرنگ پیوندد بر ساحل بحر تا برابر صقلیه رسند و از انجا بگذرد تا طرسوس از زمین اندلس و سافتهای زمین مغرب و مصر و شام یاد کردیم تا آخر اسلام و شهرها کی در انجاست حاجت اعادت نباشد ❁ و درین دریا جزیرهاست کوچک و بزرگ و کوههاست ❁ آنچ آبادانست صقلیه است و از همه بزرگتر است ❁ اقریطس و قبرس ❁ و جبل القلال ❁ صقلیه نزدیک فرنگ نزدیک باشد و این جزیره مقدار نه مرحله باشد و درین صقلیه نعمت و کشاورزی و بنده و پرستار و چهارپایان باشند کی بدیگر جزیرها کی در مسلمانی بر کرانه دریاهست ❁ اقریطس جزیره است کوچکتر از صقلیه مسلمانان درو باشند و غازیان و میان ایشان گروهی نصرانیان اند چنان کی در ولایت اسلام باشند ❁ مردمان قبرس همه نصرانی باشند ❁ اقریطس جزیره سخت استوارست بروزگار معاویه از ابصلح بستدند کنون با مسلمانان بصلح باشند و پهنای این دریا بابن جایگاه چون باد راست باشد دو روزه راهست

تاقرس وازقرس تا دیگرسوی همین قدر باشد وصعطکی ازقرس آورند بدیار اسلام ؛ جبل اقلال کوهی بود سخت
ودرانجا آب وزمین بسیار قوی ازمسلمانان انجا مقام گرفتند وآباذان کردند وثغر فرنگ است وفرنگ برایشان
دست نیابد ودرازای این کوه دو روزه راه باشد ودرسواحل دریا هیچ جائی آباذان تر ازساحل این دریا
نیست وبر هردوکنارهٔ این دریا عمارت پیوسته است ودرین دریا کشتیهای مسلمانان وکافران روذ وباشد
کی ازهرگروهی سه کشتی بهم رسند ودرمیان آب کارزار کنند

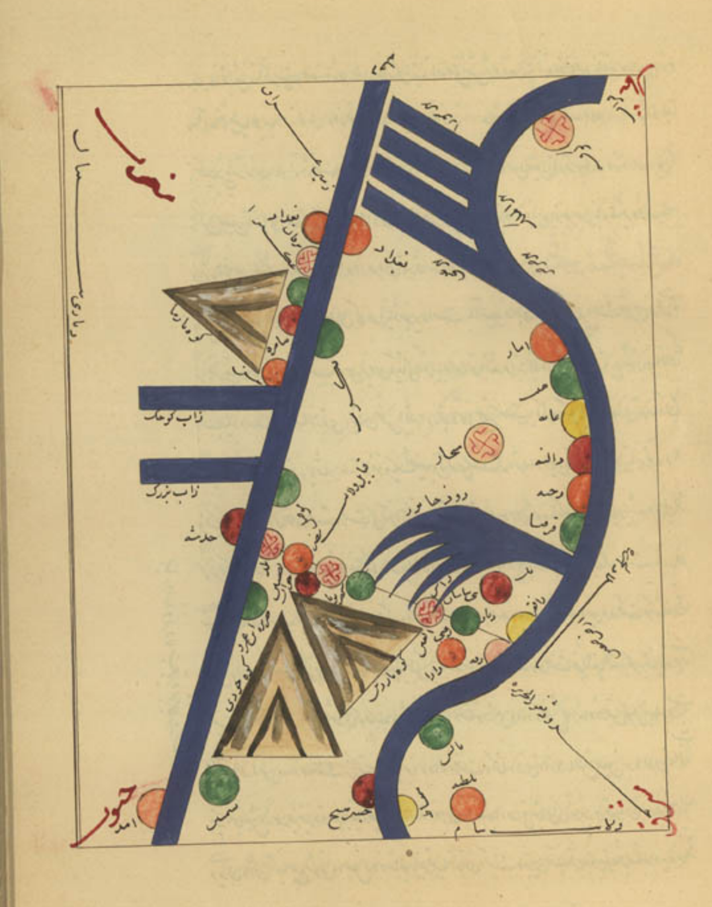
ذکر دیار جزیره وانچه درانست ازشهرها وغیره

والجزیره ما بین دجلة والفرات یعنی جزیره انست کی میان دجله وفراتست ودیار ربیعه ومضر انجاست ؛ و
فرات ازروم بیرون آید ازملطیه بردو روزه راه وبسمیساط آید وبجسر منبج تا بالس ورقتین تا قرقیسا ورحبه وهیت
وانبار انجا حد فرات منقطع گردذ کی سوی جزیره دارد انگاه بردست چپ بازگردد تا تکریت برکنارهٔ دجله وازانجا
تا جزیره برکرانهٔ شط توان رفتن انگاه حدیثه وموصل وجزیرهٔ ابن عمر تا بابد رسند انگاه حد دجله منقطع گردذ بر مسافت
دو از حد ارمنیه انگاه بسمیساط پیوندد وباز بآن جایگه رسند کی سراب فرات گفتیم ومخرج آب دجله از بلاد آمدست
در حد سلمانی وبرجانب شرقی دجله وغربی فرات شهرها ودیههاست کی از الجزیره باز خوانند واگرچه بآن نیست بحکم
نزدیکی ؛

ذکر مسافات دیار جزیره

از مخرج آب فرات از حد ملطیه تا سمیساط دو روزه راهست ؛ وازسمیساط تا جسر منبج چهار روزه ؛ وتا رقه دو روزه ؛ وازرقه تا انبار بیست

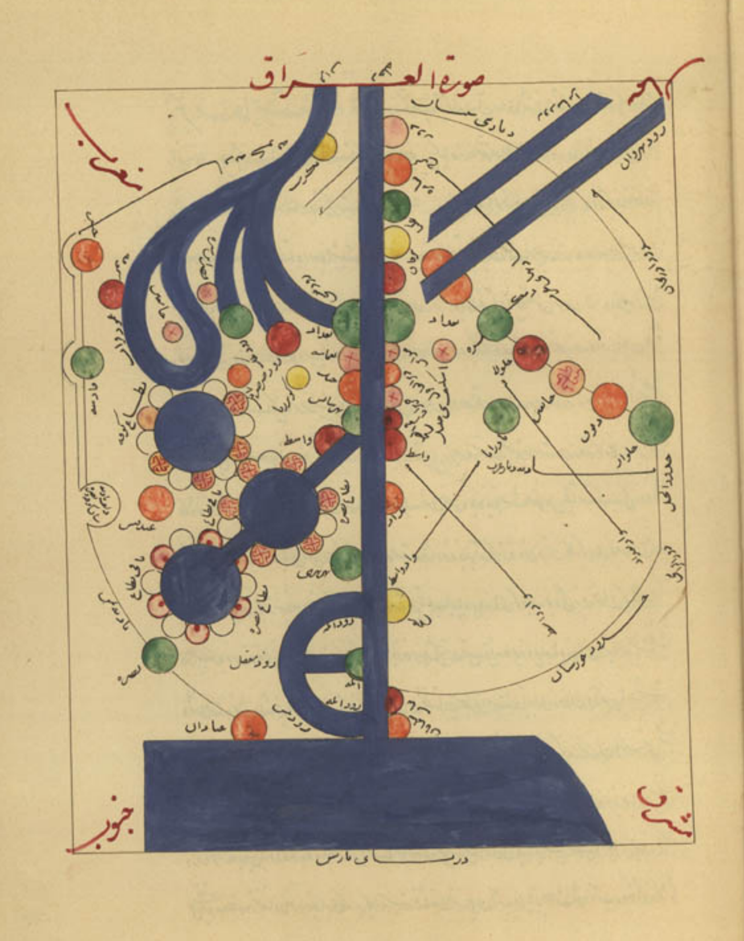
صورة دیار جزیره



مرحله و از انبار تا تکریت دو روزه ؛ و از تکریت تا موصل شش روزه ؛ و از موصل تا آمد چهار روزه
و از آمد تا سمیساط سه روزه ؛ و از سمیساط تا ملطیه سه روزه ؛ و از موصل تا بلد یک مرحله ؛ و از بلد
تا نصیبین سه مرحله ؛ و از نصیبین تا راس العین سه مرحله ؛ و از راس العین تا رقه چهار روزه راه ؛ و از
راس العین تا حران سه روزه ؛ و از حران تا جسر منبج دو روزه ؛ و از حران تا رها یک روزه ؛
و از رها تا سمیساط یک روزه ؛ و از حران تا رقه سه روزه **صفت شهرها و بقعهای
دیار جزیره** نزه ترشهری که در دیار جزیره است باآب و سبزی بسیار نصیبین است شهری بزرگ است
بر هامون و آب آن از شعب کوهی برون آید که آنرا بالوصا خوانند و از آنجا در بستانها و مزارع شود و با آن که
آب بسیار دارند بهری کشاورزی ایشان نخس باشد و آنجا دکانی عظیم هست و گرد آن جایگاهها ترسایان بود
و آنجا گزدمهای کشنده باشد ؛ و نزدیک نصیبین کوهی هست که آنرا ماردین خوانند از تیغ تا سر کوه دو
فرسنگ باشد و آنجا قلعه استوار هست که آنرا بجنگ نتوان ستدن و برین کوه مار کشنده بسیار باشد و درین کوه
گوهر آبگینه باشد ؛ موصل شهریست که همه بناها آن شهر از سنگ و گچ باشد و شهری بزرگ است ؛ بلد
شهری کوچک است بر کناره دجله سوی غربی و آنجا آب روان باشد بیرون از آب دجله و درخت و کشاورزی
نخس دارد ؛ سنجار شهری باشد در میان بیابانی بدیار ربیعه باز خوانند و درخت خرما نباشد مگر بر کناره فرات
هیت و انبار ؛ دارا شهری کوچک باشد و آب و کشاورزی دارد و نخس کارند و در پیش کوهی نهاده است
کفرتوثا در هامونی نهاده است بزرگتر از دارا بود رود و درخت و کشاورزی دارد راس العین بر هامون نهاده است
بنه انجاش از همه جزیره خوبتر سیصد چشمه آب از و روان شود آبها صافی چنان که هرچه در قعر آن باشد بتوان
دیدن و آن آبها جمع شود و اصل رود خابور بقرقیسیا از آن آبست و برین آب قرب سی فرسنگ دیه و مزرعه است

[illegible]

و این راس العین از کفرتوثا بزرگ تر باشد و درخت و کشاورزی دارد و درخت بسیار و نخس نیز کارند ؛
آمد بر شرقی دجله باشد دیواری استوار دارد و درخت و کشاورزی فراوان ؛ جزیره ابن عمر شهری
کوچک است بر غربی دجله درخت دارد ؛ سمیساط آخر ولایت جزیره است بر شرقی دجله و فرات باشد ؛
ملطیه و ثغور شام که پیش ازین یاد کردیم بجزیره باز خوانند بحکم آن که اهل جزیره نوبت آنجا باشند و آنچ از
اهل جزیره است از جمله ثغرهای سمیساط است ؛ حدیثه بر کناره دجله است بر جانب شرقی جایگاهی پر نزهت
با درخت و بوستانها و مزارع بسیار و نخس نیز دارد ؛ سن بر شرقی دجله شهریست نزدیک کوه بارما بر یک مرحله
و دجله بر کناره کوه بارما گذرد و درین کوه چشمهای قیر و نفط باشد و این کوه بر جزیره گذرد سوی مغرب تا بحد کرمان
برسد و گویند که کوه ماسند ازین کوهست ؛ **ذکر دیار مضر** دیار مضر رقه و رافقه دو شهرند بیک
راسیجد آدینه باشند و هر دو بر جانب شرقی فرات نهاده اند آب و درخت بسیار دارند و در غربی فرات میان
رقه و بالس زمین صفین است که عمر یاسر آنجا نهاده اند ؛ حران شهری میانه است و گروهی که ایشان را صابی خوانند
آنجا باشند ؛ و نمازگاهی هست آنجا بر تلی بلند آنرا ابراهیم علیه السلم باز خوانند و ایشان آنرا حرمت دارند و حران
درخت و آب کمتر دارد و نخس بسیار دارد ؛ رها هم بانیقدر باشد نصرانیان آنجا غلبه دارند و درین شهر بیست
دیر زیارت بود و کلیسایی دارند که در همه اسلام از آن عظیم تر کنیسه نیست بوستانها و آب و کشاورزی بسیار دارد ؛
جسر منبج و سمیساط دو شهرند با کشاورزی و بوستانها و آب و نخس بسیار و هر دو بر جانب غربی فرات باشند ؛
قرقیسیا بر خابور باشد بوستان و درخت و کشاورزی و تماشاگاه بسیار دارد ؛ و رحبه مالک بن طوق شهری باشد
با درخت و آب بسیار بر شرقی فرات ؛ هیت بر غربی فرات باشد حصاری آبادان دارد برابر تکریت باشد ؛
تکریت بر جانب غربی دجله نهاده است ؛ انبار شهری میانه باشد ابو العباس القایم بانقه آنجا مقام داشتی



وآثار سرای بهدنست شهری آباذانست ونخل وکشاورزی دارد ❊ ودر جزیره کروهی از ربیعه ومضر مقام دارند
ایشانرا اسب واشتر وکوسفند باشد بهری در بادیه نشینند وبهری بنواحی جزیره در دیهها ❊ زابین دو رود ند
بزرک هر دو چند یک نیمه دجله باشند از کوههای آذربایکان خیزند وزبر کرآنست کی بر جانب حدیثه است کرت
بر غربی دجله نهاده است نهر دجیل از دجله باز شکافد ناحیت سامره راآب دهند ❊ عانه شهرکی کوچک است
از فرات خلیجی بر پیکردد ❊ حصن سلمه کویند که سلمة بن عبد الملک را بوذست کروهی از بنی امیه آنجا باشند
برآب باران نهاده اند عباس بن عمر الغنوی را بوذست ❊ تل بنی سیار شهرکی کوچکست قومی از عرب بنی
نمی آنجا مقام دارند ❊ باجروان منزلی است آباذان ونزد والیه شهریست بر کنار فرات کوچک ❊
جودی کوهیست نزدیک نصیبین کویند کی کشتی نوح بر سر جودی ایستاذ در زیر این کوه دهی هست ثمانین خوانند
کویند کی اصحاب نوح صلوات الله علیه آنجا از کشتی بیرون آمدند وهشتاد کس بودند وآن دیه بنا کردند
وسروج شهری بزرک است با میوه بسیار بر یک مرحله از شهر حران

ذکر دیار عراق وآنچه دران باشد از شهرها ورودها وغیره

درازای عراق از حد تکریت کیرند تا عبادان ❊ وعرض از بغداد تا کوفه تا قادسیه تا حلوان واز واسط
تا قیب وقرقوب واز بصره تا حدود دبی واز حد تکریت تا نهر زور ❊ واز حد حلوان وسیروان
وصیمره وحدود طیب وحدود سوس دیکرباره تا خبی تا دریا ازین حد تکریت تا دریا تقویسی باشد
وبکرد ذ بر حد مغرب بس شت سواد بصره در بادیه تا سواد بصره تا بطایح تا سواد کوفه تا بطایح تا کوفه
تا فرات تا انبار تا تکریت میان دجله وفرات ودرین حد از دریا تا تکریت همچنین تقویسی
باشد این چه ذکر رفت محیط حدود عراق است ❊ والله اعلم صورة العراق

ذکر مسافات عراق

از تکریت تا کنار دریا بر روی شرق متوسطی است یک ماه راه ∴ و از کنار دریا بر روی مغرب تا تکریت همچنین یکماهه راه متوسط است ∴ و از بغداد تا سامره سه مرحله دارند ∴ و از سامره تا تکریت دو مرحله ∴ و از بغداد تا کوفه چهار مرحله ∴ و از کوفه تا قادسیه یک مرحله ∴ و از بغداد تا واسط هشت مرحله ∴ و از بغداد تا حلوان شش مرحله ∴ و از حدود صیمره و سیروان هم اینقدر ∴ و از واسط تا بصره هشت مرحله ∴ و از کوفه تا واسط شش مرحله ∴ و از بصره تا دریا دو مرحله ∴ از حلوان تا قادسیه یازده مرحله و پهنای آن از سامره بر کنار دجله تا حدود شهرزور و آذربایکان یازده مرحله و آنچ آباذانست یک مرحله بیش نباشد در عرض و عرض واسط قرب چهار مرحله دارند و عرض بصره از شهر بصره تا حدود حی یک مرحله

ذکر شهرهای عراق

بصره شهری عظیم است در روزگار عمر و بحکم او بنا نهادند و عتبة بن غزوان بنا کرده است و بر جانب غربی بصره بادیه است متوسط بی آب گویند که روذهای بصره را شمردند در روزگار بلال ابن ابی برده صد و بیست هزار روذ برآمد که زورق در آن کار کردی و مرا این سخن شگفت آمد چون آنجا رسیدم دیدم که در مقدار یک تیر پرتاب بسیار روذهای کوچک بوذ که زورقهای کوچک در آن کار میکرد و هر روذی را نامی هست که بآن کس باز خوانند که آن آب رانده بوذ دیوارها و بناهای ایشان خشت پخته بود و مسافت پنجاه و اند فرسنگ پیوسته از نبی تا عبادان نخلستان بصره است و آبهای روان و زمین ها پیوست ∴ و در بصره گور طلحة بن عبید الله رضی الله عنه نهاده اند و بیرون از شهر در بیابان گور انس بن مالک رضی الله عنه نهاذه اند و زیارتگاهای فراوان است آنجا گور الحسن بن سیرین و دیگر علما و زهاد ∴ روذ ابله چهار فرسنگ درازا دارد برین روذ دو رویه کوشکها و بوستانهاست پیوسته پنداری که یک بوستانست و آبهای بسیار بآن می پیوندد و درختان خرما پنداری که بر یک رسته نشانده اند چون آب دریا زیادت شوذ آب روذها باز گرده

و باغها و بوستانها و کشتها در شود و چون آب دریا کم شوذ آب روذها باز شود و لیکن آبها همه شور مزه باشد و چون آب کم شوذ دجله و دو نهر معقل آب خوشتر شوذ ∴ ابله برین روذ است و درین روذ جوری عظیم هست کشتی از دریا رانی باید آنجا بیم غرق باشد آنجایگه را جور ابله خوانند ∴ و این ابله شهری کوچک بوذ لیکن نعمت فراوان دارد و آباذانست و یک حد سوی دجله دارد و این روذ از دجله برگیرد و عمود آن بعبادان رسد و زمین بصره خاکی سپید است و شهرهای بصره عبادان ابله و مطح و مداد همه بر کنارۀ دجله اند و این شهرها کوچک است آباذان و ابله بزرگ ترست و در نواحی بصره اجمها و بطایحست و مردی کشتی رانند و قعر آن عظیم نزدیک و پنداری که بروزگار زمین خشک بوذه است و ممکن باشد که آب از روذهای بصره راه ساخته است و هر جایگاهی مغاکی یافته آنجا گرد شده بروزگار ∴ واسط بر دو کنارۀ دجله نهاذه است و در سلامی بنا کرده اند حجاج یوسف بنا نهاذست و حصن حجاج آنجاست بر جانب غربی اندک مایه گشت دارد و شهر واسط شهری آباذان و پرنعمت باشد و هوای آن به از هوای بصره باشد روستائی پیوسته و آباذان دارد ∴ کوفه از بصره کوچک ترست و آب و هوای کوفه خوشترست و فرات نزدیک است و نهاد آن نهاد بصره ماند ∴ سعد بن ابی وقاص شارستان از آن بنا کردست ∴ قادسیه و حیره و خورنق بر کرانه بادیه است سوی مغرب و پیرامن آن سوی شرق روذهاست و نخیل و کشاورزی و کوفه تا اینجا بهای در مسافت یک مرحله باشند ∴ و حیره شهری قدیمست و بزرگ لیکن چون کوفه بنا کردند حیره خالی شد و خاک و هوای حیره درست تراست و از آنجا تا کوفه یک فرسنگ باشد و بکوفه گور امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نهاده است بهری گویند در زاویه درگاه مسجد آدینه نهاده اند و بهری گویند بدو فرسنگی نهاده است ∴ قادسیه بر کنارۀ بیابان نهاذست کشاورزی و آب روان دارد از آن پس در حدود عراق آب روان و درخت نباشد ∴

اما مدینة السلام

بغداد شهری محدث است در روزگار اسلام بنا کرده اند ابو جعفر منصور دوانیقی

در جانب غربی عمارتی آغاز کرد و هرکس را از حواشی خویش قطیعه بدید کرد برابر بغداد چون قطیعه الربیع و حربیه
و مانند آن و از آن پس آباذانی گرفت چون مهدی بخلافت نشست لشکرگاه بجانب شرقی زد و آنجا عمارت آغاز کرد
و آباذان شد و خلافت بآن جانب بازگشت و کوشکها خلافت و بناهای خلفا از بغداد تا نهربین برسد مقدار دو
فرسنگ و عمارت از نهربین باواسط پیوسته است و از بالای دجله تا شماسیه برسد مقدار پنج میل و حربیه در برابر
شماسیه است از جانب غربی و از آنجا پیوسته بیاید تا کرخ و جانب شرقی را در باب الطاق رصافه خوانند و عسکر ال
مهدی گویند و معنی باب الطاق منسوبست با طاقی عظیم کی در بازار بزرگ کی از آن سوق الاعظم گفتندی بوذ و رصافه
شارستانی بود کی رشید بنا نهاد نزدیک مسجد جامع و جانب غربی را کرخ خوانند و برین جانب سه مسجد آدینه هست یکی
جامع المنصور و دیگر در باب الطاق و سدیگر بدار الخلافه و عمارت همچنین پیوسته است تا کلواذی و آنجا مسجد آدینه
است و بر دجله جسری بسته اند از کشتیها و از دروازه خراسان تا آنجا کی باب الیاسریه است پهنای شهر از هر دو
جانب مقدار شش میل باشد ❧ و کرخ آباذان ترست و بازرگانان گرانمایه آنجا باشند و آنها در خانها
کی در جانب شرقی باشد آب از رود نهروان خورد و از دجله آبی برنخیزد کی بآن عمارتی توان کرد و جانب غربی را
آبی هست کی از آن نهر عیسی خوانند از فرات شکافد و ازین رود هر جایگه انهار برخیزد کی بران عمارت سازند و چون
جمع شود رودی گردد کی از آن صراة خوانند و ازین صراة آبها برخیزد کی قابل عمارت باشد و نهر عیسی ببغداد در دجله افتد
و از فرات در نهر عیسی کشتی برود و بدجله اندر آید ∴ و رود صراة را آبی هست پس کشتی از فرات در صراة
برانند چون بقنطرة الصراة رسد بار از کشتی بردارند و بر چهارپا از آنجا بگذرانند و بکشتی دیگر برند و میان بغداد
و کوفه ناحیتهاست پیوسته آبها از فرات در آن میروذ و از آنجمله بدینه صرصر و کشتی درین رود کار کند و این شهر
سه فرسنگی بغداذ است شهری آباذان با نخل و کشاورزی بسیار ∴ و از آن پس بدو فرسنگ نهر الملک آید

رودی بزرگ از صرصر بسیاری بزرگ ترجسری بر وی بسته اند ∴ و قصبه نهر الملک با آباذانی و میوه و زرع بیش از
صرصر باشد از آنجا بقصر ابن هبیره روذ و میان بغداد و کوفه هیچ شهر بزرگتر از آن نیست نزدیک فراتست و رود
ها دیگر انجا رسند چنان که ایشان از آب زیادتی باشد و از آن پس بنهر سورا رسند رودی بزرگ فرات را هیچ شاخ
بزرگ تر از آن نیست و از سورا بگذرند و بسواد کوفه رسند و در بطایح افتد کربلا از غربی فراتست برابر قصر ابن هبیره سا
جمه در جانب شرقیست و درین جانب هیچ آب روان نیست الا نهر القاطول کی بناحیت میریزد و از آنجا دو دست
و عمارت و آب و درخت در برآن بر جانب غربیست و مقدار یکمرحله بر ازای عمارت است آغاز بنای آن معتصم
کرد و بر دست متوکل تمام شد و همه خراب شود کی در یک فرسنگ سرای آباذان نیابند و هوا و میوه سامره به از
بغداذست نهروان بر چهار فرسنگی بغداد نهاذست رودی بزرگ در وی میروذ و آن رود زیر دار الخلافه ببغداد
افتد بجائی که از آن اسکاف بنی جنید گویند و دیگر نواحی و چون از نهروان بدسکره آید آبها کم شود و نخل کم گردد و
دسکره تا حدود حلوان بیابانی باشذ بی عمارت تا آنجا کی تامراست و حدود شهرزور تا خد تکریت ∴ مداین
شهری کوچک است قدیم تخت عظیم بوده است از بغداد تا آنجا یک مرحله و آرامگاه پادشاهان بوذست ایوان
کسری آنجاست و بسنگ و گچ بنا کرده اند اکاسره را هیچ بنا عظیم تر از آن نبوده است جز بغداذ شهور ست
بیش ازین درین کتاب یاد کردیم بابل دهی کوچک است لیکن قدیم تر همه بناهای عراق آنست و این اقلیم بابل
باز خوانند پادشاهان کنعان آنجا مقام کرده اند و آثار بناهای عظیم مانده است گمان برم کی بروزگار جائی بزرگ
بوذست گویند کی ضحاک تور اسب بابل بنا کردست و ابراهیم علیه السلم را آنجا بآتش انداختند و کوثی دو
جایگاه هست یکی را کوثی طریق خوانند و یکی را کوثی ربا و درین جایگاه هنوز تلهای خاکسترست گویند آتش نمرود
بوذست کی ابراهیم را علیه السلم بآن انداخته بوذ ∴ و مداین از شرقی دجله است از بغداذ تا آنجا یک

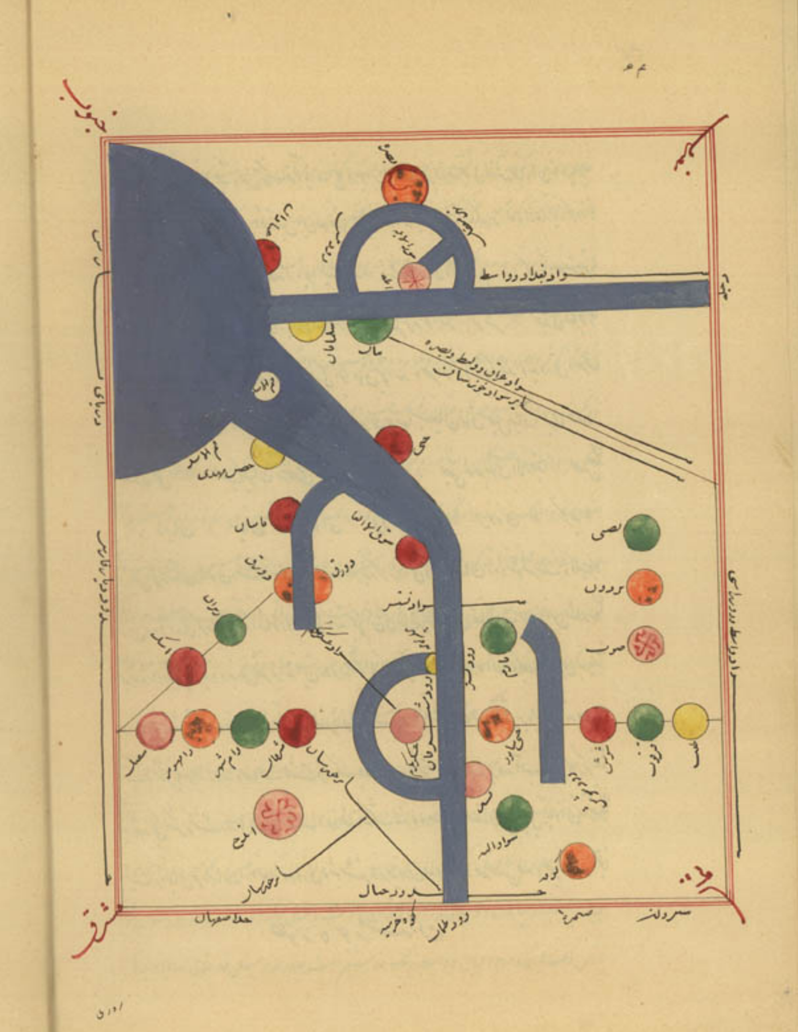
مرحله دارند و گویند کی ذو القرنین انجا فرمان یافت و گمان برم کی این خبر درست نیست زیراکی او را ذو بهر
داوند در انوقت که از جهان بازگشت و تابوت او باسکندریه پیش مادرش بردند و گویند کی در مداین بر دجله بوی
بودست و ما نزا اثر ندیدیم عکبرا و بردان و نعمانیه و دیر العاقول و جبل و جرجرایا و فم الصلح و نهر سابس و دیگر
جایهای برکرانه دجله یاد کردیم بیکدیگر نزدیک اند و در بزرگی و کوچکی متقارب ٭ حلوان شهریست اباذان
کذشته از کوفه و بصره و واسط و بغداد و سامره و هیچ شهر در عراق بزرگتر از آن نیست انجیر بسیار دارد و بکوه
نزدیکست و در عراق هیچ شهر بکوه چنان نزدیک نیست و بودی کی انجا برف افتد و بر آن کوه خود همیشه برف باشد ٭
و سکره اباذانست و حصنی گلین دارد اندرونش فارغ است و انجا مزرعه‌ست گویند کی پادشاه کاهگاه انجا مقام کردی
ازان سکرة الملک خوانند و از تکریت تا بالای سامره تا نزدیک علث درین نقوس تا بد سکره باز اید و همچنان تا حد
عمل واسط از حد عراق تا حد کوه همه عمارت کم دارد جز مراعی عرب و کردانست و همچنین بر غربی تکریت تا انبار
میان دجله و فرات بس عمارتی ندارد مگر انچ برابر سامره است مقداری باقی بادیه قفر است و در صفت عراق سخن
بسیار نکردیم بحکم آن کی مشهورست و بیشتر مراد ما آن بود تا شکل صورت نهاده آید ٭ ان شاء الله تعالی

ذکر حدود خوزستان

شرقی حدود خوزستان حد پارس و سپاهان است ٭ و میان حد پارس و حد سپاهان از انهر طاب
خوانند تا نزدیک ماهی رویان انگاه حد میان دورق و ماهی رویان باشد بر جانب دریا ٭ و جانب غربی
ناحیت واسط و جایگاهی کی آزاد و ر الراسبی خوانند ٭ و حد شمالی آن حد صیمره و کوجه و لور تا حد
جبال پیوندد از سپاهان و گویند کی لور از خوزستان بودست با جبال گرفته اند ٭ و حد خوزستان سوی
پارس و صفاهان و حدود جبال و واسط بر یک حد مستقیم است چهار سو و پیکی حد جنوبی از عبادان تا

روستاهای واسط مخروط شود پس تنگ‌تر آید از انچ در برابر اوست هم از حد جنوبی از حد عبادان تا دریا بر حد
پارس قوسی هست کی در زاویه می افتد پس این حد جنوبی بدریا رسد انگه بدجله و از نار مانکدرد انگاه از مدار باز گردد تا
بروستاهای واسط باز رسد از انجا کی اغاز کردیم اینست حدود خوزستان کی ذکر کردیم ٭ کوره اهواز ازرا
هرمز گویند و دیگر نواحی خوزستان با هواز باز خوانند شهر لشکر ازرا عسکر مکرم خوانند ٭ شوشتر ٭ جندی سابور ٭ سوس
و رامهرمز بازار انبیه نام شهرهاست کی بازارکی ازا سوق نجواسه و شهر ازا دورق گویند و بدورق الفرس
معروفست ٭ ایذج مهرجی جوبه الرط ٭ حابران جوبه البنیان سوق سنبیل بیادر الکبری بیادر ا
لصغری حی ٭ طیب کلیوان هر شهری ازین ناحیتی دارد ٭ بصنی ارم سوق الاربعا ٭ حصن مهدی
٭ باسیان ٭ سیان ٭ سلیمانان ٭ قرقوب نوب ٭ ردون ٭ کرجه ٭
و زمین خوزستان هامونست آبهای روان دارد بزرگتر رودی در خوزستان رود شوشترست و ملک سابور
درین رود سدی کردست ازا شاذروان خوانند بحکم آن کی شوشتر بر بلندی نهادست سابور این شاذروان
بفرمود تا آب بالا گیرد و بر هین شهر براند این رود از لشکر با هواز آید و برود سدره افتد و بحصن مهدی بدریا رسد
و از ناحیت شوشتر رودی میرود ازا نهر المسرقان خوانند و چون بلشکر رسد جسری عظیم بر وی بسته اند و درین
آب از لشکر با هواز روند و مسافت هشت فرسنگ باشد و چون شش فرسنگ بروند آب همه بر کار گرفته
باشند نی شکر و کشت زارها و دو فرسنگ رود خانه خشک ماند و در همه خوزستان هیچ جایی اباذان‌تر از مسرقان
نیست و آبهای خوزستان ازا هواز و دورق و شوشتر و هرچه درین حدود خیزد همه بحصن مهدی جمع شود و انجا

صوره خوزستان



روذی عظیم گردد و بدریا افتد و در خوزستان دریا نیست مگر اندک مایه از دریای پارس که از ماهی رویان تا نزدیک
سلیمانان برابر عبادان باشد و در همه خوزستان کوه و ریگ نبود مگر بشوشتر و گندی ساپور و ایذج تا حدود سپاهان
دیگر همه زمین خاکی نرم هامون باشد و در همه خوزستان شهرها اند که آب چاه خورند و خاک زمین خوزستان چون
از دجله دور تر است خشکتر بود و هرچه بدجله نزدیکست چون خاک بصره و آن حدود باشد ❁ و در شهرستان
خاصه رطبی باشد که ازاطم خوانند هرکه از آن رطب در میان شراب بخورد حالی بگیردش و در زمین خوزستان
برف و یخ نبود البته و هیچ جائی از خرماخالی نباشد و بیماری بسیار بود و میوه و غله فراوان باشد و در همه نواحی
نی شکر نشانند و بیشتر شکر افتد و لشکری شکر بسی باشد و بخوزستان همه میوه باشد مگر درخت گردکان و درختان
سردسیری و بیشتر مردم خوزستان تازی و پارسی دانند و خاصه زبان خوزی دارند و زی ایشان در پوشش زی
اهل عراقست و مردمانی بخیل و بدخو باشند و بیشتر مردم زرد گونه و نحیف و تنک ریش باشند و بیشتر [illegible]
باشند و از عجایب خوزستان شاذروان شاپورست بشوشتر گویند که یک میل درازای شاذروانست بگچ
و سنگ ساخته اند تا آب بر شوشتر افتاد و در شهر شوش رودی هست و شنوذم که در روزگار ابوموسی اشعری
آنجا تابوتی یافتند و گفتند که استخوانهای دانیال پیغامبر علیه السلم در آن تابوت بوذ و مردمان شوش آن تابوت
را حرمت داشتندی و بوقت تنگی بیرون آوردندی و باران خواستندی ابوموسی اشعری بفرمود تا آن تابوت
بیاوردند و سه گور بفرموذ ساختن [illegible] و تابوت آنجا دفن کرد و استوار فرموذ کردن چنانک ناپیدا شد
و خلیجی از روذ بر سر آن براند و هرکی در قعر آب شوذ گور را تواند یافت ❁ و همچنین در ناحیت ایذج
نزدیک زمین پارس کوهیست که همه از و آتش بر آید بشب روشنائی دهد و بروز دود بر آید و گمان
چنانست که آن چشمه نفت است یا زفت که آتش در و افتاده است و بلشکر مکرم کژدم باشد مانند برگ انجدان

انراگزوره خوانند کشنده تر از مار ∴ از شوشتر جامهای دیبای گرانمایه خیزد وکسوت خانهٔ کعبه سازند انجا و سلطان را انجا طراز باشد و در سوس جامه های خز مرتفع بافند و جنسی از ترنج خیزد کی از ارنج انگشت گویند غایت خوشبوی و بسوس جامهای خز خیزد ∴ و بقرقوب و سوس طراز سلطان باشد و درین حدود جایی هست ازا بصنی خوانند پردهای نیکو بافند و بکلوان و بردون پردها بافند و عمل بصنی بر آن نویسند و برامهرمز جامهای ابریشم خیزد کند سابور شهری بزرگ و اباذان است نخل و کشاورزی بسیار دارد و یعقوب ابن اللیث الصفار انجا مقام کرد و گور وی هم انجاست ∴ نهیری درین شهر جامها بافند مانند بغدادی و ببغداد آرند و قصارت کنند و ببغدادی خرج شود ∴ حی شهریست ناحیتی دارد و نخیل و شکر بسیار بود و امام معتزله بوعلی ازین شهر بودست زاویه هست در خوزستان بر کنار دریا نزدیک حصن مهدی آبهای بسیار انجا جمع شود و مد و جزر باشد و هر یا مانند و در طیب شوار بند ها بافند مانند رومی و جز بارینه جان نبافند لور شهری اباذانست و هوای کوه بر آن غالبست از جمله خوزستان بود کنون در شمار کوهستان میدارند ∴ سنبیل ناحیتی است در گاه محمد ابن واصل در شمار پارس بود کنون تحویل با خوزستان کردند ∴ زط و خایزان دو ناحیت است بر رودی نهاده ∴ میان پارس و سپاهانست سردسیر باشد و در خوزستان سردسیر جز این نیست ∴ اسل دهیست کوچک بر ماسان دارد جنگ ازارقه انجا بودست آن که گویند کی چهل مرد از شراه دو هزار مرد از لشکر بصره بکشتند ∴ ارغان شهریست دوشاب خیزد از آنجا و در آفاق برند ∴ منادر الکبری و الصغری دو ناحیت اباذان درخت خرما و ارتفاع بسیار خیزد از آنجا

اما ذکر مسافات خوزستان

از پارس تا عراق دو راهست یکی براه بصره و دیگر براه واسط راه بصره از ارغان با سل آید دو مرحله سبک از آنجا بدهی که از ادیران خوانند یک مرحله ∴ از دیران بدورق بجان مردویه کاروانسرایی باشد از آنجا سا ساسان کی شهری خوشست رودی در

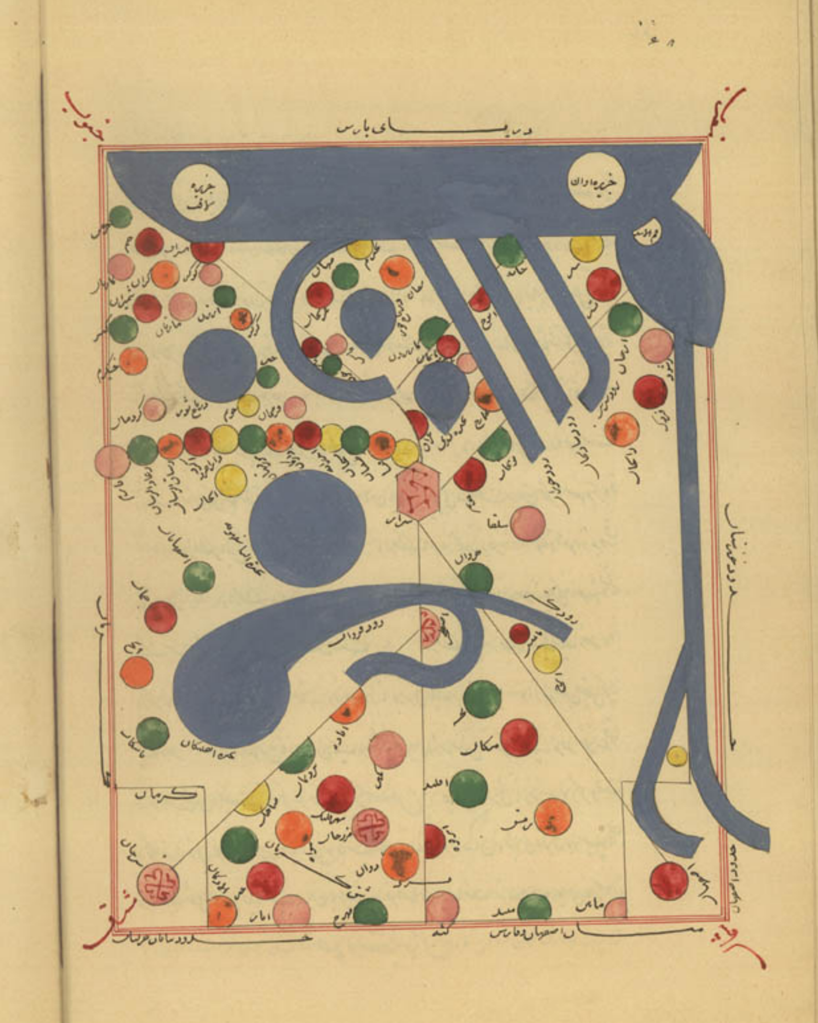
میانه میرود واز باسان تا حصن مهدی دو مرحله و این هر دو جای در آب باید رفت ∴ واز حصن مهدی تا بیان دو مرحله و از دورق تا باسان در آب روند و آسان تر از خشک باشد و این آخر حد خوزستانست ∴ وبیان بر کنارهٔ دجله است اگر خواهند در آب سوی ابله روند و اگر خواهند بر خشک بروند و چون برابر ابله رسند بگذرند ∴ اما راه واسط از ارغان به بازار سبیل آیند یک مرحله ∴ واز آنجا برامهرمز دو مرحله ∴ از رامهرمز بعسکر سه مرحله ∴ از آنجا بشوشتر یک مرحله ∴ از شوشتر بگندشاپور یک مرحله ∴ واز گندشاپور بسوس یک مرحله ∴ از آنجا بقرقوب یک مرحله ∴ از آنجا بطیب یک مرحله انجا بعمل واسط پیوندد ∴ واز عسکر تا واسط راهی هست نزدیکتر ازین کی بشوشتر در نبرد و این راه مان یاد کردیم کی مسافت میان شهرها معلوم گردد ∴ از عسکر با ایذج چهار مرحله دارند ∴ واز عسکر با هواز یک مرحله ∴ واز اهواز بدورق چهار مرحله ∴ واز عسکر بدورق هم چهار مرحله ∴ واز اهواز برامهرمز سه مرحله زیرا کی اهواز و عسکر بر یک سمت نهاده اند و رامهرمز بر شش است ∴ واز عسکر تا بازار چهارشنبه یک مرحله واز بازار تا حصن مهدی یک مرحله ∴ واز اهواز تا نهر تیری یک روزه ∴ واز سوس ببصنی کم از یک مرحله ∴ واز سوس تا بردون یک مرحله ∴ واز سوس تا سوب یک مرحله چون سا قتها در خوزستان اینست

ذکر دیار پارس

جانب شرقی پارس حدود کرمانست و جانب غربی خوزستان و سپاهان و جانب شمالی سامان خراسان و بهری از حدود سپاهان و جانب شمالی هم بیابانیست میان پارس و خراسان و جانب جنوبی دریای پارس

صورت پارس

وصورت پارس چهار سوست مگر زاویه از حد سپاهان تا کرمان بجانب بیابانی که بدریا بار دارد که اندر
آن تقویسی هست و همه حدود پارس را صورت کردیم مگر روستا و کوهها بحکم آنکی روستاهای پراکنده است
وکوه بسیارست وان شهرها انرا صورت کرده ایم که منبر و مسجد آدینه دارد و دیگر جایها را در رساله شرح دهیم
چنانکی معلوم گردد انشاالله العزیز **ذکر کورهای پارس** کورهای پارس پنج کوره اند
و بزرگتر و فراختر کوره اصطخرست ۞ و اصطخر شهریست بزرگ چند اردشیر دره باشد بزرگی و بار دشیر
دره شهرهاست چون شیراز و سیراف ۞ و اما جور قصبه اردشیر دره است بحکم آنکی او بنا کرد و دار الملک
وی انجا بود ۞ و شیراز اگرچه قصبه پارس است و دیوان و سرای امارت انجاست محدث است
در مسلمانی ساخته اند ۞ ارغان هم شهری بزرگ است ۞ کوره ساپور کوچکتر ناحیتی است در
پارس و شهر آن را شاپور خوانند شاپور بنا کرد است نزدیک کازرون **واما زموم پارس نخست**
چند جایگاه هست در پارس که انرا زم بازخوانند و مراد از آن قبیله باشد ۞ یکی از همه بزرگتر زم جیلویه است
زم رمیجان خوانند ۞ و دیگر زم احمد بن اللیث زم لوالجان خوانند سدیگر زم احمد بن صالح زم دیوان
خوانند چهارم زم شهریار زم بازنجان خوانند پنجم زم احمد بن الحسن زم کاریان خوانند وان زم
اردشیرست ۞ **واما احیاء الاکراد** و جوقهای کردان بیش از آنست که در شمار
اید و گویند که در پارس پانصد هزار خانه بیش باشند که زمستان و تابستان بجراگاهها نشینند و کس باشد
از ایشان که دویست مرد پیوسته دارد از چوپان و مزدور و شاگرد و غلام و آنچ بدین ماند و عدد ایشان
نتوان شناخت مگر از دیوان صدقات ۞ رودهای پارس آنچ گشته بر تابه نهر طاب ۞
نهر سرن ۞ رود شادکان ۞ رود درخید ۞ رود خیدان ۞ رود رویین ۞



رود سکان ؞ رود جرشیق ؞ رود اخشین رود کر رود فروات ؞ رود سرده ؞
دریاها پارس ؞ دریای پارس ؞ دریای نجکان ؞ دریای دشت ارزن ؞ بحره البور
بحره الجامان ؞ دراحکان ؞ آتشکدهای پارس ؞ هیچ شهر و ناحیت بی آتشکاه نیست و آنرا
حرمت دارند و ازین بس یاد نکنیم ؞ حصارها در همه ولایت پارس بهر جائی حصاری و قلعه هست کی از
دیگر استوارتر و بیشتر نواحی سیف بنی الصفار باشد و ما همه را یاد نکنیم جان کی معلوم کردد ؞ و بسیار
ناحیت بزرکست کی در ذات خویش فراوانست و نام و ذکر بسیار ندارد و ما جمله این مواضع را یاد کنیم و
بیانی شافی بکوییم درین رساله **ذکر نواحی کورهٔ اصطخر** ناحیت برد بزرکتر نواحی اصطخر
باشد سه جایکه مسجد آدینه دارد ؞ کنه ؞ و میبد ؞ و مایین ؞ و بهره ؞ ناحیت رودان از کرمان
بوذست با عمل فارس کرفتند ؞ و مقدار ناحیت اصطخر شصت فرسنک باشد ؞ ابرقوه شهریست
؞ اقلید ؞ و سرمق دو پاره شهرند ؞ بپارسی کلید و سرمه خوانند ناحیت جوبرقان قصبه را کلان
خوانند ؞ ارجان شهریست ؞ جارین منبر ندارد ؞ قوین منبر ندارد ؞ طرخیسان منبر ندارد
بوان قصبهٔ آن مرزجانست ؞ وهبان منبر ندارد ؞ اباده دیه عبد الرحمن باشد مهروبان
خوستان منبر ندارد ؞ بودنجان قریه الاس خوانند ؞ صاهک الکبری و صاهک الصغری
منبر ندارد ؞ مروست منبر ندارد ؞ شهر بابک ؞ هراه ؞ روذان ؞ کلس ؞ و خره
ارکان ؞ سرشک ؞ زاذان ؞ بیضا هزار ؞ مایین ابرج ؞ رامجرد هر دو منبر ندارد
ناحیت طسوج قصبهٔ آن جرمه حمره منبر ندارد ؞ کاشان منبر ندارد ؞ مهرجان قاذر فاروق این چهار
منبر ندارد ؞ سروات ؞ کی هر دو منبر ندارند ؞ رون منبر ندارد ؞ لاذن کورد کلار ؞ سراویس

ابیذان ؞ سردن ؞ توردکان ؞ اسلان ؞ بامان ؞ خمایکان ؞ سفلی ؞
نواحی اردشیر کوره شیراز مقر عاملان پارس باشد و انجا دوازده طسوج هست در هر
طسوجی ناحیت و عمارت است و هر طسوجی عملی باشد در دیوان منفرد ازین جمله طسوج کفرة العلیا ؞ و طسوج
کفرة السفلی ؞ و طسوج کبر و طسوج حرم و طسوج دیکان ؞ و طسوج مول الکادنان ؞ و طسوج
انبارانان ؞ و طسوج اندیان ؞ و طسوج شاهریک ؞ و طسوج شهرستان ؞ و طسوج
طیربان ؞ و طسوج خان و بیش ازین نکفتیم کی شیراز محدثست **سایر نواحی اردشیر
خره** جور و ممید قصبهٔ آن باین است و صمکان و شهر آن صمکانست و جرار منبر ندارد ؞
فرجان ؞ باسحان ؞ ضنعان منبر ندارد خبر منبر ندارد ؞ و این خبر غیر خبر اصطخرست ؞
مادوان ؞ جورسان ؞ فرحان ؞ همید ؞ حمرس ؞ هرمز ؞ کهانات ؞
سیف بنی الصفار ؞ هیحان ؞ کوبکان ؞ کری ؞ حکان ؞ سیف آل ابی زهیر
سیف عماره بجلندی باز خوانند کران این نه جایکه هیچ منبر ندارد ؞ سیراف قصبه است و سه منبر
دارد ؞ نجیرم ؞ خم ؞ دشت وارین ؞ غندجان ؞ دستقان قصبهٔ آن صفاره است
نوح ؞ خربق قصبهٔ لاغرستان ؞ شکیر ؞ کازرین ؞ ارن ؞ سمران ؞ کوان کهرجان
منبر ندارد ؞ جزیرهائی معروف در دریا جزیره رکاوان لافت منبر ندارد ؞ سارک جزیره بزرکست
ذکر نواحی داراب کرد ناحیت کوم دو قصبه دارد اباره و کردیحره ؞ قص
؞ پسا ؞ طسان ؞ نجوله کردمان ؞ جهرم ؞ میحان ؞ ورکان ؞ اربراه ستان
جوم ابح ؞ صلط هابات ؞ سرن ؞ رزحان ؞ ماروان ؞ حوا ؞ ورویح

روستا رستاق ؞ فرج ؞ مازم ؞ ساکات ؞ قطره ؞ سوالحان ؞ شق الرستاق
شق الرود ؞ بالاب ؞ شق الماسامان ؞ زم شهیرار ؞ واین زم قصبه است ؞

ذکر نواحی کورهٔ شابور شابور ؞ کازرون ؞ صحان ؞ ماسال ؞ حفه ؞
دریو ؞ خرج ؞ خشت ؞ کهاوم ؞ هندیجان ؞ سابور ؞ ترمردان ؞ جر سابور و کا
زرون نبر ندارد ؞ نوبندکان نبر دارد ؞ شعب بوان ؞ مول المورستان ؞ درحان ؞ در حبید
دامغان ؞ کنبد ملغان ؞ انبوران اسد فرطاست نگره ؞ هنوق ؞ هسکان ؞ کام فیروز
نج روستا دارد ؞ ارزه ؞ وبادر ؞ اشتادان ؞ کاکان ؞ آتشگاه ؞ سحان ؞ رحان
سدرهان ؞ خمایکان ؞ بالاهن ؞ سیکان ؞ صوردادن ؞ ارجان ؞ نارزیح ؞
ملاد شابور ؞ ویسهن ؞ نوبیس ؞ اسلجار ؞ دیرابوب دیرعمر ؞ فردک هسندیکان
ارجان مهرویان جنابه سیس صوان النجس **امّا نواحی کوره ارغان** هرزمی راشهری
وناحیتی هست وانجا رئیسی باشند کی خراج ومعاملت ضمان دارد و بدرقه راهها برو باشد ؞ وزم
جیلویه کی ربحان باز خوانند نزدیک سپاهان است وطرفی از کورهٔ اصطخر وطرفی از کورهٔ دحان درین
جمله بوذ حدی سوی بیضا دارد ودیگری سوی حدود سپاهان وسه دیگر سوی حدود خوزستان وحدی سوی
ناحیت سابور وهرچ درین حدود باشد ده وشهر جمله در شمار این زم ایذ ؞ ودر اعمال سپاهان
صنفی از بادنجان باشند قوم شهریار واین بادنجان جزی در عمل پارس نیست لیکن انجا ضیاع و
اسباب دارند زم دیوان حسین صالح را بوذست از کوره سابورست ویک حد بار دشیردره دارد
وسه حد بکوره شابور باز کرده ؞ رم لوالکان احمد لیث را بوذست کوره اردشیر دره باشد یک حد

بدریا دارد وسه حد بار دشیر دره ؞ زم کاریان یک حد سیف آل صفار باز دارد ؞ ویک حد
بزم بادلحان ؞ وسه دیگر بحدود کرمان وچهارم بار دشیر دره **ذکر زموم انجا**
کرمانیان وزناسان وزم بدر ؞ وحی محمد بن بشر ؞ بقیه ؞ بندامهربان ؞ قبیله
محمد بن اسحاق ؞ صباحان ؞ اسحاقیان ؞ ادرکاسان ؞ سهرکیان ؞ طهادیان ؞
رمادمان ؞ سهرومان ؞ سدادکان ؞ خسرویان ؞ رکمان ؞ صفرمان ؞
سهاریان ؞ مهوکان ؞ مارکان ؞ اسامهرمان ؞ ساهوان ؞ فراتیان ؞
سلونیان جبریان ؞ ازاد دختیان ؞ بران دختیان ؞ مطلبیان ؞ ممالیان ؞
سهاکانیان ؞ خلیلیان ؞ انچه مارا معلوم بود یاد کردیم واگر کسی خواهد کی تمامی بررسد از دیوان
صدقات بر توان رسد وبیش ازین گفتیم کی این طائفه قرب بانصد هزار خانه باشند واز یک قبیله باشد
کی دو هزار سوار بیرون آید وهیچ قبیله کم از صد سوار نبوذ وتابستان وزمستان بر چرا خور ها گردند و
اندک مایه مردم از ایشان بحدود صرور وجروم مقام دارند کی از انجا نروند والت وعدت وستور و
لشکر ایشان جنانست کی با پاذ شاهان باز توانند کوشیدن وگویند کی اصل ایشان از عرب ایشان
را گوسفند وماذیان باشد واشتر کم دارند وشنوده ام کی این مردمان صد قبیله زیادت باشند ومار ای
واند قبیله بیش معلوم نبوذ **ذکر حصون فارس** شهرها هست کی دیوارهای استوار
دارد وشهرها هست کی در آن حصارهای استوار باشد وربضها دارد وقلعه ها هست مفرد بر کوههای
استوار **وامّا شهرهای حصین** اصطخر حصنیست گرد بر گرد آن ربض کهنه حصن و
ربض است بیضا حصن است وربض دارد ؞ سرمه حصن وربضست ؞ کلیه حصن وربض است

قریة الآس بارسی ده مورد کهن دزی دارد و ربض ∴ شیراز قهندز و ربض است ∴ جور حصاریست
بی ربض کازرون قهندز و ربض دارد ∴ کیر قهندز و ربض دارد ∴ انور قهندز و ربض دارد ∴ سمران
قهندز و ربض دارد ∴ فسا اینها قهندز و ربض دارد ∴ دارابجرد حصن و ربض دارد ∴ رویج حصن و
ربض دارد ∴ سابور حصن تنهاست ∴ جیجان حصاری مفرد است بی ربض

ذکر قلعها

شنوده ام کی در بارس بیش از پنج هزار قلعه نامدار هست بر کوهها و در شهرها و شنوده ام کی قلعها هست کی
هرگز هیچ پادشا آنرا نگشوذست از آن جمله قلعه ابن عمارست آنرا قلعه دانیان خوانند و بلندی معروف
باشد هیچ کس بر آنجا نتواند شذن و انجاهه کاهست آل عماره انجا از گشتیها ده یک ستانند ∴ قلعه کاذیان
بر کوه طین محمد بن فاضل با لشکر خویش مر احمد بن الحسن الازدی را حصار داذ و نتوانست گرفتن ∴ قلعه
سعید آباذ از کوره اصطخر یک فرسنگ بر باید شذن و از از جاهلیت قلعه اسفندیار خوانندی در روزگار
امیر المومنین علی بن ابی طالب رضوان الله علیه زیاد بن ابیه درین قلعه شذ بوی باز خوانند و زان پس در
روزگار بنی امیه منصور بن جعفر والی بارس بوذ انجا مقام کرد بوی باز خوانند و از آن پس مدتی خراب بوذ
و بعد از آن محمد بن واصل الحنظلی آباذان کرد والی بارس بود چون یعقوب بن اللیث او را بگرفت بار
بفرمود تا خراب کردند دیگر باره آباذان کرد و زندان ساخت ∴ قلعه اشکنوان از روستای ماین
چشمه آب روان دارد و بدشواری بر توان شذن ∴ قلعه خود رت در حدود کام فیروز است و اروی دیوار
قلعه الجص بارجان سخت منیع است و قلعهائی کی آنرا نتوان گشوذن بجنگ یا بحیلت بیش از آنست کی شرح توان
داد

ذکر آتشکده های بارس

هیچ ناحیتی و روستایی نیست که نه در و آتش گاهی هست
انچه بزرگترست و معروف تر از آن یاذ کنیم کاریان آتش گاهی است نزدیک برکه جور و آنرا بارس خوانند

و بزبان پهلوی بر آن نبشته اند کی سی هزار دینار بر آن هزینه شذه است ∴ آتشگاهی بر در سابور
هست سوحیین خوانند و هم در سابور آنجا کی باباب ساسان گویند آتشگاهی هست گنبد کلوشن خوانند
بکازرون آتش گاهی هست آنرا خفیه خوانند ∴ و دیگری هست کلاذن خوانند ∴ و بشیراز آتشکده
هست مسوبان خوانند و در گبرکی خیانتست کی هر زنی کی بوقت آبستنی یا بوقت حیض زنا کند پاک نشود تا با آتشگاه
کی با آتشگاه آید و پیش هربذ برهنه شود و بکمیز گاو خویشتن را بشوید

ذکر روذهای فارس

روذ طاب از کوههای سپاهان بیرون اید نزدیک مرج و در روذ مسن او فتد و این روذ هم از حدود سپاهان
بیرون آید و بدیه مش هر دو یکی شوند و تا ارجان شود زیر پولی که ان را دکان خوانند میان بارس و خوزستان
و روستای ذم را آب دهد از آنجا بروذ نسجه و دشوشتر بدریا او فتد ∴ روذ سرین از کوه دسان بیرون آید
بناحیت بازرنگ برول و حلالکان را آب دهد و بدریا افتد ∴ روذ ساکان از بازرنگ بیرون آید
بپول مره شار گذرد روستای درار ∴ و ناین و کهرکان را آب دهد و بدشت رشتقان یونده و بدریا
شوذ ∴ روذ دو حید از جویدان روذ و تا موران و جلادجان ریزد و بدریا افتد ∴ روذ رین از
خمایکان بالا این خیزد بدران رسد و بروذ سابور افتد و از انجا سوی نوح ما بهار روذ و بدریا ریزد ∴
روذ اخشین از کوههای فارین خیزد جون بحعان رسد در روذ نوح افتد ∴ روذ تیکان از روستای
رنجان خیزد از دهی که شاذ فری خوانند گشت را آب دهد و از انجا گشت روستا ساه را آب دهد و از انجا بکور
و بناحیت جمکان و کازرین و ماده شل و همه نواحی را آب دهد و پس بدریا افتد و هیچ روذ در بارس ازین
آباذان ترنیست ∴ روذ مرستی از روستای مارم خیزد و بروستای مسجان در شود و زیر پول سول
گذرد پولی قدیمیست از سنگ بر آورده و از انجا بروستای جره او فتد و بروستای دارین و برود برود

آخشین پیوندد ٭ رود کروانه از کروان برون آید از حد ارد و کروان باز خوانند و شعب توان برون
شود و ناحیت کام فیروز را آب دهد و برا کرد و کالسکان و طسوج رسد و بدریای رودکی آنرا بحیره عمرو کویند
و بحیره بجکان نیز خوانند و کویند کی این آب را راهی هست در زمین دارابکرد کی از انجا بدریا رود ٭ رود فرقانست
از جوزقان برون آید از جایی که انرا فرقان کویند و از انجا در زیر پول خراسان کذرد برود اصطخر و برود کر پیوندد
رود سرره از ناحیت دارجان شاد برون آید و روستای خنیفقان و جرجی را و روستاهای اردشیر دره
را آب دهد و بدریا رسند ٭ و رودهای کوچک در پارس فراوانست همه را شرح نتوان داد ٭

ذکر دریای پارس

دریای پارس خلیجی باشد از دریای محیط در حد چین و حدود واقواق و
هندوستان رسد و انرا پارس و کرمان باز خوانند بحکم آنکه هیچ ولایت ازین آبادان ترین دریا نیست و
بروزگار گذشته پادشاهان پارس بزرگتر و قوی تر بوده اند و هم درین روزگار مردمان پارس بهر جایی
مستولی اند از کرانهای این دریا و از دریاهاکی بران عمارتست بحیره بجکان است کی رود کر در وی افتد
و تا حدود کرمان برسد درازای آن مقدار بیست فرسنک باشد و آب این دریا نمک بندد و این دریا در کوره
اصطخر باشد دریاچکی هست بدشت ارزن از کوره شاپور درازای آن ده فرسنک باشد و آب آن خوش است
وقت بودکی خشک شود و آب هیچ نماند و باشد کی ده فرسنک بکیرد و همه ماهی شیراز ازین آب کیرند ٭
بحیره بوذ نزدیک کازرون در کوره شاپور درازای آن مقدار ده فرسنک بود تا نزدیک مور آبی شور دارد و در
صید بسیار باشد ٭ دریای جنکان شورست دوازده فرسنک درازا دارد بر کرانه آن نمک بندد از حد
اردشیر دره و کویند اردشیر خره باشد اولش دو فرسنکی شیراز و آخرش حد خوزستان ٭ دریای
ماسغونه قرب هشت فرسنک درازای این دریا بود آب شور دارد و صید بسیار باشد در آن و بر کرانه آن

نیان و جنبه بود و در حدود اصطخر پیوسته است

ذکر شهرهای بزرگ و بناهای معروف

اصطخر شهریست نه خرد و نه بزرگ قدیمتر همه شهرهای پارس فراخی آن قدر
یک میل بود پادشاهان پارس انجا مقام داشتندی اردشیر انجا بوده است و در خبر میآید کی سلیمان
پیغامبر علیه السلم بامداد از طبریه برداشتی شب باصطخر رسیدی و باصطخر مسجدی هست مسجد سلیمان بن داود
خوانند و قومی کویند کی جم پیش از ضحاک بود سلیمان اوست و غلط میکویند و در قدیم اصطخر را بارو بود دست
و پول خراسان برون از شهرست ٭ شاپور ملک شاپور بنا کردست و بقدر اصطخر باشد لیکن شاپور
آبادان ترست اما هوای شهر درست نیست ٭ دارابجرد ملک دارا بنا کرد باروی محکم دارد و خندقی با
آب دارد و درین آبها کیاهها و خارها باشد کی در میان بجد و بدشواری از میان آن برون توان آمد چهار
دروازه دارد و در میان شهر کوهی جداگانه هست چون گنبدی عمارت ایشان از گل بود جور اردشیر بنا کردست
کویند دریاچه بود چون اردشیر دشمنی را آنجا قهر کرد خواست کی شهری بنا کند نذر نمود تا آب را راههای ساختند
چنان که همه بیرون شد و این شهر بنا کرد دیواری از گل دارد و چهار دروازه بر وی یکی را باب مهر کویند
سوی شرق و یکی سوی مغرب دروازه بهرام و بر دست راست دروازه هرمز و بر دست چپ دروازه اردشیر
و در میان شهر بنایی هست چون دکانی آنرا طربال کویند و آنرا بپارسی شاپران و کاخره خوانند اردشیر ساخته است
بوذ و بر همه روستا و ناحیت از انجا دیدار افتد و در برابر آن از کوه آبی برون آورده است و آب هم چون
فواره بر این طربال برآید و در مجری دیکر فرو شود و از کچ و سنک ساخته بوذ اکنون ویران شده است و در شهر
آبهای روان بسیارست و بهر دروازه مقدار یک فرسنک بوستان و تماشاگاه باشد ٭ شیراز محمد
محمد بن القسم بن عقیل پسر عم حجاج بن یوسف بنا کرد و از همه شهرهای پارس حمل شیراز برند و از آنجا هیچ

جای نبرند ولشکرگاه اسلام انجا زدند درانوقت کی بر اصطخر جنگ میکردند وشهرانوقت بنا کردند وتعداد
یک فرسنج باشد وبارو ندارد ودیوان پارس آنجا باشد و عاملان ازانجا روند ⁂ کازرین شهرکی کوچک باشد
چند یکی اصطخر وقلعه دارد وبهترین شهری درکورهٔ اصطخر سوی خراسان شهریست کی ابرقُه خوانند وبرقو ونواحی
کرمان رودان وبهره برهمه کرمان وازناحیت سپاهان کرد وسردن ⁂ وکه شهریست برکنار بیابان جائی
خوش است وناحیتی پرنعمت دارد وآنجا شهری هست وحصاری دارد وآنرا دو در اهنین است کی راباب ابرد
کویند ودیگرا باب المسجد ومسجد آدینه بربض دارند وآب کاریز خورند و رودی انجا میرود کی ازقلعه برون آید ودران
روستا میوه بسیار باشد ودرخت ونبات فراوان ومردمان دیرشه باشند ⁂ برقو شهریست پرنعمت چند
یک اصطخر باشد وهیچ درخت ندارد از دورارند ونعمت فراوان بود رود آنهم چون برقو باشد درهمه
معانی وانیشانرا میوه بسیار بود ⁂ کرد بزرکترازابرقوه بود وپرنعمت‌تر سردن شهری کوچک است
پرنعمت ⁂ بیضا بزرکتر شهریست درکورهٔ اصطخر دیوارهاش سپید باشد ولشکر مسلمانان آنجا بودندی در
وقت فتح اصطخر وشهری آباذانست ازانجا غله بشیراز برند ⁂ کورهٔ شابور شهرهای بزرک آنجا درونست
وجره ⁂ ونوبندجان شهرهای آباذان است گل وسنک وکچ بکار برند ⁂ کازرون چند نوبند
جان باشد ⁂ وکازرون استوارتر وآباذان‌تر ودرست هواترست ⁂ وهوای کازرون از
هوای همه پارس بهتراست آب ازجاه خورند میوه وخصب فراوان بوذ ودرکورهٔ شابور کازرون ونوبندجان
ازهمه پرنعمت‌تراست ⁂ کورهٔ دارابجرد بزرکتر شهری بساست چند شیراز باشد وهوای بسا به ازهوای شیرازست
وچوب سرو درعمارت بکار برند وشهری قدیمست حصار دارد وخندق وربض وآنجا هرچه درکرمسیر وسردسیر
بوذ یابند رطب وجوز وترنج ⁂ وهمه شهرهای دارابکرد تقارب است ⁂ وشهرهای اردشیر درهٔ

شیرازیاذ کردیم ⁂ وازان پس سیراف چند شیراز بوذ وبنای ایشان همه ساج است وچوبهای از
هندوستان وزنکبار آرند چنان کی مرد بازرکان بوذ کی سی هزار دینار برعمارت راخرج کند وبیرامن سیراف
هیچ درخت نباشد وکوهی برشهر مشرفست ازا جم خوانند همه میوه وآب شهر ازانکوه بوذ وسیراف ازان همه
شهرها کرمسیرترست ⁂ ارجان شهری بزرک است ونخل وزیتون بسیار باشد آنجا وازانجا تا دریا کم چهار منزل باشد
شهریست بری بحری سهلی جبلی وبزرکتر شهری درپارس شیرازست وازآن پس فسا پس سیراف ارغان توج
سابور اصطخر کثه دارابجرد ⁂ جور ⁂ حانه ⁂ نوبندجان ⁂ هندجان درجه برکیه بکرنیاذتی وار
توج شهری کرمسیرست نوبندجان هم کرمسیرست اندکی درخت خرما دارد وشعب بوان نزدیک نوبندجان
است برد وفرسنکی دیههای بسیار وآب روان ودرخت فراوان چنان کی افتاب دشوار دروجهد درهمه
پارس جائی تماشاگاهی نیست سردسیر باشد خابه وشنبیر وماهی رویان کرم سیرند برکرانه دریا سوءهای
کرمسیری فراخ بوذ **ذکر مسافات فارس** ازشیراز تا سیراف پنج فرسنگ از
شیراز تاکفره پنج فرسنگ وازکفره تا بحره پنج فرسنگ ⁂ وازبحره تا سمان پنج فرسنگ ⁂ وازسمان تاکوار
شش فرسنگ وازکوار تادشت شوراب پنج فرسنگ ⁂ وازانجا تا خان ازاد مرد شش فرسنگ واین خان
صحرای باشد مقدار سه فرسنگ ⁂ وازخان تا دیه شش فرسنگ کیرند وازآنجا تادیه می شش فرسنگ ⁂
وازمی تا سرعقبه شش فرسنگ ⁂ وازبادرکان تا رکاه خان چهار فرسنگ ⁂ وازآنجا تا سیراف هفت
فرسنگ **ذکر راه از شیراز تا جنابه** ازشیراز تا خان شیربر رود سکان شش
فرسنگ وازخان تا دشت ارزن چهار فرسنگ ⁂ وازدشت ارزن تا تیره چهار فرسنگ ⁂
وازتیره تا کازرون شش فرسنگ ⁂ وازکازرون تا دوین چهار فرسنگ ⁂ وازدوین تا عقبه

چهار فرسنگ واز سرکروه تا توج شهری است چهار فرسنگ واز توج تا جابه دوازده فرسنگ جمله چهل وچهار
فرسنگ **از شیراز بسیرکان** از شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ ∴ از اصطخر تا دیه زیاداباذ
از شمار خورستان هشت فرسنگ ∴ از زیاداباذ تا رصد کاه کلودر هشت فرسنگ ∴ واز کلودر تا
حرمابان دهی است وانجا دریاچه است شش فرسنگ ∴ واز حرمابان تا ده عبد الرحمن با دیه مورد شهری
باشد وانرا بودنجان خوانند شش فرسنگ واز دیه میر تا صاهل الکبری هشت فرسنگ ∴ واز صاهل تا رباط
سرمقان هشت فرسنگ ∴ واز سرمقان تا رباط پشت خم نه فرسنگ ∴ واز انجا تا سیرکان
کرمان نه فرسنگ و رباط سرمقان از حد کرمانست **از شیراز تا کثه** واین راه خراسان
است از شیراز تا دوفاق شش فرسنگ ∴ واز دوفاق تا اصطخر شش فرسنگ ∴ واز اصطخر تا
سرقریه چهار فرسنگ ∴ واز بیر تا کهند هشت فرسنگ ∴ واز کهند تا دیه بید هشت فرسنگ ∴
واز دیه بید تا ابرقوه دوازده فرسنگ ∴ واز ابرقوه تا دیه شیر سیزده فرسنگ ∴ واز دیه شیر
تا نخور شش فرسنگ ∴ واز دیه جوز تا قلعه مجوس کی دهی است شش فرسنگ ∴ واز قلعه مجوس تا
شهر کثه پنج فرسنگ ∴ واز یزد تا بجائکاهی کی جیره نام دارد شش فرسنگ ∴ واز جیره تا کثه هفت
فرسنگ واین اخر اعمال پارس است وجمله این هشتاد وهفت فرسنگ است **از شیراز
باصفهان وذکر مسافت ان** از شیراز تا هزار نه فرسنگ ∴ واز هزار
تا مایین شش فرسنگ ∴ واز مایین تا کناکی رصد کاهست شش فرسنگ ∴ از کنا تا دیه کهار چهار
فرسنگ ∴ از کهار تا قصر اعین هفت فرسنگ ∴ واز قصر اعین تا اصطخران دهی باشد هفت فرسنگ
واز اصطخران تا خان اویس هفت فرسنگ ∴ واز خان اویس تا دیه کوثر هفت فرسنگ واز

از

کوثر تا کرد هشت فرسنگ ∴ واز کرد تا خان لنجان هفت فرسنگ ∴ واز خان لنجان تا
سپاهان نه فرسنگ ∴ وحد پارس تا خان روس باشد کی من ازین خان اویس گفتم از شیراز تا انجا
چهل وسه فرسنگ بود واز شیراز تا صفاهان هفتاد ودو فرسنگ باشد **از شیراز تا پارم که
حد کرمانست** از شیراز تا ده خان سمم از روستای کهرکان هفت فرسنگ واز انجا تا خورستان
شهری باشد نه فرسنگ ∴ واز خورستان تا رباط چهار فرسنگ ∴ واز رباط تا کردم چهار فرسنگ
واز کردم تا بسا پنج فرسنگ ∴ واز بسا تا شهر طمیان چهار فرسنگ ∴ از طمیان تا جونه سیحان
شش فرسنگ ∴ از سیحان تا شهر دواکان چهار فرسنگ ∴ از دواکان تا فزرجان چهار
فرسنگ ∴ از فزرجان تا سبان چهار فرسنگ ∴ ارسان تا دارابکرد یک فرسنگ ∴ از
دارابکرد تا زم مهدی پنج فرسنگ ∴ از زم تا روستا شهری باشد پنج فرسنگ ∴ از روستا روستا
تا فرج هشت فرسنگ ∴ واز فرج تا پارم چهارده فرسنگ جمله از شیراز تا پارم هشتاد ودو فرسنگ
از شیراز بارغان از شیراز شهر جوم پنج فرسنگ ∴ از جوم تا دیه حلان چهار فرسنگ
واز حلان تا حراره پنج فرسنگ ∴ واز حراره تا کرکان پنج فرسنگ ∴ واز کرکان تا نوبنجان
شش فرسنگ ∴ واز نوبنجان تا خوروان چهار فرسنگ ∴ واز خوروان تا درحد چهار فرسنگ
واز درحد تا خان حماد چهار فرسنگ ∴ واز خان حماد تا سندل هشت فرسنگ ∴ واز سندل
تا دیه عقارب کیهبد کرنه چهار فرسنگ ∴ واز هیر تا راسین چهار فرسنگ ∴ واز راسین تا ارجان هفت
فرسنگ ∴ واز ارجان تا بازار سبیل شش فرسنگ ∴ وحد ان پول تکاراست از ارجان تا
بالای ان جمله این از شیراز تا ارجان شصت فرسنگ **مسافات فارس میان**

شهرهای بزرگ ازپسا تا کازرون هژده فرسنگ ∴ وازپسا تا جهرم ده فرسنگ ∴
وازشیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ ∴ وازشیراز تا کوار ده فرسنگ ∴ وازشیراز تا خوربست
فرسنگ ∴ وازشیراز تا پسا بیست وهشت فرسنگ ∴ وازشیراز تا بیضا هشت فرسنگ ∴ وازشیراز
تا دارابگرد پنجاه فرسنگ ∴ وازشیراز تا سیراف شصت فرسنگ ∴ وازشیراز تا سوجان بیست و
پنج فرسنگ ∴ وازشیراز تا یزد هفتاد وچهار فرسنگ ∴ وازشیراز تا توج سی ودو فرسنگ ∴
وازشیراز تا جنابا پنجاه وچهار فرسنگ ∴ وازشیراز تا ارغان شصت فرسنگ ∴ وازشیراز تا شابور
بیست وپنج فرسنگ ∴ وازشیراز تا خره چهارده فرسنگ ∴ وازشیراز تا جهرم سی فرسنگ ∴ واز
جور تا کازرون شانزده فرسنگ ∴ وازسیراف تا نجیرم دوازده فرسنگ ∴ وازماهی رویان
تا حصن ابن عماره وآن درازای پارس است صد وشصت فرسنگ وآنچ برعمارت میگردد ازحد کرمان
تا حد سپاهان ازرودان تا ابار هژده فرسنگ ∴ وازابار تا فهرج بیست وپنج فرسنگ ∴ واز
فهرج تا کثه پنج فرسنگ ∴ وازکثه تا میبذ ده فرسنگ ∴ وازمیبذ تا عقده ده فرسنگ ∴ واز
عقده تا نایین یازده فرسنگ وازنایین تا سپاهان چهل وپنج فرسنگ ازرودان تا نایین هشتاد و
سه فرسنگ ∴ ومسافت حدی کی بکرمان باز دارد ازحد سیف ازحصن ابن عماره تا آنجا کی بیارم
وازانجا برودان شود تا حد خراسان همچندان است کی میان دریا برخط شیراز تا بیابان خراسان
جمله صد وبیست فرسنگ ∴ وحدی کی سوی خوزستان دارد تا ماهی رویان تا ارغان وبلاد
شابور تا حد سپاهان قرب شصت فرسنگ باشد **ذکر آب وهوا وخاک پارس**
زمین پارس را قسمت نهاده اند بریک خط از ارغان تا نوبندجان تا کازرون تا آخر فهر برحد دو سیف

تا کازرین تا رم ودارابگرد تا فرج وبارم همه از ناحیت جنوب گرمسیرست وناحیت شمال سردسیر ∴ وگرمسیر
های پارس ارغان ونوبندجان ومهرویان ∴ سیف جنابه توج دشت رستقان حره وداوین ∴ مورد
کازرون ∴ رهاین ∴ حسرین ∴ دشت موستقان ∴ زم لولجان ∴ کیروکسرین ∴ اررسمران
خمارکان ∴ جرتق ∴ گران ∴ سیراف ∴ نجیرم ∴ حصن ابن عماره ∴ مان ∴ جزین دیگرست
لکن این مواضع مشهورند ∴ سردسیرهای پارس ∴ اصطخر بیضا ماین ایج کامفیروز کورد ∴ کلار ∴
سرمین ∴ اوسجان ∴ یزد ∴ رودجرا ∴ بازرنگ سردن ∴ جومه ∴ جره ∴ سیودر
شکامات ∴ ایج اصطهباجات ویرم ∴ رهنان ∴ بوار ∴ طرحسان ∴ جورجان ∴ اقلید ∴
سرتق برد جارین ∴ وبسیار جای ازین سردسیرها نخل دارد ∴ وهوای جور وپسا وشیراز وشابور وکازرون
بهم نزدیکست وسردسیرها هست کی اینجا ازسرمای سرد میوه تباه شود وجز غله چیزی نشود چون سرد وکورد ورستاق
واصطخر ورهنان وگرمسیر باشد کی آنجا تابستان هیچ مرغ مقام ومأوی نگیرد ازگرما وجایی هست کی تابستان گوشت
برسنگ بریان شود وهوای سردسیرها درست باشد وهوای گرمسیر تباه بود وهوای دارابگرد ازهمه تباه ترست
وارغان درست ترست آنگه سیراف وجاماوسسر اما شیراز وپسا وکازرون وجور باعتدال نزدیکترست و
آب دارابگرد بدست **ذکر صورت اهل پارس وزی ولباس ایشان**
مردمان گرمسیری درین دیار باشند بیشتر نحیف وگندمگون واندک موی باشند وسردسیریان فربه تر
وسپیدتر وبسیار موی تر باشند واشیانرا سه زبانست زبان پارسی کی بامکیه گویند واگرچه درناحیتها تفاوتی
باشد همه یکسان بود همه پارس زبان یکدیگر بدانند ولغت پوشیده نماند وزبان پهلوی کی بروزگار پارسیان
مکاتبات بان لغت بودی ازان تفسیر حاجت بود وزبان تازی کی امروز در دیوانها پادشاهان ومکاتبات

ومعاملات تازیت آموختند ❊ اما لباس ایشان پادشاهان قبا پوشند و بود کی دراعهای فراخ پوشند و دستارهای کوچک بندند و شمشیر با حمایل دارند و موزهای ایشان تنگ ساق باشند و قاضیان کلاهها بر سر نهند چنانکی گوش نپوشد و طیلسان بر افکنند و پیراهنهای باریک پوشند دراعه و موزه ندارند و دبیران پارس دراعه و دستار دارند و اگر کلاه یا دستار دارند پوشیده باشد و زی ایشان بزی اهل عراق نزدیکست ❊ اخلاق پارسیان کسانی کی وجوه و اعیان باشند و در عمل سلطان تصرف کنند مروتی دارند و سراها نیکو سازند و میزبانها کنند و مردمانی با ادب باشند بازرگانان بر جمع مال حریص باشند و اهل سیراف و سواحل دریا گذار باشند و شنوده ام کی مردی از سیراف ببازرگانی دریا شد و چهل سال در کشتی بماند کی بخشک بر نیامد و چون بکنار دریا رسیدی شهرها دیش نخواستی کی از دریا بیرون آید کسان خود را بفرستادی تا بازرگانی بکردندی و آنچ بایستی بساختندی و پیش او باز آمدندی و چون کشتی تباه شدی بدیگری انتقال کردی و مردمان سیراف را از بازرگانی دریا روزی تمام هست ❊ خداوند کتاب گوید من آنجا کسانی دیدم کی هریک را چهار بار هزار هزار دینار بود و بیشتر و کس باشد کی بسیاری بیش ازین دارد و جامه او همچو جامه مزدورش باشد ❊ و اما مردمان کازرون و بسا بر خشک بازرگانی کنند و ایشان را از آن روزیست و مردمانی صبور باشند بر غربت و بر جمع مال حریص و مردمان پارس هرکجا باشند توانگر و تمیز باشند و با دیانت ❊ مذاهب اهل پارس مردمان سواحل مذاهب اهل بصره دارند از سیراف تا ماهی رویان تا ارغان بقدر گویند و مردمان جهرم معتزله باشند ❊ گرمسیریان همچنین گویند اند و مردم سردسیر ❊ شیراز و اصطخر و بسا مذهب سنت و جماعت دارند بر مذهب اهل بغداد و فتوی بمذهب اصحاب حدیث کنند و در پارس گبرکان و ترسایان و جهودان باشند و غلبه گبرکان دارند و جهودان اندکی باشند

و کتابهای گبرکان و آتش کدها و آداب گبرکی هنوز در میان پارسیان هست و بهیچ ولایت اسلام چندان گبر نباشد کی در ولایت پارس کی دار ملک ایشان بوذست

ذکر طبقات مردم در پارس

در کتابهای پارسیان میآید کی پادشاهان از پارس خاسته اند چون ضحاک و جم و افریدون و دیگر پادشاهان تا انوقت کی افریدون زمین را بر فرزندان خود بخش کرد و پادشاهان زمین بودند تا آنگاه کی ذوالقرنین بیامد و دارا ابن دارا را بکشت ملک بهر کس افتید تا اردشیر بابکان ملک بازشان بازگشت و پادشاهان بوذند چون شاپور و بهرام و قباذ و فیروز و هرمز و دیگر شاهان و ملوک پیش از پارس بوذند تا عرب و حدود روم برسید مملکت ایشان و از پارس بیرون شدندی چنانکی تا بعیه کی از زمین بودند چون جهان بگرفتند از زمین برخاستند و عرب را چون ولایت فراوان شد بعراق در آمدند و پادشاهان پارس معروف بوده اند و اخبار ایشان مشهورست بیش ازین شرح نباید داد ❊ و در عهد اسلام از پارسیان پادشاهان و بزرگان بوده اند و از آن جمله هرمزان گبر بوذ کی در روزگار عمر ابن الخطاب رضی الله عنه اورا بگرفتند از جمله سواران پارس بوذ چون عمر خطاب کشته شد عبید الله بن عمر اورا بکشت ❊ سلمان پارسی هم از جمله سواران بوذ زاهد شد و در جهان بگردید بطلب دین تا بمدینه بر دست رسول صلی الله علیه وسلم مسلمان شد ❊ آل عماره کی ایشانرا آل الجلندی خوانند ایشانرا مملکتی فراخ و ولایتی تمام و قلعهای استوارست بر کنار دریا در حد کرمان گویند کی ملک ایشان پیش از روزگار موسی عمران صلوات الله علیه بوذست و از فرزندان آن پادشاهند کی خدای تعالی میگوید وَكَانَ وَرَاءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا و تا این غایت هنوز لشکر و عدت دارند و رصدهای دریا ستانند و هیچ سلطان ایشانرا از آن باز ندارد و عبدالله بن حمدان الجلندی بوذ کی عمرو

بن اللیث دو سال باو کارزار کرد و بر وظفر نیافت تا آنگاه کی دو کس را از بنی عمرو او بیاری خواند
یکی عباس بن احمد بن الحسین و یکی احمد بن الحسن کی زم کاریان بوی باز خوانند واین هر دو جلند یانند و
آل بنی الصفاق کویند و بنی الصفار کویند کی سیف بنی الصفاق باشیان باز خوانند هم از آل جلندی باشند اینها
کی یاد کردیم از قدمای ملوک پارس باشند و ابو زهیر کی سیف بنی زهیر بوی باز خوانند از فرزندان سامه بن لوی
باذشاهان شیر بند ∴ ابو ساره کی بپارس خروج و دعوت کرد از ایشان بود و پارس بغلبه بگرفت تا آنکه
کی مامون خلیفه از خراسان محمد بن الاشعث را بفرستاد و در صحرای شیراز مصاف کشیدند و لشکر ابو ساره
پراکنده شد و او آنجا کشته شد و در آنوقت کی والی پارس یزید بن عقال بود و جعفر بن ابی زهیر و جعفر آنست
کی هرون الرشید گفته بوذ کی اگر نه آنستی کی جعفر نیک نشنوذ وزارت بوی داذمی مظفر بن جعفر ملک رستاق
او دارد و خداوند شیر است و از حد حی تا بحیرم او راست و آل حنظله بن تمیم از فرزندان عروه بن اذنکی
از بحرین سوی پارس گذشتند در روزگار بنی امیه بعد از کشتن عروه و با صطخر مقام کردند و مال بسیار و ضیاع آباذان
بدست آوردند و یکی از ایشان نام او عمرو بن عیینه چنان توانگر شد کی بمبلغ یکبار هزار هزار دینار مصحفها خرید و
بهر جایکه در شهرها و ولایت اسلام وقف کرد و مبلغ خراج این ولایت در ضیاع ایشان ده بار هزار هزار
درم بوذ ∴ عمر ابن ابراهیم را مامون خلیفه غزای دریا فرموذ پسر او مرداس بن عمر کی او را ابو بلال
کفتندی چندان ملک داشت کی هر سال سه بار هزار هزار درم خراج او بوذی و پسر او را محمد بن واصل هم
اینقدر خراج ملک بوذی و رئیس اینقوم عمرو ابن عیینه بوذ و در آن وقت کی ترکان بر خلاف مستولی
شدند خواستند تا ایشان از درگاه دور شوند چهل مرد ایران نامدار از ترکان بوذند و مقدم ایشان
مولد نام بود پارس باقطاع بایشان دادند مولد کی مهتر بوذ ایشان را از ظلم و فساد باز میداشت برو

برون آمدند و خواستند کی او را بکشند او دست بر داس بن عمر زد مرداس او را از ایشان نگاه داشت
و بیغداد فرستاد و این ترکان ابرهیم بن سیمار را بر خویشتن مهتر کردند عبید الله بن یحیی نامه فرموذ بمرداس
تا ایشانرا همه تباه کند مرداس استعفا خواست پس محمد بن واصل را فرموذ تا کار ایشان تمام کند محمد بن
واصل حواشی خوذ را بخواند و نفر بود تا آن ایران را بگرفتند و بکشتند ابرهیم بن سیمار را با چهار امیر دیگر
رها کرد از آن جمله و از آن پس رئیس و مقدم ترکان در پارس او بوذ و محمد بن واصل در پارس مستولی شد
و از بغداد عبد الرحمن بن مفلح را بفرستادند با لشکری بسیار و سپه سالار لشکر طاشم نام بوذ و با محمد بن واصل
کارزار کردند طاشم کشته شد و عبد الرحمن را دستگیر کرد و بگرفت و پارس او را مستخلص شد تا پسر عم او مرداس
از و مستعمر شد یعقوب بن اللیث را بخواند و یعقوب ابن اللیث بیاری مرداس در پارس شذ و با محمد
بن واصل مصاف کشیدند مر و سدان بناحیت بیضا در آنوقت کی از جنگ عبد الرحمن بن مفلح باز گشته بوذ
یعقوب لیث محمد واصل را بشکست و محمد بدریا افتید و او را از دریا بدست یعقوب لیث باز دادند و او را
چند سال بقلعه باز داشت و در وقتیکه یعقوب لیث بجند سابور بود محمد واصل با گروهی باز داشتگان
دست بر آوردند و قلعه فرو گرفتند یعقوب لیث کس فرستاد تا ایشانرا هلاک کردند ∴ آل سامان
از فرزندان بهرام بوذند و بهرام از حر بوذ از اردشیر جرد ∴ برنی مقام داشت آنگاه با ترک کارزار
داشتی از آنجا سوی هرات شد و لشکر ترکان بشکست و کار او بالا گرفت چنان کی ملک کسری از و بشکوهید
و قصد کارزار او کرد و کسری را حاجت آمد بپناه بروم بردن و آن قصه دراز است و آل سامان از فرزندان
وی اند باذشاهان ماوراء النهر و بلخ و چون سالها باذشاهی در خاندان ایشان بوذ تا روزگار اسمعیل بن احمد
بن اسد و باذشاهی او چنان شد کی خراسان و ماوراء النهر و گرگان و طبرستان و قومس و ری و قزوین

وابهر و زنگان همه بگرفت و هیچ روزگار اینهمه ولایت یکجا نداشت و کار بجای رسید کی تاختن بر ترکستان
میکرد و باذشاهان چین و ترکستان از و بشکوهیدند تا ترکستان و حد و چین هم چنان ایمن شد کی ولایت اسلام
و پس از وی پسر او احمد ابن اسمعیل باذشاهی نشست اینهمه ولایات او را بوذ و بر سر سیستان بگشود و
باذشاهی سخت عادل بود بعد از وی پسر او نصر بن احمد باذشاهی نشست و در روزگار او بجلس تعرض بولایت
رسانید علی بن الحسین بن شیر از قبیله اذ بود کی بخار انتقام دارند تبحکی بدریای بارس آمد ؛ و در روزگار
معتز و مستعین کار او قوی شد تا آنگاه کی یعقوب لیث با او کارزار کرد بقنطره سکان نزدیک شیراز و او را
بشکست و بگرفت و مدتی باز داشت و از آن پس بکشت ؛ و باذشاهان زمها کی بر درگاه ایشان بر آن
سوار کمر و بشر باشد ؛ زم مسیجان کی آن را زم جیلویه المهرجان بن روزبه خوانند جیلویه باین زم رفته
بوذ از خمایگان سفلی از کوره اصطخر و خدمت سلمه کردی چون سلمه فرمان یافت جیلویه زم را بغلبه بگرفت
از آن پس بوی باز خوانند و کار او بجای رسید کی بر آل بودلف زد و برادر بودلف معقل بن عیسی را بکشت
پس بودلف قصد کرد و بیامد و او را بکشت و سر او برداشت و آل بودلف تا آخر روزگار خویش سر او را
بفال داشتندی و مدتی آن سر بر نیزه کرده بوذند در پیش لشکر میبردند و کاسه سر او را در سیم گرفته بوذند
تا این وقت کی عمرو لیث احمد بن عبد العزیز را بزروان بشکست و آن قحف بدست وی افتاد نفو بود تا
بشکسته و ریاست این زم هنوز در آل جیلویه است ؛ زم رویان مهتر ایشان آزاد مرد بن کرشنان
کرد بوذ ؛ و آن ریاست هم چنان در فرزندان اوست ؛ زم لوالجان در دست آل صفاق
بود تا روزگار محمد ابن ابراهیم الظاهری کی والی بارس بوذ از و بستد و بکردی داذ کنون در دست
فرزندان او ماندست ؛ و این محمد بن ابراهیم آنست کی بر آزاد مرد کوهستان لشکر کشید تا از پیش

او بگریخت ؛ زم کاریان در دست آل صفاقست و رئیس ایشان جعفر ابن احمد بن الحسن باشد
زم بازنجان رئیس ایشان شهریار کردست زم بوی باز خوانند و با جیلویه پیوند کرده بوذ و از بعد او قاسم شهریار
مقدم ایشان بوذ کنون بموسی ابرهیم انتقال کردست و بازنجان کی باصفهان باشند ازین قوم اند لیکن از
بارس انتقال کرده اند و در بارس ضیاع بسیار دارند و ریاست در خاندان ایشانست ؛ دبیرانی کی نام بردار از
بارس بوذه اند ؛ عبد الحمید بن یحیی از بنی امیه بوذ و حال او مشهورست عبد الله ابن المقفع بارسی بوذ و در
بصره مقام داشت و بروزگار منصور کشته شد در بصره و سبب آن بود کی او را امان نامه فرموذ نبشتن از جهة عبد الله
بن علی بن منصور و در آن امان نامه نبشته بود کی اگر عهد بشکند با او جوری کند مسلمانان از بیعت او بری باشند
منصور را از آن خشم آمد عامل بصره را بفرمود تا او را در نهان هلاک کرد سیبویه النحوی الکاتب از اهل اصطخر بوذ
و مقام در بصره داشت و بشیراز فرمان یافت و تربه او بشیرازست کتابی در نحو تصنیف کرده است اهل
دیوانهای خلافت و عمال بیشتر از بارس بوذه اند ؛ وزیران معروف چون برامکه و تمار و ذو الریاستین و همه اصحاب دیوانها در همه روزگار بارسیان بوذه اند عمال دیوانها. بارس در عمل کافی
تر باشند بحکم آن کی در بارس دیوانهای مختلف است و خراجها بر اصناف غلات و اجناس آن متفاوت
و ابواب المال بسیار چنان کی یک تن همه معاملات ضبط دشوار تواند کرد ؛ و هیچکس براندیام
کی همه معاملات دانست مگر تنی چند ؛ علی بن النضر کی دبیر حسن بن رجا بود و از عراق بوذ و بشیراز کشته
شد و حسن رجا کی حرب و اعمال دیوان بوی تعلق داشت کور وی در شیراز نهاده اند بدار جعاف بن فرار
المارقی سرای کی ماتون فرموده بوذ و مدت پنجاه سال در دیوانها بوذ و چون نابینا شد شش سال دیگر تربیت
ماهان بن بهرام از اهل شیراز در دیوان علی ابن الحسین بن شیر بوذ و در دیوان محمد بن واصل و همه دیوانها

بوی حوالت کرد همه دیوانها را بواجب تیمار داشت مگر دیوان رسایل و حسین بن عبد الله کی او را بوسعد خوانند
و نام او عبد الله بن بزرجمهر بن فرامداذ بن المرزبان اصل او از پسا بوذ و بشیراز وطن داشت و از جانب مادر
نسبت بآل مروان باز برد ∴ محمد بن یعقوب از اهل یزد در دیوانهای پارس برآمد و بخارا وطن ساخت ∴
قومی هستند در پارس ایشانرا اهل سوت خوانند عمل دیوانها میراث دارند ∴ آل حبیب مدرک و احمد و فضل
پسران حبیب ازین قوم باشند اصل ایشان از کام فیروز است و بشیراز بوذه اند و کارهای بزرگ کرده اند ∴
مدرک بن حبیب را مامون خلیفه ببغداد خواند و نیکویی نگریست ببغداذ فرمان یافت در روزگار معتصم گویند یحیی اکثم
کسی را فراز کرد تا او را در نهان هلاک کردند ∴ آل بنی صفر از قبیلهٔ باجه ∴ یحیی و عبد الرحمن و عبید از
فرزندان محمد بن اسمعیل پرورکار مامون در پارس وطن ساختند و عمل دیوان کردند ∴ آل مرزبان بن
زادویه از اهل شیراز ∴ حسن مرزبان بندار محمد بن واصل بوذ و از آن پس از آن یعقوب لیث بوذ ∴ و علی
بن المرزبان از قبل عمرو لیث بوذ بر دیوان استدراک جعفر بن سهل بن المرزبان دبیر حارث بن فریغون
بوذ ∴ آل مرزبان بن فراسداذ خاندان ایشان قدیمتر و بزرگتر ∴ ابوسعد الحسن بن عبد الله
نصر بن منصور ابن المرزبان احمد بن خداداذ سالها روزگار هنوز عمل دیوان کنند آل مرداس بن
علی بن مرداس ∴ و فرزندان او حسن و حسین و احمد عمال دیوانند و گروهی از پارسیان در دیانت
رسیدند کی از حد بگذشته و ایشانرا ذکری هست خواستیم کی ذکر ایشان باز گوییم تا برا همال حمل نکنند ∴

نقل حسین حلاج

حسین بن منصور الحلاج از اهل بیضا مردی حلاج بود بر بسیر کاری گزیده و دیانت
می ورزید تا کار بجایی رسید کی گفت هر کس کی بطاعت مشغول باشد و بر مفارقت لذت صبر کند و
زمام شهوت نگاه دارد بدرجهٔ مقربان رسد آنگاه بتدریج صافی میشوذ تا از بشریت بیرون آید

چون بشریت در او نماند جان شود از قوت روح باری تعالی جان کی بمریم رسید و عیسی را علیه السلام
حاصل شد او را حاصل گردد تا در میان خلق مطاع شوذ آنگاه هرچه گوید چون کلام خدای بوذ و هرچه کند چون
فعل خدای بوذ و فرمان او فرمان خدای باشد ازین سخنان بگفت و خلق را بخویشتن دعوت میکرد تا قومی از
وزرا و اصحاب سلطان روی بدو آوردند و امرا و پادشاهان عراق و جزیره و جبال بهری را بدست آورد و
بپارس باز نتوانست گشتن و از کار خوذ آنه شیمنه شد و ببغداذ در سرای خلافت میبوذ و کارها ظاهر میشد و حجاب و
خادمان سخن او می شنودند تا حال بانجا رسید کی او را زنده بردار کردند تا بمرد ∴ حسن جنابی کی او را بوسعید
گویند رفاقی بوذ مذهب قرمطیان برون آورد و از آنجا بجرین برون شد ببازرگانی و عرب را دعوت میکرد
و قومی بسیار بر او گرد آمدند و کار بدان رسید کی لشکرها بشکست و اهل عمان را حصار میداد و بلاد عرب میگرفت
تا کشته شد ∴ سلیمان بن الحسن مردی بوذ کی در راه حج برون آمد و حاجیان را می غارتید و میکشت تا کار بآن
رسید کی خزینهٔ کعبه بغارتید و سنگها را بکشت پس حجاج نفر بوذ تا عم او را بگرفتند و بشیراز مدتی محبوس بوذ و
ایشان مردمانی پارسا بوذند نه بر طریقت سلیمان بن الحسن و براتی نوشتند کی از قرامطه بری شدند

ذکر بناهای فارس

بناحیت اصطخر بناهای عظیم هست از سنگ صورتها کرده و بر تخته
و نگاشته گویند مسجد سلیمان علیه السلام بوذست و دیوان ساخته اند و مانند آن در شام و بعلبک و مصر
هست و بناحیت اصطخر سیبی باشد یک نیمه شیرین و یک نیمه ترش مرداس بن عمر این سخن با حسن بن رجا بگفت
گفت انکار کرد نفر ستاذ تا بیاوردند و بوی نموذ ∴ در دیه عبد الرحمن جایی هست چند مرد بالای همه سال
قعر آن چاه خشک باشد وقت کشاورزی آب از او برخیزد و روان شوذ بخوردن و کشت بکار میدارند چون
از آب برون آید آب ناپدید شوذ ∴ بناحیت شاپور کوهی هست در آن کوه صورت هر پادشاه و مرزبان

ومویه ومعروفی کی در پارس بوذست کرده اند وآنجا کسانی اند کی صورتها وقصها آن همه نبشته دارند واین قوم بناحیت ارغان بحصن الجص باشند ؛ بجور شهریست بر در شهر سوی شیراز برکه هست در میانه او دکی سنین بر وفرو نهاذه اند وسوراخی درین دیکست وآبی عظیم از آن سوراخ تنگ بیرون میاید نزدیک برقو تلهای خاکسترست ؛ عامه کویند آتش نمروذ بوذست وغلط کویند کی درست آنست کی نمروذ وملوک کنعان بزمین بابل بوذه اند بکوره ارغان دهی هست آنرا اصابل العرب خوانند چاهی دارد یک آسیا وار آب ازو بیرون میاید وکشت ایشانرا آب دهد مردمان این دیه کویند کی بسیار جهد کردند بهیچ رسن وسنگ اندازه قعر آن بدانند ممکن نشد ؛ بکوره رستاق الرستاق جاهی هست میان دوکوه بتو ازو دوذی بیرون میاید وحرارت چنانست کی اگر مرغی بآن نزدیک بپرذ در افتد وبسوزد ؛ بدشت وارین دهی هست جروحین خوانند آنجا هیچ درخت نبوذ خاندانی هست آنجا از ایشان در جادوی حکایاتی شنوده ام کی باز نتوان کفت بارد شیر دره بدر شیراز چشمه ایست مردمان از آن آب بخورند تا شکم برانند هرک یک قدح از آن آب بخورد یک مجلس شکم براند وهرک دو قدح خورد دو مجلس ؛ بناحیت کام فیروز دهی هست موجان خوانند آنجا در میان کوهها غاری هست از سقف آن غار آبی بچکد ومهره می بندد اگر یک مرد در شود چندان ماندکی او را کفایت باشد واگر هزار مرد در شوند همه را باشد ؛ نزدیک ارغان سوی خوزستان پولی هست پول دیلمی خوانند کی طبیب حجاج بوذ یک طاق دارد فراخی طاق دویست کام وبالای طاق چندان کی اگر مردی بر اشتری نشیند وعلمی سخت دراز بدست کیرد ودر زیر آن بگذارد بسر طاق نرسد بناحیت کوان کلی ست سبز چون برگ چغندر از آن خورند ؛ بناحیت شیراز اسپی هست آنرا سوسن نرگس خوانند برگش چون برگ سوسن بوذ ومیانه چون نرگس بناحیت دارین روذی هست نهر حسین خوانند آبی خوش بخورند دیگر بربند

فاما چون جامه شویند جامه سبز شود ؛ بدشت وارین دهی هست آنرا مایوح خوانند آنجا چشمه آبیست درد چشم را وعلتها را سوذ دارد وازهند وچین وخراسان آنجا آیند واز آن آب ببرند ؛

ذکر آنچه از دیار فارس برآید وشهرهای دیگر برند جهة نیکوئی آن جنس

گلاب پارس از جور خیزد وبدریا بار وحجاز ویمن وشام ومصر ومغرب وخراسان برند وآب طلع آنجا چنانکه وهیچ جای دیگر ندانند زعفران وآب بید بهتر از آن که بدیگر جای باشد وروغنها کی سازند بیندان کی شهرهای دیگر بکر روغن خیری وروغن بنفش که بکوفه بهاران بوذ واز سنیز وجنابا وکازرون وتوج جامهای کتان خیزد وسلطانرا در هر شهری طرازی هست وجامهای بسا نی باآفاق برند ودر بسا طرازد یباست سلطانرا وطراز کاه سوزن کرد وجامهای زربفت در بسا بافند واز فرو شعر جامها وپردهای مرتفع بافند واز جهرم الکند نهالی نیکو خیزد ؛ واز یزد وابرقوه جامهای جبه خیزد وحریر واز غندجان کی قصبه دشت وارین باشد بساطها وپردهای نیکو خیزد وسلطانرا آنجا کارکاهست وسوزن کرد بجابر سوزن کرد فرقوب قیمت زیادت دارد ایرا کی قرقوب از ابریشم بافند ودر بسا از ریسمان وپشم واز سیراف متاع دریا خیزد چون عود وعنبر وکافور وجواهر وخیزران وعاج وآبنوس وپلپل وصندل ودیکر کونه طیب وداروها واز آنجا بافاق برند ودرین شهر بازرکانان توانا باشند وخداوند کتاب کوید من بازرکانان دیدم درین شهر هر یکرا شصت بار هزار هزار درم بود سرمایه ؛ واز ارغان دوشاب خیزد از دهی که آنرا اشل خوانند کی در هیچ جائی مثل آن نباشد مگر سیلان احشا ؛ و بکازرون جنسی از خرما باشد کی آنرا جیلان خوانند بپاپان وعراق از آن برند وبداراب کرد در خندق شهر ماهی خیزد سخت خوش وهیچ استخوان ندارد ودر روستای داراب کرد مومیائی خیزد سالی یکبار آنرا در بار کنند و معتمدان سلطان حاضر شوند مقدار ناری حاصل شده باشد مهر برنهند وبردارند وبناحیت داراب کرد

کوهها ی نمک باشد سپید و سیاه و سبز و زرد و از آن خوانچها سازند و در آفاق برند و در زمین پارس معدنهای
سیم و آهن و سرب و گوگرد و نفت همه باشد و معدن سیم اندکی باشد در سردسیری کی آنرا ماهن گویند و آهن از
کوههای اصطخر گیرند از دیهی که آنرا دارابگرد خوانند برد شیرازی معروف از کوره اصطخر کرباسهای باریک خیزد

ذکر نقود و کیل و وزن ایشان

بیع و شری در ولایت پارس بدرم باشد و دینار نام دارد ولیک در میان نبود و از زر و کار سکریان بازوتالان
غایت در پارس سکه درم جز بنام امیرالمومنین نباشد و در پارس وزن درم ده هفت مثقال بود و سنگ پارس
دو گونه باشد کوچک و بزرگ سنگ بزرگ یکمن هزار و چهل درم باشد چنان کی سنگ اردبیل ⁂ و سنگ کوچک
سنگ بغداد بود و سنگ بیضا یکمن هشتصد درسنگ بود و باصطخر چهارصد درسنگ ⁂ و نخره دویست و شانزده
درم و نسابور سیصد درم و بار دشیر چهره دویست و چهل درم ⁂ و جرب شیراز ده قفیز بود و قفیز شانزده رطل
زیادت و نقصان افتد و جری صد و سی رطل باشد و آنرا نصف و ثلث و ربع باشد ⁂ و جریب اصطخر نیم
چند جرب شیراز بود و کیل بیضا زیادت تر از کیل اصطخر بود بمقدار عشر و نصف العشر و کیل کام فیروز بمقدار
عشری بر کیل بیضا تفاوت دارد و کیل ارغان بمقدار ربعی بر کیل شیراز تفاوت دارد و کیل کازرون و شاپور
ده شش زیادت بود

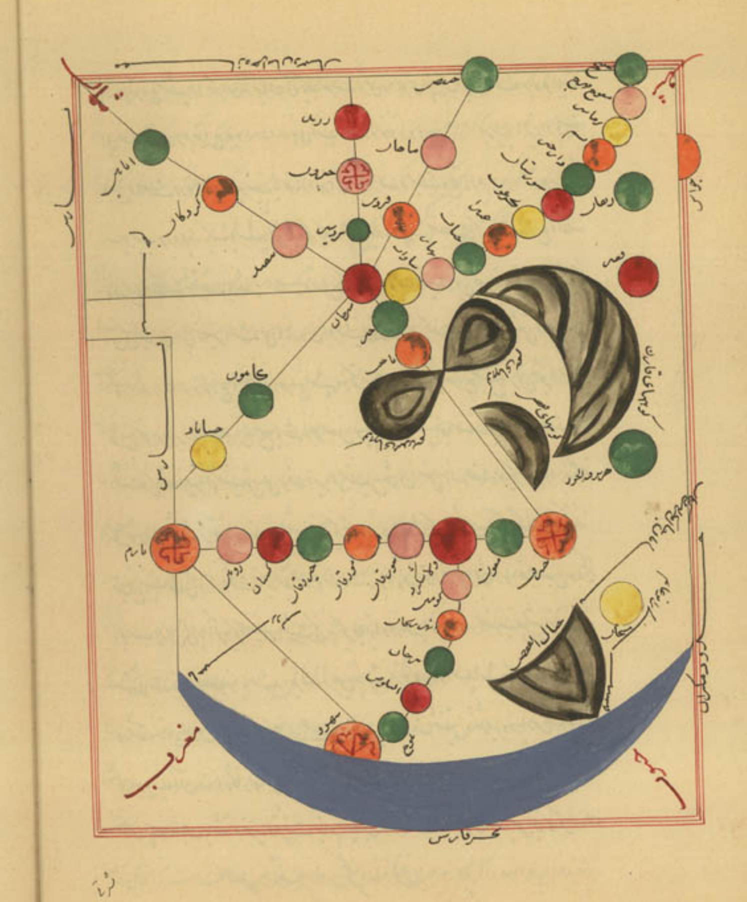
ابواب مال بیت المال

ابواب المال کی در دواوین ثبت بود
از خراج و عشر کشتیها و خمس معادن و مراعی و جزیت و غله دار الضرب مراصد و ضیاع و مستغلات آسیاها
ضرایب نمک ضربیه و مثلها ⁂ خراج زمینها بر سه گونه باشد بر مساحت و مقاسمت و قوانین اینهمه مقاطعهای
معروفست زیادت و نقصان نگردد کاشته بود یا نه ⁂ انچ مساحت و مقاسمه باشد چون کاشته
باشد خراج خواهند و اگر نکارند چیزی نخواهند و بیشتر ولایت فارس مساحت است تا آنجا کی زمینها

باشد و خراج شیراز گران تر چنان کی یک جرب زمی را بجری بزرگ چون گندم و جو باشد
ای صد و نود درم خراج بود ⁂ و بی آب را صد و نود و دو درم ⁂ جرب پالیز را دویست
و سی و هفت درم ⁂ جرب باغها را هزار و چهارصد و سیت و پنج درم ⁂ و جریب بزرگ
سه جریب و دو چهاریک باشد بجرب کوچک و جریب کوچک شصت گز باشد بذراع الملک
و ذراع الملک نه قبضه باشد ⁂ و خراج کوان دو چهاریک این خراج شیراز باشد بحکم
آن کی جعفر بن ابی زهیر الشامی با هارون الرشید در آن سخن گفت نفر بود تا ثلث الربع باز
آوردند ⁂ و خراج اصطخر از خراج شیراز کمترست اندک مایه خراج سیح برین جمله است
خراج نخوس بر سه یک خراج سیح باشد و نخوس دیم بود ⁂ مقاسمه بر دو گونه است بهری
آنست کی خط امیرالمومنین علی و خط امیرالمومنین عثمان رضی الله عنهما و دیگر خلفا دارند بقسمه
عشر و ربع و ثلث بر آن روند ⁂ و دیگر ضیاع جور باشد کی مردمان بر آن کشاورزی کنند
ضیاع سلطانی در مساحت ناید مقاطعه و مقاسمه بود و صدقات و اعشار و اخماس و دیگر
ابواب المال کی یاد کردیم مستحسنست کی بدیگر جایها و در همه پارس دار الضرب جز شیراز نیست
مستغلات زمین سلطان را باشد اجرت زمین بدهند از دکان و آسیاب و کارگاه ما ورد باغ و
درخت را در پارس خراج نبوذ علی بن عیسی خراج بر نهاد سنه اثنتین و ثلثمایه و در پارس ضیاعی هست
کی ارباب آن در روزگار بواسی سلطان تلجیه کردند و ربعی از خراج فید اختند و هم بنام
اصحاب سلطان باشد و خرید و فروخت بنام ایشان روذ ⁂ اکنون یاد کنیم بلاد کرمان

صورة دیار کرمان

شرقی کرمان زمین مکرانست وبیابانی میان مکران وهرمز برحد بلوچ وغربی کرمان زمین پارس ۞
وشمالی بیابان خراسان وسیستان وحولی دریا پارس وسیرکان ودجله وقدری ازپارس بگوشه است
وکرمان گرمسیر وسردسیرست ودرهم آمیخته بود ۞ شهرهای کرمان سیرکان جیرفت بم هرمز ودو این
شهررا قومی پندارند که ازپارس است وبپارس بازخوانند وقومی بکرمان کیستان ۞ جیرودفان ۞ مردفان
سورقان ۞ لاسکرت ۞ موں ۞ ومیان جیرفت وسیرکان ماحت ۞ وجیر ۞ ومیان سیرکان وبم
شهریست قرنه خور خوانند ومیان سیرکان وپارس امامن کودکان نمید ومیان سیرکان وسابان بردسر
حروه ۞ زرند ۞ قروین ماهان جنیص ۞ ویران دشت که بیابانست سوی بوم ۞ رباط قهرج
سیج این شهر درمیان بیابانست وازکرمان گشته است اگرچه درعمل کرمان باشد واین آخرحد کرمانست گو بند
که ازعمل سیستانست ۞ کوه قارب رتیجان مدینه هرموز که بکوهستان ابوغانم بازخوانند ومیان هرمز
وجیرفت کومین ۞ هرزنگان ۞ سوجان ۞ شهرو برکناره دریاست ۞ جبال قفص ۞
جبال بارن ۞ جبال معدن سیم ۞ ودرکرمان هیچ دریا ورود بزرگ نیست جز دریای پارس جز آن
خلیج که ازدریای پارس سوی هرموز میرود آنرا جیر گویند آبی شورست وکشتی برآن کار کنند ودر شهرهای
کرمان معدنها بسیارست وکرمان خان سوخته نیست که ولایت پارس **ذکر کوههای دیار کرمان** کوههای قفص راحد خوبی دریاست وشمالی حدود جیرفت ورودان وکوهستان
بوغانم ۞ وشرقی اخواس وبیابانی که قفص ومکران وغربی آن بلوچ وحدود سوجان ونواحی هرمز
گویند هفت کوهست ونخیل بسیار دارد وکشاورزی وچهارپا جایگاههای استوارست وهرکوهی رئیسی
باشد وازسلطان جاگی دارند وبااین همه راه زنند درکرمان تا حدود سیستان وتاحد پارس وهمه



بیاده و دزده باشند و مردمان نحیف و گندم گونه باشند گویند اصل ایشان از عرب است و در آن
ولایت مالهای بی اندازه گرد آمده است و بلوچ در بیابان کوه قفص باشند و قفص بتازی کوچ باشد و این دو قوم را
کوچ و بلوچ خوانند و کوچ از کس نترسند الا از بلوچ و مردمانی صحرانشین باشند راه نزنند و کسی را رنجه ندارند
جبال بارز کوههای سردسیرست و پرنعمت و استوار انجا برف افتد و بر روزگار گبرکان بوده‌اند و دزدی
کردندی تبرا از کوچ بروزگار بنی العباس مسلمان شدند و دست از بدیها بداشتند و چنان بودکی یعقوب
لیث و عمرو لیث سران ایشان را مست کردند و ایشان ارام گرفتند و اندرین کوهها معدن آهن باشد
معادن نقره کوههای است از حدود جیرفت برود تا شعب دریان از آنجا که نقره دو مرحله باشد و در
یان دره باشد پرنعمت و دیهها و نزهتگاههای بسیار دارد و گرمسیر کرمان بیش از سردسیر باشد و
همانا سردسیر چهار یکی از ولایت حش بود از حدود سیرکان تا حد پارس با بیابانی کی سوی بم دارد و گرمسیر
از حد هرموز بود تا مکران و تا حد پارس و حد سیرکان و درین میان هرموز و سوکان و جیرفت و کوههای
کوچ و دشت و بران و لست همه در اند و همچنین بم تا بیابان و تا حد کرمان و تا حبیص و مردمان
کرمان بیشتر نحیف و گندم گونه باشند و چون از جیرفت و بم گذشته باشند سوی مشرق هیچ سردسیر نماند
و سوی مغرب جیرفت سردسیرست برف بارد میان کوه نقره تا دریان تا جیرفت و همچنین در پس
کوه بارم تا نزدیک جیرفت و جایگاهی کی از اسجان خوانند و برف و میوه و نعمت جیرفت از اسجان و
دریان خیزد و رودی بزرگ میرود آبی تیز بدشواری توان گذشت مقدار شصت آسیا آب باشد
و هرموز مجمع بازرگانان کرمان است و فرضه دریاست بازار و مسجد آدینه دارد و بازرگانان بروستا باشند
و این ناحیت نخیل بسیار دارد و بیشتر ارزن کارند ⁂ و اما جیرفت تنها مقدار دو میل باشد

ابادان

نزدیک دریا بر حد خراسان و سیستان و هرچه در گرمسیر و سردسیر بود انجا باشد چنانکه در یکوقت برف و
رطب و ترنج جمع باشد و کشاورزی ایشان ایشان آب بود شهر بم نخیل بسیار و روستای فراوان دارد و در روز آدینه
در سه مسجد نماز آدینه کنند در بازار مسجد خوارج و در بزازان مسجد اهل سنت ⁂ و در قلعه شهر مسجدی دیگر بود و
بیت المال صدقات در مسجد آدینه دارند ⁂ سیرکان آبهای کهریز دارد و روستا آب زجاه بردارند و از
همه شهرهای کرمان بزرگترست و مردمانی صاحب حدیث باشند و مردم جیرفت صاحب رای باشند و مردم
رودبار و قوهستان بوغانم و بلوچ همه شیعه باشند و از حد سون و لاشگرد تا ناحیت هرموز نیل کارند و زیره
و مانید و نیشکر از انجا خیزد و نان ارزن خورند و نخل خرما بسیار بود ⁂ و سنت ایشان چنانست کی از
درخت خرما چیلان کی باد بریزد کسانی بردارند کی ایشان را خرما نبود و راه گذریان و انچه از باد افتاده بود
یک خرما خداوند درخت برنگیرد و سال بودکی در وهه باد بریزد از آن خرماها و از انج بردارند و هیک پادشاه دهند
چنان کی در بصره ⁂ و اما ناحیت رودست جایگاهی خشک باشد و مردم انجا گاه بیشتر دزدی کنند شهر و
دهی باشد بر کنار دریا ماهی گیران باشند منزلگاهی است بر راه پارس زبان اهل کرمان زبان پارسیست و کوچ را
زبانی دیگرست و همچنین بلوچ را از ناحیت زرند کرباس آستر خیزد سوی پارس و عراق برند و اما خواس
قومی صحرانشین باشند و اشتر دارند و درخت خرما دارند و خانهای ایشان از نی باشد و از انجا بانید خیزد و
بسیستان برند و هوا و ستد بدرم باشد

ذکر مسافات شهرها

از سیرکان تا کاهورد دو
مرحله دارند از کاهون تا حناباد دو فرسنگ و از حناباد تا رستاق دو مرحله و از سیرکان تا روزدان
محست تا بهر چهار فرسنگ و از بهر بکردکان دو فرسنگ و از گردکان تا اماس یک مرحله و از انجا تا رودان
یک مرحله و از سیرکان تا رباط شرفان دو مرحله گران و براه بم از سیرکان تا شبات رودی یک مرحله و از انجا



تا بهار یک مرحله و تا حاب یک مرحله و تا غبیرا یک مرحله و تا گرون یک فرسنگ و تا رامین یک مرحله و تا سورستان یک مرحله و تا دارجین یک مرحله و تا بم یک مرحله ❊ راه جیرفت از سیرکان تا شورستان براه بم بروند و از انجا بدست راست بازگردند ❊ بادیه کوز یک مرحله و از آنجا بجیرفت یک مرحله و اگر خواهند از راه سیرکان براه تا خت روند دو مرحله و از تا خت تا جیر یک مرحله و از جیر تا کوه نقره یک مرحله و از کوه نقره تا ارزنای یک مرحله و از آنجا تا جیرفت یک مرحله و از سیرکان تا زرند و از سیرکان تا بردسیر دو مرحله و از بردسیر یعنی واشیر تا حمرود یک مرحله گران و از حمرود تا زرند یک مرحله و از زرند تا بیابان یک مرحله گران ❊ مسافت راه از بم تا بیابان تخب سرماشر اند یک مرحله و از سرماشر بهرج یکمرحله بر کنار بیابان است ❊ و از بم تا جیرفت یک مرحله راه جیرفت سوی پارس از جیرفت تا سعون دو مرحله از سعون تا ولاشگرد یکمرحله از ولاشگرد تا سوروان یک مرحله از سوروان تا موروان یک مرحله از موروان تا جیروان یک فرسنگ از جیروان تا کسیان یک مرحله و تا ناروین یک مرحله و تا بازم یک مرحله و مسافت راه از جیرفت تا هرموز است نخست از جیرفت بولاشگرد روند و از آنجا بدست چپ بازگردند تا کوهین یک مرحله و از کوهین تا نهر ریکان یکمرحله و از آنجا تا نسوبجان یک مرحله و از سوبجان تا هرموز دو مرحله و از هرموز تا شهر و کنار دریا یکمرحله و از شهر و مار و تست یکمرحله و از انجا تا مارم سه مرحله این است همه مسافت زمین کرمان

ذکر بلاد سند و توابع ان

و بعد ازین سند یاد کنیم و بهری از ولایت هند و مکران و طوران و ندهه و جانب شرقی این حدود کی یاد کردیم دریاء پارس بوذ و جانب غربی زمین کرمان و بیابان سیستان و اعمال سیستان و جانب شمالی ولایت هند و جانب جنوبی بیابانی کی مکران و نواحی بلوچ باشد و جائی ازین بیابان بدریای پارس دارد و دریا تقوس برین حدود مسکند بحکم آن کی ارصمون شرقی حدود مکران گذرد و سوی بیابانهای پارس و مکران بازگردد ❊

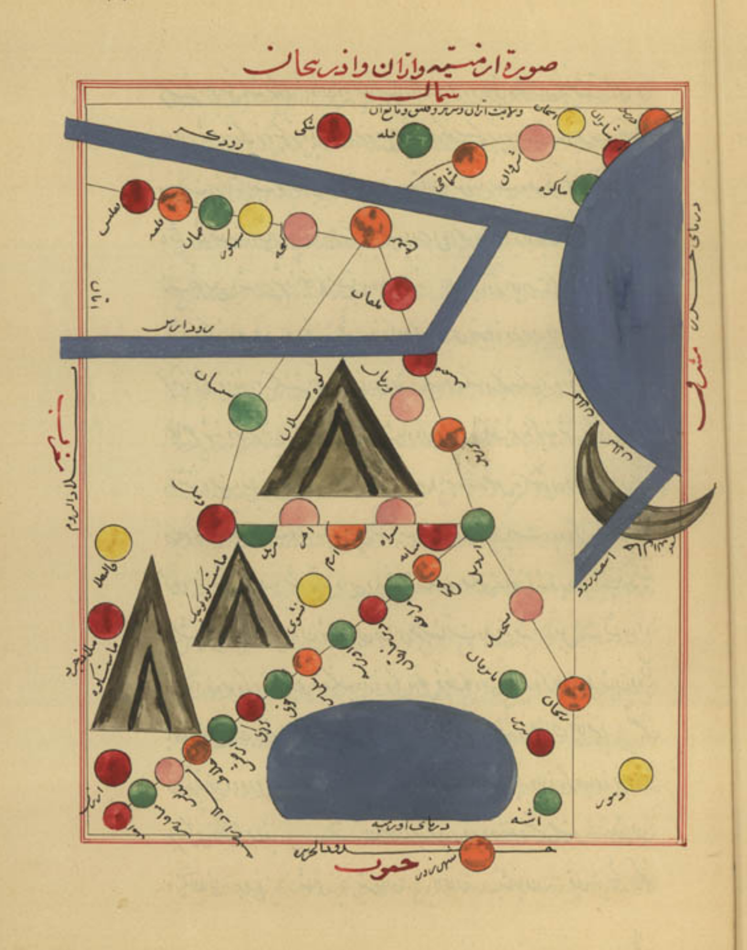
ذکر شهرهاکی درین اقلیم افتد افش کسر ؛ فیربون ؛ درک ؛ راسک سد قصرسد فهلهره ؛ مکی قیلی ازاعمال مک
اماطوران کیرداتان سوره قصدان وقصبهٔ ناحیت مذبه شهر قند ابیل است جنان کی اندر شکل صورت این اقلیم
مدد کرده آمد **ذکر شهرهای سند** منصوره وانرا سندیه خوانند ؛ دیبل ؛ برون
فالوی ؛ اری ؛ ملوی ؛ سواهی ؛ بهج ؛ ماسه ؛ سحاری ؛ سدوسان ؛ روز ؛
ذکر شهرهای هند واهل ؛ کنبایه ؛ سربان ؛ سندان ؛ سیمون ؛ ملتان
جنه ورسمد ؛ این است نام شهرهای سند وهند وکنبایه با سیمون با سهر بادشای هند دارد وجیر کافرستان است
لیکن مسلمان هستند درین ولایت ودر شهر مسجد آذینه هست مسلمانان را وهر آذینه خطبه کنند واین بادشاه هند و
کی در شهر مقام دارد مملکتی فراخ دارد ؛ منصوره شهریست مقدار یک میل در یک میل وخلیجی از رود مهران
بر وی کرد دمانند جزیره باشد ومردمان منصوره مسلمان اند مردی قرشی از فرزندان هبار بن الاسود آنرا بگرفت
بتغلب وتا این گاه در دست فرزندان اوست وجایگاهی گرم سیرست ونخل خرما دارد لیکن انگور نبود وسیب وامرود
لیکن نیشکر دارد ومیوهٔ باشد اشیارا مانند شفتالو وجایگاهی فراخ نعمت است ونقد ایشان قاهری باشد و
سیمی دیگر باشد آنرا قاهری خوانند وبزر وسیم معاملت کنند وزی اهل عراق دارند ؛ لیکن بادشاهان
ایشان بر شکل بادشاهان هندوستان باشند وگوشوار دارند ؛ وموتان شهریست خرد یک منصوره
انرا فرج بیت الذهب خوانند ودرین شهری بتی هست وهندوان از ولایتهای دور بزیارت آنجا آیند وهر سال مالهای
بسیار آرند وبرین بتخانه وکسانی کی آنجا معتکف باشند هزینه کنند وجایگاه این بت کوشکیست در میان
بازار موتان ودر میان کوشک گنبدی عظیم ساخته اند کی این بت درآنجاست وگرد برگرد این قبه خانهاست
کی خدمتکاران وربانان این صنم درآن باشند ؛ وموتان نه از شمار سند وهند باشد ودرین شهر

بت پرست

بت پرست این گروه باشند کی درین بتخانه اند واین بت جانست کی صورت مردمی ساخته اند بای کرد
زده بر دو کای از گچ وخشت پخته واورا جامه سرخ بوشانیده اند مانند سختیان وازتن او هیچ چیز بیدا نشود مگر دو
چشم او قومی گویند کی تن او از چوبست ونگذارند کی از تن او هیچ چیز بیدا شود خرد وچشم او دو جشمهای او از گوهر ساخته اند
وتاجی از زر بر سر او نهاده اند وبران کرسی مربع نشسته است ودستها بر زانو نهاده وانگشتان هر دو دست چنان
گرفته است کی در شمار جهار گیرند ؛ وهر مال کی از هندوستان باین صنم آرند امیر موتان بردارد وبهری
ازان بر خادمان بتخانه بکار برد وجون هند واز انجا آیند بکارزار وخواهند کی بت را از ایشان بستانند مردم
موتان بت را بیرون آرند وچنان نمایند کی از انجا خواهند شکستن وسوختن جون هندوان چنان بینند حرب نکنند و
بازگردند واگر نه جنین بودی خراب کردندی ؛ وموتان حصاری دارد لیکن منصوره آبادان ترست وموتان
را فرج بیت الذهب باز خوانند کی مسلمانان در تنگی بودند جون موتان بستدند زر بسیار یافتند وبرکها بستند
وقوت گرفتند وبقدر نیم فرسنگ بیرون موتان کوشکهاست امیر موتان آنجا مقام دارد وروزهای آذینه در
شهر آید وامیر موتان قرشیست از فرزندان شاب بن لوی کی موتان بغلبه گرفت وامیر موتان خداوند منصوره
را طاعت ندارد ولیکن خطبه بنام خلیفه کند ؛ بسمیه شهری کوچک باشد وبسمید وموتان وجیدرا ور بر جانب
شرقی رود مهران نهاده اند از هر یک تا کنار رود یک فرسنگ باشد وآب این شهرها آب جاه بود وبسمید شهری
بر نعمت است دور بس چیزی کم از موتان نباشد ودو بارو دارد وبر کران رود مهران نهاده است ؛ دبیل بر
شرق رود مهران است بر کنار دریا فرضهٔ این ولایت است کشتی آنجا کنند وجایگاهی تنگ است لیکن از بهر
بازرگانی آنجا مقام سازند ؛ سورن شهریست میان دبیل ومیان منصوره بر نیمه راه ؛ سحاری بر جانب
غربی رود مهران است ؛ وبهج وسدوسان وهنیبر بر غربی رود مهران نهاده اند ؛ اری وفالوی

هردو بر شرقی مهران آید جان کی از منصوره بمولتان آیند دو راز گذار رود ٭ بوی بر شط رود مهرانست
نزدیک خلیجی که رود مهران بمنصوره میرود ٭ ماسه شهرکی کوچک است عمر بن عبد العزیز قدابیران منصوره
آنجا نهاده است ٭ وفامهل شهریست از اول حد هندوستان تا صیمون واز وامهل تا مکران ماسه و تا
حد و مولتان جمله از هندوستان است و سند از هندوستانست وکافر دارد و بهزنی تامونت در میان طوران
ومکران و مولتان و شهرهای منصوره واین نواحی بر غربی رود مهرانست واشتران نجی خیزد وقصبه ناحیه بهم
جایگاه بازرگانیست ازا قداسل خوانند و مردمان اینولایت بر شکل مردم بادیه باشند خانها از نی دارند کنار
رود مهران تا حد مولتان و تا کنار دریا و اشیا نرا میان مهران و میان وامهل جراگاهها باشد و قومی بسیارند ٭
وفامهل وسیدان و صیمون وکنبایه هر چهار شهر مسجد آدینه دارد و مسلمانی آشکارا کنند و موز بسیار باشد و شهر صیمور
برنج بود و انگبین بسیار خیزد ٭ راهوق وکلوان دو ناحیت میان کیز و ارماییل و هر دو ناحیتی آبست
لیکن چهارپا بسیار دارند ٭ طوران شهرکی کوچک است روستاها و شهرهای کوچک درین ناحیت بسیارست
احمد بن معمر دارد و خطبه بنام خلیفه کند و نشستگاه او شهر کیز کانانست شهری پرنعمت و میوهای سردسیری
و میان ماسه و فامهل بیابانهاست و همچنین میان فامهل و کنبایه انگاه از کناره تا صیمور ناحیتی آبادانست
هندوان دارند و مسلمان و هندو آمیخته باشند و در ینولایت همه ساله آزار در میان دارند و جایه دیگر بسبب کرما
کرم و مولتان همچنین دارند و زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی و بازرگانان در مکران دراعه و دستار پوشند
و مکران ولایتی بسیار است لیکن بیشتر بیابان و قحط و تنگی بود ٭ ناحیتی عیسی بن معدان کرفتست او را مهر
خوانند و شهر کیز تمام دارد واین شهر کیز چند نیمه مولتان باشد فرضه مکران است و درخت خرما دارد و در آن
نواحی جاهی هست ازا ایرکران خوانند و بزرکتر شهری در مکران امنیت از شهرهایی کی نام برند عروبن سه سد

قصرقند درک فهلفهره و شهرهای کوچک است ناحیتی هست آنرا خروج کویند قصبه آنرا ازاسک خوانند
روستای جربان باشد از آنجا خیزد چشروانه که مایه از ناحیت مشکی خیزد و اینجا بگاه مظفر بن رجا دارد خطبه بنام
خلیفه کند و بهیکس را طاعت ندارد و ناحیت او بمقدار سه مرحله باشد اندک مایه خرما دارد ٭ ارماییل و قنبلی
دو پاره شهرند بزرگ بمقدار دو منزل واز ارماییل تا دریا نیم فرسنگ باشد قنداییل شهری بزرگ است در
بیابانی تا بل ناحیتیست از نده مسلمان و کافر آمیخته باشد جشرکشت ایشان نحس باشد لیکن باغ وچهارپا
دارند ٭ و نابل نام آن مردست کی این ناحیت بتغلب بگرفت بوی باز خوانند **مسافات دیار سند**
از بیر تا کیز پنج مرحله دارند ٭ واز کیز تا بیرون دو مرحله ٭ واکر از بیرون براه بیر مکران روند همچنین
بود ٭ واز بیرون تا درک سه مرحله واز انجا تا فهلفهره تا اصفقه دو مرحله واز اصفقه تا سند یک مرحله ٭
واز سند تا بیه یک مرحله واز بیه تا قصر یک مرحله واز کیز تا ارماییل شش مرحله واز منصوره تا مولتان دوازده مرحله
واز منصوره تا طوران پانزده مرحله واز قصدان تا مولتان بیست مرحله و قصدان قصبه طورانست واز
منصوره تا سرحد نده پنج مرحله ٭ واز کیز کی مسکن عیسی بن معدانست تا نده ده مرحله ٭ واز نده تا بیر
پانزده مرحله ٭ از بیر تا قصدان دوازده مرحله ٭ از مولتان تا سرحد سارکی بالس خوانند ده مرحله
و چون از منصوره سوی نده بسه وسان باید شدن بر کرانه مهران وار سنداییل تا مسیح در ناحیت بر چهار مرحله
بود واز قصدان تا قنداییل پنج فرسنگ ٭ واز قنداییل تا منصوره قدر هشت مرحله واز قنداییل
تا مولتان ده مرحله بیابان واز منصوره تا فامهل هشت مرحله واز فامهل تا کنبایه چهار مرحله ٭ سوباره
بر نیم فرسنگی دریاست واز سندان تا سوباره پنج مرحله هم به نیم فرسنگی دریا بود واز سندان تا صیمور پنج مرحله
واز صیمور تا سرندیب پانزده مرحله واز مولتان تا بسمد دو مرحله واز بسمد تا رود سه مرحله واز رود تا



ابری چهار مرحله واز ابری تا قلدی چهار مرحله واز قلدی تا منصوره یک مرحله واز دبیل تا سرون چهار مرحله واز آنجا تا محاری دو مرحله واز فالوی تا ملدان چهار فرسنگ و ماسه از منصوره بریک مرحله باشد سوی فامهل

ذکر رودهای این اقلیم

مهران گویند چشمهٔ این رود از جیحون است ... برون آید بحد بسمید و منصوره کذرد و شرقی دبیل بدریا افتد آبی خوشست وگویند او را خرز و مدت جائی رود نیل را و نهنگ دارد سند رود از مولتان بر سه مرحله بود آبی خوش و بمهران پیوندد در نواحی مکران آب کم باشد و نزدیک منصوره آبها دارند چون بطایح و قومی سندیان مانند عرب آنجانی بیشها دارند و ماهی و مرغ آبی خورند و دیگر مکرانیان چون کردان باشند اینست آخر حدود اسلام درین اقلیم کنون بحد روم بازگردیم و اقلیمهای آن یاد کنیم و نخست از ارمنیه واران واذربایگان گیریم ؞ اما آنچ باین حدود پیوندد از مشرق و کوهستان و جانب شرقی از دریای خزر و آنچ باین اقلیم نزدیک است از مغرب حدود ارمن والان و کوههای قبق و آنچ باین پیوندد از جنوب حدود عراق وجزئی از حدود جزیره و چون این بلاد را بهم یاد کنیم آنرا اقلیمی ساختیم چنانکه در شکل صورت نگاشته آمد ؞ بزرگتر شهری در آذربایگان اردبیل است و مقدار دو بهر فرسنگ درازا و پهنا دارد و سرای امارت آنجا باشد و دیوار دارد با چهار دروازه و جائی بانعمت است و روستا دارد و بر دو فرسنگی کوهی هست آنرا سبلان خوانند تابستان و زمستان از برف خالی نباشد ؞ مراغه چند اردبیل بوده و در قدیم جای امارت بوده است و روستا و باغ و بوستان و کشاورزی بسیار دارد و دیوار داشت ابن ابی الساج ویران کرد ؞ ارمیه شهری بزرگ است بانعمت با نرخ ارزان برکنارهٔ دریا و نزهت گاه بسیار دارد میانه و خونه بروانان و دیرخرقان و خوی و سلماس و نشوی مرند و تبریز و برزند و ورثان و موقان و خابران واشنه و بسوی نخوان شهرهای کوچک باشد ؞ بردع شهری بزرگ است

فرسنگی در فرسنگی باشد شهری آبادان و با میوه بسیار وکشاورزی و در عراق و خراسان کذشته از ری و
سپاهان شهری بزرگ تر و نیکوتر و با مرافق تر از بردع نیست و در یکفرسنگی بردع میان کره و لصوب و تعطان
جائی هست از را اندراب خوانند یکروزه راه همه باغ و بوستان و میوه دارست و فندق آنجا به از فندق سمرقند
باشد و شاهبلوط ایشان به از شاهبلوط شامست و در بردع انجیر بهتر از دیگر جاها بوذ و ابریشم بسیار کنند و
توت آنجا مباح باشد و ابریشم از آنجا بخوزستان و پارس برند ∴ و رود کر آنجاست کی شورماهی خرد و از ین
رود کر دو گونه ماهی خیزد دراقن و غشب از دیگر اجناس ماهی بهتر بوذ و بر در دروازه کردان بازاری هست
که آنرا کرکی خوانند روز یکشنبه آنجا روز بازار بوذ بمقدار یک فرسنگ در یکفرسنگ از عراق و خراسان مردم
آنجا جمله شوند و بزرگتر از بازار کورسره است و بیشتر مردمان چون روز هفته شمرند کویند شنبه و کرکی و دوشنبه
و سه شنبه و بیت المال در مسجد آذینه دارند در خانه از آهن و بام خانه مرصص نه ستون دارد و سرای امارت
در پهلوی مسجد آذینه است و بازارها در ربض شهر باشد ∴ دربند بر دریاست و بر دو کرانه دو سد بنا
کرده اند برای آنکه از دریا بشهر نیاید و این دو سد از سنگ و رصاص ساخته اند و بر دهانه آب سلسله کشیده اند
کی کشتی بفرمان درآید و برون شوذ و این دریای طبرستانست و دربند چند اردبیل باشد کشاورزی
بسیار دارد و میوه کم بوذ دیواری از سنگ دارد و یکی از کل فرضه کاه خزر و سریر و کرکان و طبرستان و دیلمان
باشد و بهترین اران و آذربایکان جامه کتان از دربند برند و برده آنجا افتد و زعفران آنجا خیزد ∴ تفلیس
در بند کمتر بوذ و دو دیوار دارد از کل جای پر نعمت و با میوه وکشاورزی بسیار دارد و کرمابها بوذ چنان کی در
طبریه کی بی آتش کرم بوذ ∴ و در همه اران شهری بزرگتر از بردع و دربند و تفلیس نیست ∴ بیلقان
ورثان ∴ بردیج ∴ شماخی ∴ شروان ∴ لایجان ∴ شابران ∴ قبله ∴ شکی ∴ کنجه

شمکور

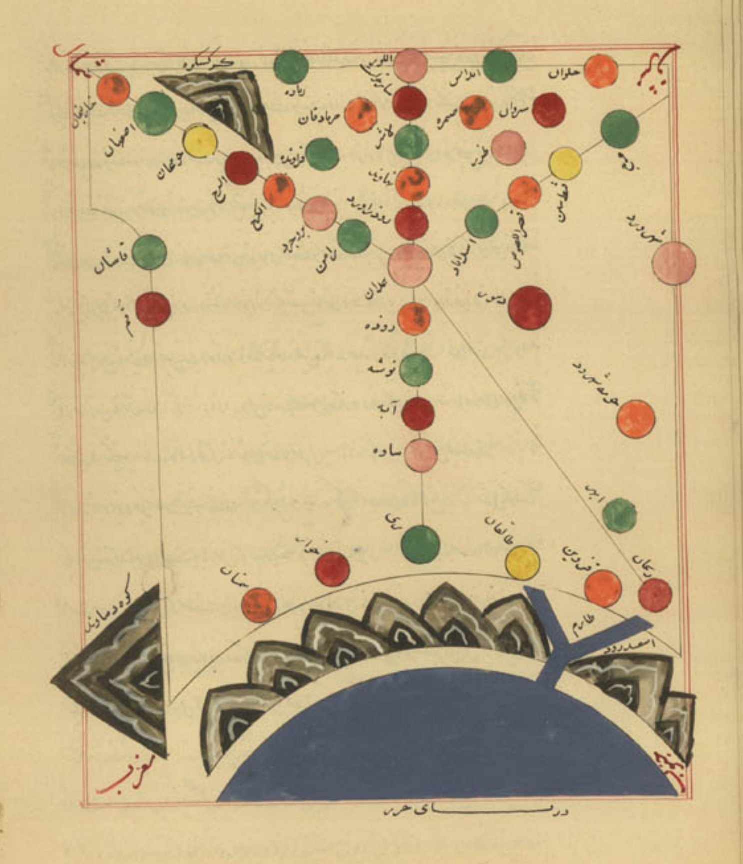
شمکور ∴ شهرهای کوچک اند لیکن پر نعمت ∴ دبیل شهریست بزرگتر از اردبیل قصبه ارمنیه باشد سرای
امارت آنجا بوذ و حسنجان کی بردع دار الملک اران از آنست و اردبیل از آن آذربایکان و دبیل دیوار
و ترسا آن آنجا بسیار باشند و مسجد آذینه و کلیسا هم نزدیک است و آنکه بنهاده با طهای نیکو خیزد از دبیل و رنک
قرمزی نیکو سازند و شنوده ام کی قرمز کرمی باشد و زیلون بسیار خیزد از آنجا و پیش از ین در دست سلاطین اسلام
بودست و بیشتر آنرا پادشاهان ترسایان داشته اند و بیشتر اهل ارمنیه ترسا اند و یک حد ارمنیه سوی بردع و اران
و دوم بجزیره و حد سیم بسوی آذربایکان و جبال و ری و حد چهارم سوی ثغور روم و مردمان آذربایکان بغزا آن
ثغور روند و طرابزنده سرحد روست بازرکانان آنجا جمله شوند و بهرج افتد از جامه رومی و بزیون و غیر آن همه از
طرابزنده افتد فاما بوی و برکری و خلاط و میان کرد و بدلیس و قالیقلا و ارزن و میافارقین و سروج همه شهرهای
کوچک اند و همه آباذان **ذکر رودهای این دیار** رودهای بزرگ درین حدود رود کر و رود
ارس اسفید رود که میان اردبیل و زنکان است و رود کر آبی خوش است از کوه آید و بجه دکنجه رود و شمکور
و در میان تفلیس کذرد و بکافرستان او فتد و رود ارس آبی خوشست از ارمنیه خیزد و بجد دموقان نزدیک رود
کر رسد و بدریا افتد **ذکر دریاهای این دیار** باذربایکان دریائی هست کی آن را دریای ارمیه
خوانند آبی شور دارد و در وی هیچ جانور نباشد کویند کی سک آبی باشد و کرد بر کرد این دریا همه عمارت و دیوار جنت
و از ین دریا تا مراغه سه فرسنگ دارند و تا اورمی دو فرسنگ و درازنای این دریا پنج روزه راهست بر خشک و در
آب چون باذ راست بوذ یک شب برون شوند و بار غبه دریائی هست نزدیک ارزن و خلاط ماهی طریخ از آنجا
خیزد و بهمه آفاق برند و دریای طبرستان هم درین حدودست و دربند و باکو برین دریاست و از باکو نفت خیزد
و اندک مایه از دجله در حدود ارمنیه رود و از بردع استران نیکو خیزند و قز بسیار کیرند و حدود آن از دربند

تا تفلیس تا جایگاهی که ارانجوان خوانند بر رود ارس ؞ وحدود آذربایگان از تارم دارند تا حدود زنگان
تا دینور تا حلوان تا شهرزور تا دجله و بجه دو ارمنیه باز گردد و ارزانی نرخ را درین اقلیم حدی هست جایی بود که گوسفندی
به دو درم دهند و جایی هست که دو من و سه من عسل بدرمی دهند و درین اقلیم پادشاهان بزرگ باشند چون شروان
شاه و غیر او و انچه دو دهمه سردسیرست و نزدیک شهر اردبیل کوهی عظیم هست شکارگاه هست و آب و هیزم از آنجا
آرند و سنگ اردبیل هزار و چهل باشد چون سنگ شیراز و این حدود زبان تازی و پارسی دارند و مردمان اردبیل
زبان ارمنی دانند و نواحی بردع را کوهستانی هست ایشان را زبانهای مختلف باشد و نقد آذربایگان و اران
وارمنیه زر و سیم بود **مسافات دیار آذربایگان** از بردع تا بوهان هفت فرسنگ و از آنجا
تا بیلقان هفت فرسنگ و از بیلقان تا ورثان هفت فرسنگ ؞ و از ورثان تا ملحان هفت فرسنگ و از ملحان
تا برزند هفت فرسنگ و از برزند تا اردبیل پانزده فرسنگ ؞ ذکر مسافت از بردع تا اردبیل هژده فرسنگ
و از آنجا برود کر بگذرد تا شماخی چهارده فرسنگ ؞ از شماخی تا شروان سه فرسنگ ؞ و از شروان تا لایجان
دو روزه راه ؞ و از لایجان تا پل سمون دوازده فرسنگ ؞ و از جسر سمون تا دربند بیست فرسنگ ؞
و از گنجه تا شمکور چهار فرسنگ و از شمکور تا شهر حنان یازده فرسنگ ؞ و از حنان تا قلعه ابن کندمان ده
فرسنگ ؞ و از آنجا تا تفلیس دوازده فرسنگ ؞ مسافت میان بردع و دبیل ؞ از بردع
تا قلقاطین نه فرسنگ ؞ و از آنجا تا بریس سیزده فرسنگ ؞ و از بریس تا دوس دوازده
فرسنگ ؞ و از دوس تا کیلکون شانزده فرسنگ ؞ و از کیلکون تا سیسیان شانزده فرسنگ
و از آنجا تا دبیل شانزده فرسنگ ؞ و این مسافت همه مملکت سنباط بن اشوط است از
اردبیل تا زنگان ؞ از اردبیل تا پل سپید رود دو مرحله و از آنجا تا خونه دو روزه راه

وازخونه

و از خونه تا توث سواران یک روزه ؞ و از توث تا زنگان یک روزه ؞ از اردبیل تا مراغه از اردبیل
تا میانه بیست فرسنگ ؞ و از میانه تا خونه هفت فرسنگ و از خونه تا کولسره ده فرسنگ ؞ و از کولسره
تا مراغه ده فرسنگ ؞ مسافت میان اردبیل و آمد ؞ از اردبیل تا مراغه چهل فرسنگ ؞
و از مراغه تا دیه خرقان دو مرحله و از آنجا تبریز دو مرحله ؞ و از تبریز تا مرند دو مرحله ؞ و از مرند
تا سلماس دو مرحله ؞ و از سلماس تا خوی هفت فرسنگ ؞ و از خوی تا برکری سی فرسنگ
و از برکری تا ارجیش دو روزه راه و از ارجیش تا خلاط سه روزه ؞ و از خلاط تا بدلیس سه روزه
و از بدلیس تا میافارقین سه روزه و از میافارقین تا آمد چهار روزه ؞ مسافت از مراغه
تا دینور سی فرسنگ ؞ و از ارومی تا سلماس چهارده فرسنگ ؞ و از سلماس تا خوی
هفت فرسنگ ؞ و از خوی تا نشوی سه مرحله ؞ و از نشوی تا دبیل چهار مرحله ؞ و از
مراغه تا دینور جمله شصت فرسنگ **ذکر دیار کوهستان** شرقی کوهستان
بیابان خراسان است و پارس و بهری از خوزستان ؞ و غربی کوهستان آذربایگان
است ؞ و شمالی کوهستان دیلمان و قزوین و ری و ما در نصورت ری و قزوین و ابهر و
زنگان را از کوهستان برون آوردیم و با دیلمان اضافت کردیم بحکم آن که بر تقویس ایشان
بیگردد ؞ و حد جنوبی کوهستان عراقست و بهری از خوزستان ؞ والله اعلم بالصواب

صورة دیار الجبال



وکوهستان را شهرهای مهتر شهور چون همدان و دینور و سپاهان و قم و شهرهای کوچک چون قاشان و نهاوند و لور و کره و برج و جرباذقان

ذکر مسافت شهرهای جبال

از همدان تا اسدآباذ نه فرسنگ و از اسدآباذ تا قصر دزدان هفت فرسنگ و از آنجا تا قنطرة النعمان ده ابو ایوب چهار فرسنگ ∴ و از آنجا تا بهستون دو فرسنگ ∴ و از بهستون تا کرمانشاهان هشت فرسنگ ∴ و از کرمانشاهان تا زبیدیه هشت فرسنگ و از آنجا تا مرج کی قلعه است نه فرسنگ و از مرج تا حلوان ده فرسنگ ∴ از همدان تا ساوه سی فرسنگ و از ساوه تا ری سی فرسنگ ∴ از همدان تا ادربحان از همدان تا بارسین ده فرسنگ از بارسین تا اود هشت فرسنگ ∴ و از اود تا قزوین دو روزه راه و میان همدان و قزوین هیچ شهر نیست و از قزوین تا ابهر دوازده فرسنگ وارند ∴ و از ابهر تا زنگان پانزده فرسنگ و اگر خواهند از همدان براه شهرزور بزنگان آیند سی و اند فرسنگ ∴ از همدان به دینور از همدان بادران روذ و از آنجا تا صحنه چهار فرسنگ ∴ و از صحنه تا دینور چهار فرسنگ راه دمه و رامن از همدان برامن هفت فرسنگ ∴ و از آنجا بوروگرد یازده فرسنگ و از بوروگرد تا کره ده فرسنگ ∴ و از کره تا برج دوازده فرسنگ ∴ و از برج تا جوبنجان ده فرسنگ و از جوبنجان تا سپاهان سی فرسنگ بیابان ∴ از همدان تا روذاورد هفت فرسنگ از روذآور تا نهاوند نه فرسنگ از نهاوند تا لاشتر ده فرسنگ از لاشتر تا شابرخواست دوازده فرسنگ از شابرخواست تا لور سی فرسنگ هیچ آبادانی نیست از لور تا انداش دو فرسنگ و از بول انداش تا جندیشابور دو فرسنگ ∴ از همدان تا ساوه سی فرسنگ از ساوه تا قم دوازده فرسنگ ∴ از قم تا قاشان دوازده فرسنگ از ری تا قزوین جیب و هفت فرسنگ از همدان تا دینور جیب و اند فرسنگ ∴ از دینور تا شهرزور چهار مرحله ∴ از حلوان تا شهرزور چهار مرحله ∴ از دینور تا صیمره پنج مرحله از دینور تا سیروان

چهار فرسنگ ؞ از سیروان تا صیمره یکروزه راه ؞ از دینور تا کره شش مرحله از سپاهان تا قاشان سه
مرحله **ذکر شهرهای جبال** همدان ؞ روذراور ؞ رامن ؞ وروکرد ؞ وفراوند
شابرخواست ؞ لاسین ؞ قصر دزدان ؞ اسدآباد ؞ دینور ؞ کرمانشاهان ؞ مرج ؞ طرز ؞
حومه ؞ شهرورد ؞ ابهر سمنان ؞ قم ؞ قاشان ؞ زرده ؞ بوسنه ؞ کره ؞ بره ؞ کرمایکان
سرای متصل ؞ موداره ؞ سپاهان ؞ جهودستان ؞ خان لنجان ؞ پاره ؞ صیمره ؞ سیروان دوبی را
طالقان ؞ قزوین ؞ قصر البرادین ؞ زنجان ؞ همدان شهری بزرگست فرسنگی در فرسنگی باشد چهار دروازه
دارد آهنین بناهای ایشان از گل بود باغها و کشاورزی بسیار دارد ؞ دینور چند دو یک همدان باشد
شهری پر میوه و کشت فراوان مردمان دینور مطبوع تر از همدانیان باشند ؞ سپاهان دو شهرست یکی
جهودستان دیگر شهرستان میان هر دو مقدار دو میل باشد و هر دو جای مسجد آدینه هست و جهودستان
بزرگترست و جهودستان از همدان بزرگتر باشد و شهر کم از نیمه جهودستان است و سپاهان پرنعمت تر
از همه کوهستان است و در هیچ شهر آن مال نیست که در صفاهان و فرضه پارس و کوهستان و خراسان
و خوزستان است و بارکده این همه اقلیمها سپاهانست و از آنجا جامهای ابریشمین و کرباسهای نیکو خیزد که
باطراف مملکت برند و میوه سپاهان بسیار جای نقل کنند ؞ کره شهری پراکنده است از آن کره بودلف
خوانند و فرزندان او آنجا مقام داشتند تا آنگاه که ملک ایشان از زوال آمد و هنوز آثار کوشکهای ایشان
ماندست کشاورزی و چهارپا دارند و میوه ایشان از ورکرد بود شهری درازست مقدار یک فرسنگ
درازی دارد و دو بازار دارد یکی بر در مسجد آدینه و میان این دو بازار مسافتی دورست ورکرد شهری
فراخ نعمت و زرا و آل بودلف را بوذست درازا چند نیم فرسنگ باشد و زعفران خیزد از آنجا

نهاوند

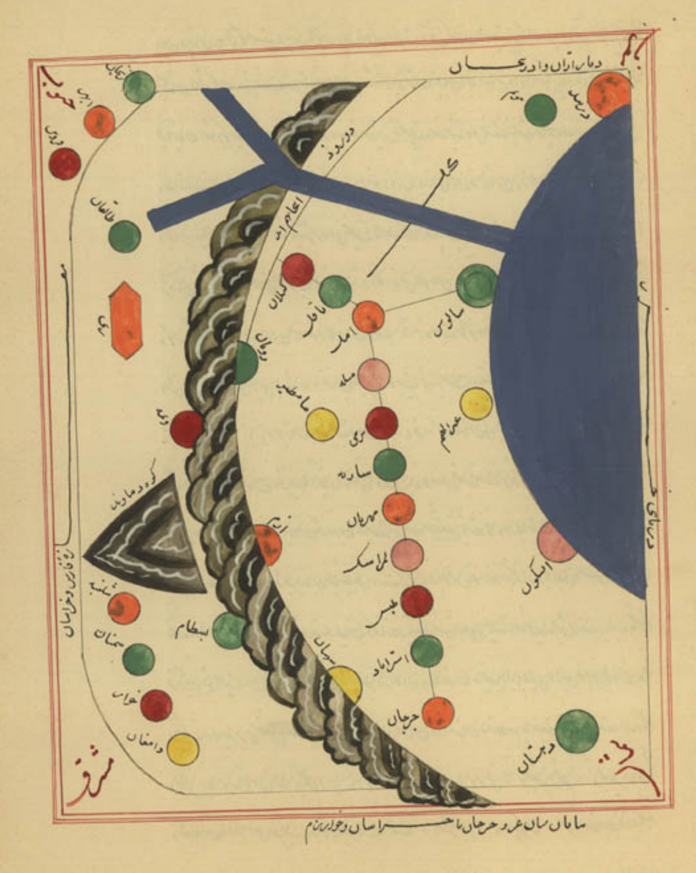
نهاوند بر کوهی نهاده است رودبارها و بوستانها و میوه بسیار دارند و دو مسجد آدینه دارد یکی نو یکی کهن
و از نهاوند زعفران خیزد روذراور روستایی باشد و قصبه شهرکی است که آنرا کره روذراور خوانند
جای آباذان و پرنعمت و زعفران آنجا بیش از دیگر جایها خیزد و بهتر باشد و هر جایی از آنجا برند ؞ حلوان
شهرکی باشد در بن کوهی چند یک نیمه دینور بوذ دیوارهای آن از گل و سنگ بود جایی گرمسیرست
درخت خرما و نار و انجیر فراوان باشد ؞ صیمره و سیروان میوه گرمسیری و سردسیری دارند
آب روان در جایهای ایشان میرود شهرزور شهرکی کوچک است کردان بر آن غلبه کرده اند و همچنین
سهرورد این دو جای در دست کردانست ؞ قزوین شهری بزرگ است شارستان و حصار دارد
و آب روان بیش از آن بدارند که خود را کفایت بوذ لیکن باغها و بوستانها و کشتمندی آب فراوان بوذ
و از آنجا بادام و مویز بسیار خیزد و گلیمهای بروشم نیفی مرغزی نیکو بافند ؞ قم دیوار دارد آب چاه خورند
و پسته و بندق بسیار خیزد و در همه کوهستان درخت خرما نبوذ الا بصیمره و سیروان و شابرخاست
و هم اندک مایه بوذ ؞ و مردم قم همه مذهب شیعت دارند و اصل ایشان بیشتر از عرب است
قاشان شهرکی کوچک است و در همه کوهستان هیچ دریا نیست و کوهها بسیارست مگر از همدان تا ری و تا
قم کی کوه کمتر است و از حد شهرزور تا حلوان تا صیمره و سیروان تا لور تا حد سپاهان و تا شابرخواست و تا حد
سپاهان و حد پارس و از آنجا باز گردد و بقاشان و همدان باز آید و تا شهرزور و حدود آذربایگان همه
کوهستان است و هیچ جایگه نیست کی کوه توان دید ؞ و اماری کفتم کی بر حدود ولایت دیلمان است
هم از جبال بوذ و همه از خراسان وگذشت از بغداد هیچ شهر در مشرق بزرگتر و آباذان تر از ری
نیست مگر نشابور که عرصه نشابور فراخ تر است ؞ لیکن عمارت و فراخ نعمتی و انبوهی مردم ری بیشتر

و درازا و بهنا و ری فرسنگی و نیم فرسنگی و نیم باشد و از کوههای نام برده درین نواحی کوه دماوند است از
پنجاه فرسنگ آنرا بتوان دید و نشنوده ام که هیچ آدمی بر سر این کوه رسیده است و در خرافات پارسیان گویند
که ضحاک درین کوه هست و هر شب جادوان بر او روند و کوه بیستون همچنین بلند است و دشوار و روی کوه بیداری
تراشیده اند و درین کوه چند مرد بالا آنست که تراشیده اند و ساده کرده و گویند پادشاهی بوده است
و خواست که اینکوه را کوشکی سازد تا قدرت و پادشاهی او مردم را معلوم شود ❁ و بر پشت اینکوه
بر کنار راه غاری هست و چشمه آب از آن غار بیرون میآید و در آن جایگه صورت اسپی نگاشته اند که از
آن نیکوتر اسب نتواند بود گویند که آن صورت شبدیز است اسب کسری و صورت کسری بر پشت آن نگاشته
و درین حدود جنس کوهها دیگر نیست و کوه سبلان از دماوند بزرگترست و گویند که کوه حرث که بپارسی آنرا
ماست کوه خوانند از همه بزرگترست و کوههای خرم دینان کوههای استوارست و گویند که مردمان اینجایگه
دین خرم دینان دارند همانا نوعی باشد از گبرکی و در مسجدها قرآن خوانند لیکن بظاهر والا طریق اباحت
دارند و بیشتر فقه کوهستان زر سرخ باشد و در همه این کوهستان معدن زر و سیم نشنوده ام مگر با سپاهان در
حدود پارس معدن سرمه و بکوهستان گوسفند بسیار دارند و اغذیه ایشان بیشتر سپیدی بوده ❁ و پنیر کوهستان
در آفاق برند

ذکر دیار طبرستان و دیلم

جنوبی ولایت دیلمان قزوین است و طارم
و بهری از آذربایگان و بهری از ری و شمالی دریای خزر و غربی بهری از آذربایگان و شهرهای اران
و شرقی کوههای رویت و بادوستان و کوههای قارن و گرگان و دریای خزر جداگانه صورت کرده ایم و
آذربایگان و اران در جداریستیه نگاشته ایم بر حد طبرستان و دیلمان و اینصورت طبرستان و دیلمانست

صورة دیار دیلم وطبرستان



زمین دیلمان بهری کوهست و بهری هامون انچه هامون است زمین گیلان است برکنار دریای خزر در زیر کوههای
دیلمان وآنچ کوهستانست و دیلمان اصلی باشند و باذشاه دیلمان آنجا مقام دارد آنرا روذبار خوانند باذشاهان
جستانیان اند وگویند کی دیلم از بنی ضبه بوذه اند و این ناحیت همه بیشه و درخت باشند زان جانب کی رویدربار دارد
وطبرستان زمینی هامونست ٭ کشاورزی کنند وستور دارند وزبانی دارند نه تازی و نه پارسی وبهری هستند کی دیگر
دیلمان زبان ایشان ندانند وبیشتر مردمانی نحیف و سبکسار و ناپاک باشند ٭ وتا روزگار حسن بن زید رضی الله عنه
مردمان طبرستان و دیلمان کافر بوذند تا این روزگار قومی علویان درمیان ایشان آمدند و بهری مسلمان شدند
وگویند کی در کوههای دیلمان هنوز کافران هستند ٭ رویان وکوههای قارن جایهای استوارست و
دشوار و در هر کوهی زمینی باشد و درختان بلند و بیشهای برنعمت و آبهای بسیار دارند وکوههای قارن
روستاست ٭ وازو فرم تا ساری یک مرحله دارند و قرارگاه ماذن کی باذشاه ایشان بود این جایگاهست
ودارالملک ایشانست و ذخیرها آنجا دارند ٭ وچال باذوستان قصبه است وازآنجا تا ساری یک مرحله دارند
چال روبج ملکی است الاآن که درین ناحیت همواره شکسته باشند گاه از جانب ری وگاه از جانب طبرستان
وراه گذر سوی دیلمان از طبرستان جایگاهیست که آنرا سالوس خوانند برکنار دریا جایی استوارست اگر
نگاه دارند نتوان گذشت وازسرحد دیلمان وکنار دریا تا آستاراباذ یک روزه راه بیش است ٭ ناحیت
قزوین بناحیت ری پیوسته است ٭ ابهر و زنگان و طالقان و قصر الراذین درین نواحی بوذ ٭ وخوار
وشلنبه و ویمه بری متصل است ٭ وقومس وسمنان ودامغان وبسطام پیوسته یکدیگراست ٭ وامل
وملبل ٭ وسالوس ٭ وکلار ٭ ورویان ٭ ومیله ٭ ونوجی ٭ وخشبه النجم ٭ وممطیر ٭ وساری
ومهروان والمراسل وتمیشه در شمار طبرستان است ٭ استراباد ٭ وابسکون ٭ ودهستان از وشیه

الار

گرگانست ودر کوههای روبج وباذوستان وقارن هیچ قصبه‌ی ندانیم مگر سمنان و فرم وآن از نجوقارن
کوهست وبزرگترین شهری ازین کی یاد کردیم ازعراق گذشته بر حد ودشرق شهر ریست ودروازهای معروف
دارد یکی را دروازه باطان خوانند کی سوی کوهستان عراق رود ودروازه بلیسان سوی قزوین رود ودروازه
کوهک سوی قم وبازارها و محلهای معروف دری روذه وبلیسان ٭ ودیه نو ٭ نصراباذ ٭ سارمامان
باب الجبل ٭ درهشام ٭ درالمتین ٭ وروذه ازهمه اباذان ترست وکاروانسراها وبازارها وبازارگانان
بسیار آنجا باشند ودر شارستان وی مسجد آذینه است وگرد برگرد شارستان دیوارست وشارستان بیشتر خرابست
وربض آباذانست وآب روذ وآب کاریز دارند وگیلای برکوی سارباثان گذرد بیشتر آب ازان خورند و
کاریزهاست کی برآن کشاورزی کنند ومعاملت بزر ودرم کنند ومردمان اهل مروت باشند وتربه محمد
بن الحسن الفقیه ٭ وگور علی بن حمزه الکسائی المقری ٭ وهشام بن عبیدالله وابراهیم الخواص ٭ وفزاری
المنجم بشهرری نهاذه اند ٭ وازشهرها کرباسهای نرم خیزد کی بآفاق ازآن برند ٭ خوار شهرکی کوچک باشد
چند ربع یک میل ومردمانی معروف باشند وآب ایشان از دماوند آید وضیاع ونواحی دارد و و یمه
وشلنبه از ناحیت دماوند و دو شهرکی کوچکتر از خوار ٭ وویمه ازشلنبه بزرگترست کشاورزی وباغ وبوستان
ومیوه بسیار دارد ودرین حدود هیچ جایی سردسیرتر از ویمه نیست ٭ ودر ناحیت ری دیههاست بزرگتر
ازین شهرها چون ورامین ٭ وارنبویه ٭ ودرزهن ٭ ودرا ٭ وقوسین وشنوده ام کی در هر دیهی ازین قرب
ده هزار مرد و زیادت بوذ ٭ وروستاهای ری ٭ قصرابن درونی وبیرونی بهان السن وبسا ودماوند ٭
کهاو مرگوی وازری جبه بیغداذ آرند وباذربایگان برند وجامه خیزد ودرین نواحی که یاد کردیم روذی
نیست کی کشتی بردارد وهم واره ازسر دماوند روذی می خیزد وگرد برگرد این کوه دیههای بزرگ است

بون دیران و درمیه وغیرها ❊ وعلی بن شروین که اورا برکنارجون اسیر گرفتند از درمیه بوذ وکوه دماوند برهمه کوهها طبرستان مشرف بوذ وازهمه جایی اورا بتوان دیذ ❊ قومس دامغانست بزرگتر از خوار ری بوذ وسمنان کم از دامغانست وبسطام کم از دامغان وازبسطام میوه بسیار خیزد ❊ قزوین دو شارستانست ودیوار دارد ومسجد آذینه در شارستان بزرگست ودرشهر دو کاریزکوچک هست خوردن را وکشت برآب باران بوذ وبا بی آبی شهری پرنعمت است وثغر دیلمانست وهمواره میان مردم شهر جنگ بوذ ومیوه بسیار دارند انگور وبادام ومویز چندان بوذ که بشهرها برند ومساحت شهر یکمیل در یکمیل بوذ وبرزمین و باغ که درقصبه دارند خراج نبود ❊ ابهر وزنگان دو شهر کوچکند نعمت ودرخت وکشاورزی بسیار دارد ❊ زنگان بزرگتر از ابهرست لیکن مردم زنگان باغفلت باشند ❊ طبرستان ولایتی بزرگست بناهای ایشان از چوب ونی باشد پیوسته باران بوذ ❊ ساری بزرگتر از قزوین است آباذان وپرنعمت واز همه طبرستان ابریشم بسیار خیزد خاصه بآمل وجوخیه از طبرستان بهمه آفاق برند ومردمان طبرستان بیشتر بسیار موی وپیوسته ابرو باشند وسخن بشتاب گویند وبیشتر طعام ایشان نان برنج وماهی بوذ وسیر بسیار خورند واز طبرستان اصناف جامهای ابریشمین وصوف خیزد ودرهمه طبرستان روذی نیست که کشتی درآن کار کنند ودریا نزدیک باشد وبیشتر شهرها نهرها دارند ❊ گرگان شهری بزرگست وباران ونم چنان نباشد که در طبرستان ومردم گرگان مردمانی خوش طبع وبامروت باشند وبیرون شهر محلتی هست که آنرا بکراباذ خوانند ورودی بزرگ در میان است وابریشم وجامهای نیکو خیزد از گرگان وتخم ابریشم گرگانی را در طبرستان ابریشم نخیزد ودرنهایت گرگان آبهای بسیار ونواحی وکشاورزی فراوان هست وچون از عراق گذشتی هیچ شهری جامع‌تر از گرگان نیست ومیوه گرمسیر وسردسیر آنجا یابند وتابستان برف نزدیک بود واز گرگان مردمان معروف خاسته‌اند چون

جولاهه

عمرکی وغیره نقد طبرستان دینار ودرم بوذ ومن سنگ ششصد استراباد بدریا نزدیکست واز آنجا باسکون روند بدریا سوی خزر ودربند ودیلمان ودیگر جا بسیار روذ ودر بهمه نواحی هیچ فرضه بهتر از آبسکون نیست ودرین ناحیت ثغری هست آنرا دهستان خوانند

ذکر مسافات این دیار

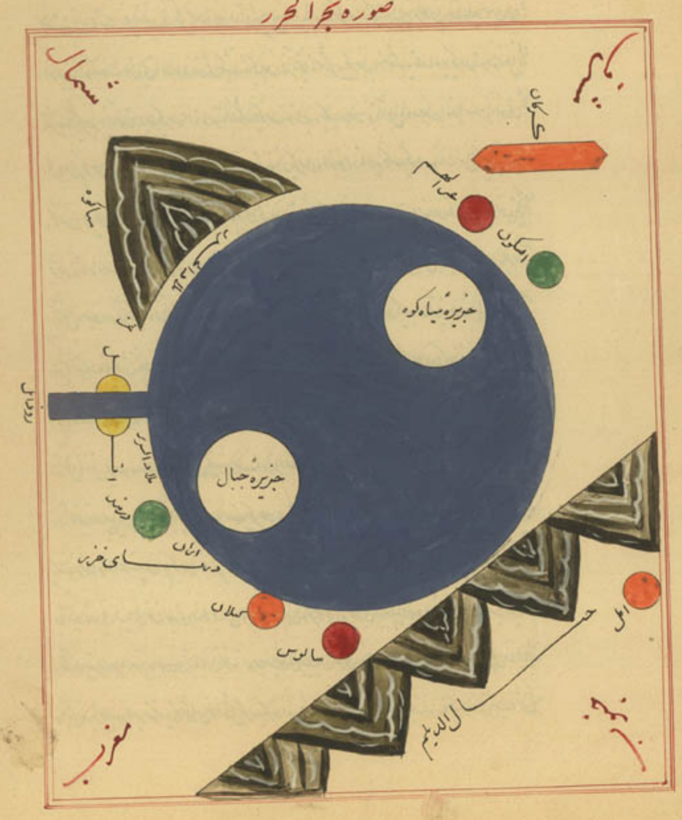
واگر خواهی که از ری بزنگان روذ وبقزوین بروذ راه بربرآباذ کند ❊ از ری تا ساوه از ری بکشابه یکمرحله از آنجا تا شکویه یکمرحله از شکویه تا ساوه یکمرحله ❊ راه آمل از ری تا رودبار یکمرحله از آنجا تا مهر یکمرحله ❊ از مهر تا اسک یکمرحله وتا بلور یک مرحله وتا آمل دو مرحله راه خراسان از ری تا افریدین یکمرحله واز آنجا تا کهنده یکمرحله واز کهنده تا خوار یکمرحله واز خوار تا دیه نمک یکمرحله وتا راس الکلب یکمرحله وتا سمنان یکمرحله وتا علیاباذ یکمرحله وتا جرم جری یکمرحله وتا دامغان یک مرحله واز دامغان تا حداده یکمرحله وتا بدیس یکمرحله وتا مورجان یکمرحله واز مورجان تا مهدر یکمرحله وتا اسدآباذ یکمرحله واسدآباذ از اعمال نشابورست راه طبرستان از آمل تا میله دو فرسنگ از آنجا تا برجله یکمرحله از برجله تا ساری یکمرحله از ساری تا تامله یک مرحله از تامله تا لمراسک یکمرحله واز لمراسک تا میشه یک مرحله وتا استراباذ یکمرحله وتا رباط حفص یکمرحله وتا گرگان یکمرحله واگر از استراباذ برباط وفاره شوند یکمرحله واز آنجا گرگان یک مرحله واگر از آمل بمطر شوند یکمرحله واز آنجا بساری روند یکمرحله راه شالوس از آمل تا ناتل یکمرحله واز ناتل تا شالوس یک مرحله راه خراسان از گرگان تا دینار زاری یکمرحله واز آنجا تا امروطم یکمرحله واز آنجا تا اج یکمرحله واز آنجا تا سیدات یکمرحله ❊ وتا سرایرن یک مرحله راه گرگان تا قومس از گرگان تا جهینه یک مرحله واز آنجا تا بسطام یکمرحله

ذکر مسافات دریای خزر ومواضع که بر اطراف آنست

جانب شرقی دریای خزر بهری از دیلمان وطبرستان وگرگان وبهری از بیابان خوارزم دارد وجانب غربی اران وحدود سریر ودیار خزر وبهری از بیابان غزنه وجانب شمالی بیابان غزی ناحیت سیاکوه وجانب جنوبی بآگیل ودیلمان دارد واین دریا بهیچ دریا پیوسته نیست واگر کسی خواهد که گرد برگرد این دریا بگردذ بهیچ چیز او را باز ندارد مگر روذی آب خوش که

درین دریا میافته و آب این دریا شورست و تاریک و قعر این دریا گل سیاهست بخلاف دریای قلزم و دریای پارس
کی در دریای پارس جای بود کی آب زلال سنگهای سپید بتوان دیدن از روشنی آب و آب این دریا سیاه و تاریک بود

صورة بحر الخزر



و ازین دریا هیچ جوهر نخیزد از نمی مروارید و مرجان و آنچ بدین ماند و جز بازرگانی که از شهر بشهر شوند درین دریا منفعتی نیست
و ماهی بسیار گیرند و درین دریا هیچ جزیره آباذان مسکون نیست چنان کی بدریای پارس و دریای روم بار کردم
لیکن درختستان و بیشه بسیارست از آنکه سیاه کوه جزیره بزرگست و آنجا چشمهای آب و درختان بسیارست و دد و
دام انجا ماوا دارد و جزیره دیگرست بحد گرگان بزرگ با آب و گیاه و از بردع ستوران گشتی انجا برند و رها کنند تا فربه
شوذ و از ابسکون بروند بر جانب دست راست از دریا تا بجزیره هیچ شهر و دیه نیست مگر جون بجاه فرسنگ از ابسکون
بروند جایگاهی هست دهستان خوانند و انجا آب خوش باشد و از نواحی مردم انجا گرد آیند از بهر صید ماهی و گویند کی نزدیک
سیاه کوه قومی ترکان مقام دارند و درین مدتی نزدیک انجا شده اند بحکم خلافی کی ایشان را با غز افتاذ از غز برفتند
و انجا مقام ساختند و اما از جانب دست چپ دریا از برابر ابسکون تا زمین خزر همه آباذانی پیوسته است از
ابسکون بر حدود گرگان و طبرستان و دیلمان بروند انگه در حدود اران شوند و جون از موقان بگذرند دو روزه
راه ولایت شروان شاهست و از انجا کی گذشتند تا بسمندر جهار روزه راهست تمام ؛ و از سمندر تا اتل پانزده روزه
راه و همه بیابانست و در حدود سیاه کوه این دریا را دهانه هست اگر باد گشتی را بدان جانب اندازد هم شکسته باشد
و خزر نام جایی باشد از قصبه کی از اتل خوانند و اتل آن روذست که از روس و بلغار بدریا میایذ و اتل دو نیمه است
یکی بر جانب غربی این روذست و دیگر نیمه بر جانب شرقی این روذ و پادشاه اتل در جانب غربی مقام دارذ و پادشاه
را ملک خوانند و بال خوانند و این نیمه بدرازی یک فرسنگ بوذ و دیوار دارذ و بیشتر خرگاه نشین باشند و درین
ولایت الا اندک مایه عمارت کی از گل ساخته باشند جون بازارها و گرمابها و در نجید دو قرب ده هزار مرد باشند از
مسلمان و سی جایگه مسجد و جماعت دارند و کوشک باذشاه از کنار آب دورست کوشکی ساخته اند از خشت پخته
و جز این کوشک در همه ولایت عمارت از خشت پخته نیست و نگذارند کی کسی دیگر چنان عمارت سازد از خشت پخته

وشهراتل چهار دروازه دارد از آنجمله یکی در سوی رود است و دیگری برابر آن سوی صحرا و باذشاه ایشان جهود است
وچهار هزار مرد حاشیه دارد از مسلمان و خزر و ترسا و بت پرست لیکن خاصگیان او جهودان باشند و چون کسی را
حرمت دارند و تعظیم کنند او را سجده برند و این ملک دوازده هزار مرد لشکر دارد چون یکی بمیرد دیگری را بجای
او قرار کنند و ایشان را اجرا و جامگی نبوذ مگر اندک مایه چیزی که در مدتهای دراز بایشان رسد و هرکس بکار خود مشغول
باشد چون کاری افتد یا کارزاری پیش آید همه گرد شوند و ابواب المال از رصدگاه و باجهای بازرگانان باشد
که فرضه دریا و رود را نگاه دارند و باج آن بستانند و این باذشا را نه مرد قاضی باشند ؛ یکی مسلمان و دیگر جهود
و سه دیگر بت پرست و دیگر کیشها و روز مظالم حاکمان بداوری نشینند و حاجی باشد که هرچه ایشان گذارند
بپادشاه بازگوید و جواب آنچ فرماید بازرساند تا برحکم فرمان او در آن بروند و این شهر هیچ روستا ندارد
لیکن بمقدار بیست فرسنگ مزارع دارند کشت کنند و ارتفاع بکشتی و بگردون بشهر باز آرند و بیشتر طعام ایشان
برنج و ماهی باشد و عسل و موم از ناحیت روس آنجا آرند و نیمه شرقی اتل بیشترین مسلمانان و بازرگانان
و لشکر و حاشیت درین جانب باشند و دیهها خالصه ملک بوذ و زبان خزر مانند زبان ترکست و هیچ قوم
دیگر آن زبان ندانند و رود اتل از حد خرخیز بیرون آید و از آنجا بکیماک رسند و بغز درآید و بسلغار شود و بر حد
برطاس بدریا ریزد و گویند که ازین رود هفتاد واند رود برمی خیزد و نواحی را آب دهد و عمود رود بدریای
خزر افتد و گویند که این رود در آن وقت که همه آبها جمع باشد زیادت از رود جیحون بوذ و از بسیاری که آب
چون بدریا رسد دو روزه راه توانند که در دریا میروذ و بر آب دریا غلبه کند چنان که در میان دریا بزمستان
یخ بندد و از آب دریا پدید باشد و در خزر شهری هست که آنرا سمندر خوانند باغ و بوستان بسیار دارد چنان
که از دربند تا حد سریر همه باغ و بوستان این شهرست گویند چهل هزار باغ دارد بیشتر همه انگور بوذ و درین

[illegible]

شهر مسلمانان بسیارند و مسجدها دارند و بناها از چوب سازند و باذشاه ایشان جهودست و با باذشاه خزر خویشی
دارد و با باذشاه سریر بصلح باشد و از آنجا تا سرحد سریر دو فرسنگ باشد و مردم سریر ترسا باشند و گویند که این
سریر تختی بوذه است از آن ملکی از ملوک پارس تخت زرین چون باذشاهی از خاندان ایشان بشد فرزندی از آن او
آنجا رفت و تخت با خود برد و گویند از فرزند بهرام چوبین باشند و تا این غایت باذشاهی در خاندان ایشانست
و مردمان سریر با مسلمانان بصلح باشند و در ولایت خزر بجز سمندر عمارتی دیگر ندانم برطاس قومی اند نزدیک خزر
بر کناره رود اتل و برطاس نام آن ناحیت است و همچنین خزر و روس و سریر نام مملکت و مردم خزر ترکان تا بند
و ایشان دو گروه اند گروهی سیاه چرده باشند و سیاه موی گویی از نژاد هند و اند و گروهی سپید روی باشند
و با جمال و بنده که از خزر افتد از بت پرستان باشد که ایشان فرزندان خود را بفروشند و اما جهود و ترسا
روا ندارند یک دیگر را بنده گرفتن و فروختن و آنچ بازرگانان از خزر آرند نه از خزر خیزد که از دیگر
جایها بخزر آرند چون موهنه و برده و عسل و شمع و خز و آنچه بدین ماند و مردم خزر را جامه پوشیدنی باشد
از گرگان و طبرستان و ارمینیه و آذربایگان آنجا آرند و پادشاه ایشان را خاقان خزر خوانند و
ملک خزر این باذشا را فرار کنند و بخاقان خزری نشانند و چون خواهند که او را بنشانند او را بیارند
و پاره حریر بر گلوی او بندند تا چنان کرد که نفسش بخواهد گسستن آنگه در آن حال از و بپرسند که این ملک
چند گاه خواهی گوید چندین سال آنگاه رها کنند و خاقان خزر باشد اگر چندان که گفته باشد بگذرد و
نمیرد در آن وقت او را بکشند و باید که این خاقان از خاندان خاقانی باشد و او را هیچ فرمان نبوذ
الا آن که پیش او روند او را سجده کنند و هرکس را بر او راه نباشد مگر ملک را و کسانی که در پایه ملک
داری باشند و ملک پیش او نرود الا وقتی که کاری عظیم پیش آید ؛ و چون پیش او رود سجده کند

و روی در خاک مالد تا آنگاه کی او را فرمان دهد پیش خاقان شوذ و با او سخن گوید و چون کاری بزرگ افتد کی
بآن درمانند خاقان خزر را برون آرند و هر بزرگ کی باشد چون او را دید جنگ نکند و بازگردد و چون خاقان
خزر بمیرد هر کس کی نزدیک گور او بگذرد پیاده شوذ و سجده کند و ناگور او ناپدید نشود بر اسب ننشیند و او را
چنان فرمان بردار باشند کی اگر بزرگی را از ایشان قتل واجب شوذ و ملک نخواهد کی او را بکشد او را بفرماید
کی خویشتن را بکش بخانه باز شود و تن خود را بکشد ❋ و خاقانی در خانه انی باشد معروف و ایشان را
نعمتی بوذ چون نوبت بیک تن رسد از ایشان او را بخاقانی نشانند و اگرچه یک درم ندارد و از ثقه ان
شنوذم کی برنایی در بازار بردکانی چیزی میفروخت و مردمان آن جایگه میگفتند کی چون این خاقان
کی بوذ بگذشت خاقانی بوی میرسد لیکن این برنا مسلمان بوذ و خاقانی جز بجهوذ نه دهند و خاقان را تخت
و قبه زر باشند و هیچکس دیگر را نبوذ و کوشک خاقان از همه بناها بلندتر بوذ و آن ملک از آن خاقان کمتر و
ناحیت برطاس خانها از چوب سازند و دو گروهند یک گروه در آخر ولایت غز باشند نزدیک
بلغار قرب دو هزار مرد در جنها باشند بطاعت بلغار و یک نیمه در برابر ترک و زبان بلغار و خزر هر دو
یکیست و بلغار نام شهریست مسلمانان باشند و مسجد آدینه دارند و سوار شهریست نزدیک بلغار هم مسلمان
و مسجد آدینه دارد و درین هر دو شهر مقدار ده هزار مرد باشد و درازی شب تابستان آنجا چنان
باشد کی مردی بیش از یک فرسنگ نتواند رفت بل کمتر و زمستان روز چندین تابستانی بود و کوتاهی
روس سه گروهند گروهی نزدیک بلغار باشند و پادشاه ایشان شهری باشد که آنرا کوبایه خوانند و
آن بزرگتر از بلغارست و گروهی برتر از ایشان باشند ایشانرا صلابه خوانند و گروهی را اوثانی
خوانند و پادشاه ایشانرا مقام جایگاهی باشد کی آنرا ارثا خوانند و بازرگانان تا آنجا رسند و تا بلغار

بلغار

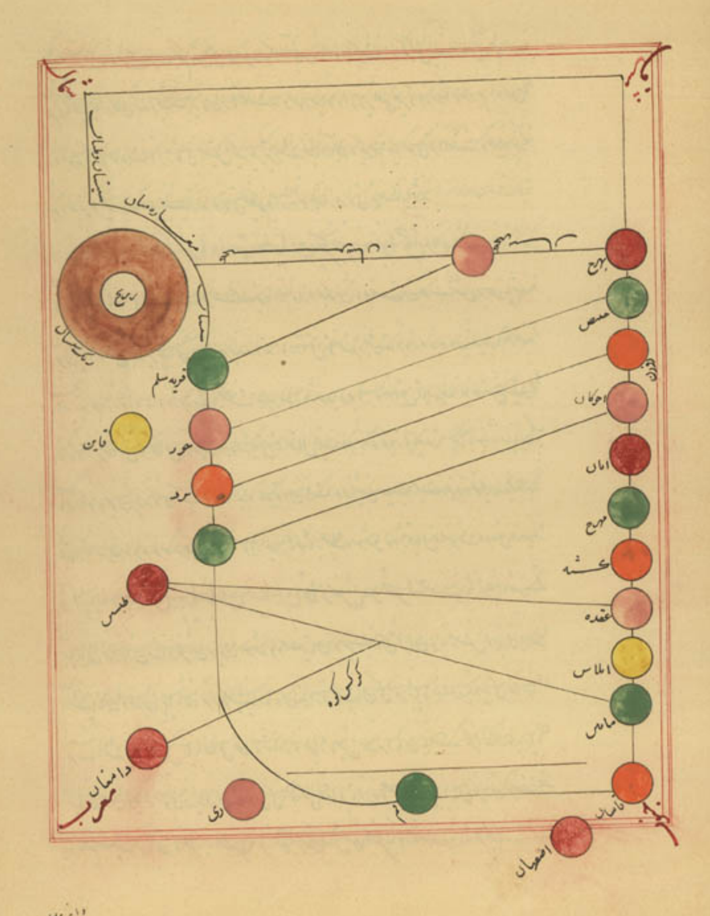
پیش روند و بازرگانی نرود بحکم آن کی هر غریب که آنجا روذ او را بکشند و اگر کسی بازرگانی آنجا روذ
هم در آب بازرگانی کند و بجنگ برون را نگذارند و سمور سیاه و ارزیز قلعی خیزد از ارثا و مردم روس مرده
را بسوزند و عادت دارند کی ریش یکدیگر تراشند چنان کی دیگر جایها موی تراشند و بلغار بزرگ
بروم نزدیکست و خلقی بسیارند و قوتی عظیم دارند و بلغار درونی ترسا باشند

ذکر مسافات میان بحر خزر و نواحی آن

از آبسکون تا نواحی خزر سیصد فرسنگ بوذ ❋ و از آبسکون تا دهستان قرب شش مرحله باشد و
چون باد خوش بوذ بر پهنای دریا بدربند روند و از اتل تا سمندر هشت روزه راه دارند ❋ و از سمندر
تا دربند چهار روزه ❋ و از دربند تا مملکت سریر سه روزه راه بود و از اتل تا سرحد برطاس بیست روزه
راه و از برطاس تا بجنال ده مرحله ❋ و از اتل تا بجنال یک ماهه راه و از اتل تا بلغار براه بیابان یک
ماهه راه و چون بر روی آب روند بدو ماه توان رفت و در نشیب بمدت بیست روز توان رفت و از
بلغار تا سرحد روم ده مرحله دارند و از بلغار تا کوثابه بیست مرحله و از بجنال تا بنجرت درونی ده روز

ذکر راههای بیابان میان فارس و خراسان شرقی

بیابان خراسان حدود مکران و بهری از حدود سیستان و جنوب آن کرمان و پارس و بهری از حدود
سپاهان و درین بیابان مردم بسیار ماوی ندارد چنان کی در بیابانهای بادیه کی خانهای
عرب باشد و همچنین بیابانهای نجد و تهامه و حجاز و این همه مردمان باشند مگر اندک مایه بیابان
میان عمان و یمامه سوی دریا در حدود این کی آنجا کسی مقام ندارد و همچنین بیابان مکران و سند همه
مردم نشینند والله اعلم صورة مفازه خراسان



واین بیابان راجزرا ههامعلوم نتوان کرد ودرین بیابان دزدان ومفسدان فراوان باشند بحکم آنک
کی باطراف اقلیمهای مختلف بپیوسته بهری ازین بیابان درعمل خراسانست وبهری باعمال سیستان بود
وبهری بعمل کرمان وپارس وسپاهان وقم وقاشان وری بازدارد وچون دزدان درحد اقلیمی کاری کنند
باقلیمی دیگرشوند ودرین بیابان دشوارتوان رفت مگر باشتر ❁ واما کاروان ستورجز براهی معروف و
جایی کی آب بود نتوانند گذشت ودزدان راماوی کاهها باشد کی آنرا بدانند ومیعادگاه ایشان بود کی انجا
گرد آیند وکالا وقماشات نهان کنند یکی ازان کرکس کوه خوانند ازکوههای گسسته است وچهارسو بیابان
دارد وگرد برگرد انکوه دو فرسنگ بیش نبوذ ودرمیانه انکوه آبی هست انرا آب بنده خوانند وکوه
برامن این چشمه آب درآمده است وکوهی دشوارست وسیاه کوه کی بکوههای جبل پیوسته ودرین
بیابان جای جای ده باشد ❁ فاما شهری معروف نشنوده ام مگر سنیج شهرکی باشد ازعمل کرمان برراه
سیستان ودرین بیابان برراه سپاهان تانشابور جایگاهی هست آنجا سه بار ده است انرا جرمه خوانند و
برحدود این بیابان شهرهای معروف باشد برحد پارس ماهن ویزد وعقده ❁ واردستان ازسپاهان
وبرحد کرمان خبیص ❁ روزن ❁ برماشیر ❁ وبرحد کوهستان قم وقاشان دره وهمچنین نواحی ری
ونواحی خوار برحد این بیابان نهاده است وسمنان ودامغان ازناحیت قومس ❁ وازشهرهای
خراسان کوهستان وطبس وقاین کی ناحیت این هرد وجای سوی بیابان دارد ❁ وراهها درین بیابان
ازسپاهان تاری وازکرمان تاسیستان ❁ وازپارس وکرمان تاخراسان وراه یزد درحد پارس وراه
سور ❁ وراه نزوزن ❁ وراه خبیص وراهی دیگرهست کی آنرا راه نو خوانند ازکرمان تاخراسان اینست
راههای معروف وازاین پس مسافتهای این راهها یاد کنیم **راه ازری تااصفهان**

ازری تا دزه یکمرحله ودرین مرحله همه اباذانیست الا دو فرسنگ ؛ واز دزه تا دیرکجین یک مرحله وچون
میان بیابان رسد در نیم مرحله کرکس کوه وسیاه کوه برابر باشد ودیرکجین منزل کاهست وچاه آب دارد
لیکن شور باشد وآب باران خورند ودو برکه برون دیر ساخته اند ؛ واز دیر تا کاج بیابانست یکمرحله و
حوضها ساخته اند از بهر آب باران وآب چاه شور بود ؛ واز کاج تا قم یک منزل بیابانست تا دو فرسنگی
قم آنجا دهی هست واین دو فرسنگ هم بیابان بود واز قم تا ده کبران یک مرحله آباذانی ومردمان این ده
کبر باشند وازانجا تا قاشان دو مرحله آباذان برکنار بیابان واز قاشان تا رباط بدره دو مرحله وراه بهری
بیابانست بهری عمارت برکنار بیابان ؛ ورباط بدره حصنی دارد وقرب پنجاه خانه بوذ وکشاورزی دارند
واز بدره تا رباط علی بن رستم یک مرحله کران بیابانست وبحدود بیابان کرکس کوه پیوندد ودرین رباط جاکه
باشند بنوبت کی راه نگاه دارند وحوضی دارند کی از دهی دیگر بآن نزدیک آب روان شود وبحوض آید
وازانجا بداجی یک مرحله دهی بزرگ است وآباذان وازآنجا بسیاهان یکمرحله سبک باشد وچون ازری
بسیاهان روند کرکس کوه بردست چپ ماند وسیاه کوه بردست راست وسیاه کوه هم ماوای دزدان است
واز کرکس کوه تا دیرکجین چهار فرسنگ دارند واز دیر تا سیاه کوه پنج فرسنگ واز سیاه کوه تا کرکس کوه سه
فرسنگ ؛ واز کرکس کوه تا دزه هفت فرسنگ **راه از نایین بخراسان** از نایین
تا مزرعه کی برکنار بیابانست یکمرحله چشمه آب روان دارد وبران کشت کنند ودو یا سه تن درین مزرعه
باشند وازانجا تا جرمه چهار مرحله بهر دو فرسنگ گنبدی وبرکه آب باشد واز جرمه تا بوجان چهار مرحله
بهر سه یا چهار فرسنگ گنبدی وبرکه باشد واز بوجان تا رباط جوران یکمرحله واز رباط تا ابیکهان دهی باشد
یک مرحله سبک وازانجا تا طبس یک مرحله واگر خواهند از بوجان به سکران روند یک مرحله وازانجا تا

به یک مرحله ؛ وازانجا تا بر سیر دو مرحله ؛ وازانجا تا نشابور پنج مرحله وراهها به یکدیگر جدا شود و بر سه فرسنگی
طبس دهی بزرگست مردی هزار درین ده باشند **واما راه شور** شور نام آبی است در بیابان وسر این
راه از ده تیره بر خیزد بر سر بیابان از حد وده کرمان از ان ده بچشمه مغول آیند یکمرحله وباین منزل هیچ عمارت
نیست ازانجا بعمرو بن شرح آیند یک مرحله ودرین مرحله مغاکی هست از گل سرخ عظیم وازانجا بجاه برکنبدی
چند هست وچاه آب وازانجا بحوضی روند کی آب باران در وگرد آید یک مرحله وازانجا تا آب شور یک مرحله
گنبدی چند ساخته اند برین چشمه سور وازانجا بکذی یک مرحله ودرین مرحله بچهار فرسنگی برکه آب بارانست
ودرین بیابان شور چون از خراسان بکرمان شوند سوی دست راست بر دو فرسنگی درختستانی هست کویند
انجا درخت باشند بر صورت مردم **واما راه راون** سر این راه از ده راون خیزد در حد کرمان
ازانجا بدرکوجی یک مرحله ودرین جایگه آبی ضعیف میرود ازانجا تا سورد واره یک مرحله وازانجا تا رباط ویران
یک مرحله واین جایگه از درد خالی نباشد ؛ وتا دیربرقان ازین جا یک مرحله ؛ وازانجا تا حوض ابان
یک مرحله ؛ وازانجا تا رباط بانید یک مرحله خانه بیتی باشد درین رباط واسیای کوچک دارند وآب چشمه دارند
وبران کشاورزی کنند ودرخت خرما دارند وپیش ازآن کی ببانید رسند بر دو فرسنگی چشمه آبیست ودرختان
خرما لیکن آنجا کسی ننشیند ودزدان درآن گنبد کهها وی دارند وخرمای این درختان مردمان بانید برگیرند واز
انجا بچاه سنگ روند وبهر دو فرسنگ گنبدی وحوض آب باشد وآب این چاه سنگ آبی خوشست ؛ واز
چاه سنگ تا جور یکمرحله واز جور تا بت دو مرحله ؛ واز جور تا کری سه مرحله **واما راه خبیص**
خبیص شهریست برکنار این بیابان وآب روان دارد ودرخت خرما ازانجا به ومارق یک مرحله ودرین
منزل چندان کی چشم کار کند ویرانهاست وهیچ آب ندارد وازآنجا یک مرحله تا شوررود وادی

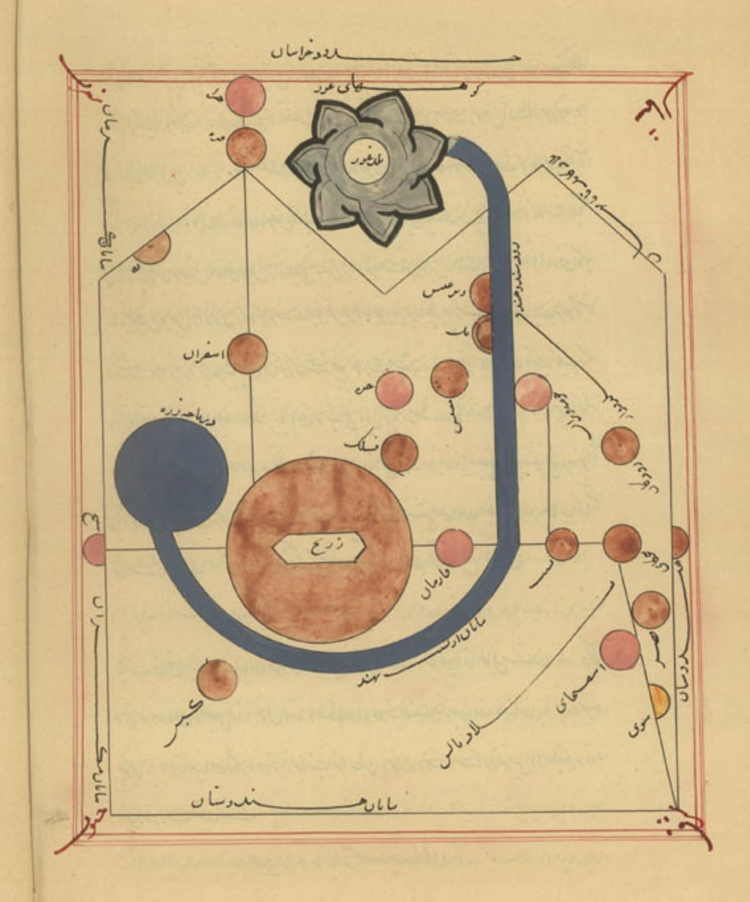
فراخست از باران بران زمینها شوره آب افتد وسیلها درین وادی روذ ⁂ وازانجا تا ناوسک کوهی کوچک
است یک مرحله وازانجا تا بمه یک مرحله ⁂ وازانجا تا حوض باران آب یکمرحله ⁂ وازانجا تا رباط دو مرحله
ودرین رباط چشمهٔ آب روانست وتنی دو درین رباط باشند وکشاورزی کنند ⁂ وازانجا تا کوکون یک مرحله
دهی آباذانست از حد کوهستان وازکوکون تا خوست دو مرحله ودرین راه خبیص وازرباط چشمهٔ آب روان
بردارند ودو فرسنگ سوی خراسان بروند مقدار چهار فرسنگ سنگهای سیاه خرد باشند وازبارسک تا
کورخارجی سنگهای خرداست بهری سپید چون کافور وبهری سبز چون آبگینه **راه ازیزد بخراسان**
ازیزد تا حره یک مرحله ودرین منزل چشمه هست وحوض آب باران هست لیکن مردم نباشند ⁂ وازحره
تا خوانه یک مرحله بیابانست لیکن درخوانه مردی دویست باشند وچهارپا وکشاورزی دارند ⁂ وازخوانه تا
تل سیاه سپید یک مرحله بیابان باشد ودرین منزل مردم نبوذد وحوض باران آب دارد وازتل سیاه سپید
تا ساعید یک مرحله وساعید دهی است قرب چهارصد خانه وچشمهٔ آب دارد وازساعید تا نشتباذام
تا رباط محمد یک مرحله بیابانست ودرین رباط مردی سی باشند وچشمهای آب وکشاورزی دارند ⁂ وا
رباط محمد تا ریک یکمرحله ودرین منزل حوضی آب هست وکاروان سرائی لیکن مردم هست ودیکه کی است
مقدار دو فرسنگ ⁂ وازدیک تا ملهب یک مرحله بیابان ورباط کوران ازکچ وسنگ ساخته اند وسی
سه چهارانجا مقیم اندکی نگاه دارند وانجا چشمهٔ آبست وازرباط کوران تا رباط کره یک مرحله ودرزاد آخرت
چاه آب وکاروان سرائی هست لیکن مردم نباشد ⁂ وازراد آخرت تا پستاداران یک مرحله مردی
سیصد درین دیه باشند آب کاریز دارند وکشاورزی کنند وازپستاداران تا بذبرک مرحله دهی آباذانست
ودرین دیه مردی پانصد باشند وکشاورزی وآب روان دارند وازبرتا زاد دو یه یک مرحله بیابان ودرین

منزل کاروانسرائی وچاه آب هست لیکن مردم نی ⁂ وازانجا تا رباط ریکی یک مرحله ودرین رباط سه چهار تن
باشند وآب روان دارند ⁂ وازریکی تا اشکست یکمرحله واشکست منزلی است وحوض آب باران دارد و
کاروان سرای بی مردم ⁂ وازاشکست تا بر سیر یک مرحله ⁂ وبرسیر ازحد ودست باشد کی نواحی نشابور است
ودرین راه بر هردو فرسنگ خان وحوض آب ساخته اند وراه این بیابان بر پی یک نهاده است چنان
کی راه سپاهان وپس راه ری وپس راه باین وپس راه خراسان وپس راه شور وپس راه زوزن وپس
راه خبیص وپس راه نوکی راه کرمانست **ذکر راه نو** ازبرماشیر بارستان روند یک مرحله دهیست
ودرخت خرما دارد بر سر بیابان ازآن گذشته هیچ عمارت نیست ⁂ وازانجا بچشمه آب یک مرحله
وازسرآب تا دیه سلم چهار مرحله بیابان گویند کی این دیه ازشمار کرمانست ⁂ وازانجا تا بهری
ده روزه راه واگر خواهند ازبرماشیر بسنیج روند پنج مرحله ⁂ وازسنیج بدیه سلم پنج روزه راه
واما راه سیستان ازبرماشیر بسنیج روند پنج بروزه ⁂ وازسنیج بسیستان هفت مرحله چنان کی درصورت
نگاشته آمذست

ذکر سیستان وتوابع آن

جانب شرقی سیستان بیابان مکران است وزمین سند وبهری ازاعمال مولتان ⁂ وجانب
غربی خراسان وبعضی ازاعمال هندوستان وجانب شمالی زمین هندوستان ⁂ وجانب
جنوبی بیابان سیستان وکرمان وازجانب خراسان وغوره وهندوستان تقویسی درسیکرد و
این صورت سیستانست

صورة دیار سیستان



شهرهای سیستان ؞ زرنج ؞ کرونه ؞ طاق ؞ وغزنین ؞ دخواس ؞ فره ؞ جره ؞ بست
رودان ؞ سوذان ؞ طالقان ؞ بیمیر ؞ درغش ؞ تل ؞ سلنک ؞ قنجرای ؞ کهل ؞ کرنه
قص ؞ سبوی ؞ اسفنجای ؞ جامان ؞ وهیچ شهر بزرگتر از زرنج نیست شارستان وربض دارد وگرد
برگرد شارستان دیوارست وخندق وربض همچنین دیوار دارد ؞ وآب خندق هم از خندق خیزد و
دیگر آبها باآن جمله شوذ وپنج دروازه دارذ یکی دراهنین ودیگر دروازه کهن وازین هردو دروازه راه پارس
برخیزد ؞ وسیم در کرکویه بر راه خراسان ؞ وچهارم در نیک سوی بست برون شود ؞ وپنجم دروازه
طعام بروستاها برون شود واین در از همه آباذان ترست ؞ وهمه دروازها درهای آهنین دارذ وبر ربض
سیزده دروازه است یکی دروازه میناکی سوی پارس روذ ودیگر دروازه کرکان وسه دیگر دروازه شیرک و
چهارم درساراو وپنجم دروازه شعیب ششم درنوبک ؞ هفتم درکارهشتم در نیک ؞ نهم در کرکویه دهم در ایسپ
یازدهم در غنجره دوازدهم دروازه رستان ؞ سیزدهم در زنکیان وبناهای ایشان همه از گل بوذ بحکم آنکی
چوب را خوره افتد ومسجد آذینه در شارستان است چون از دروازه پارس در شوند نزدیک ربض وسرای
امارت در ربض است میان دروازه طعام ودروازه پارس وزندان در شهر بوذ بر ربض بازآورده ومیان
دروازه پارس ودروازه طعام کوشکی هست از آن یعقوب لیث وکوشکی از آن عمرو لیث وکوشک یعقوب
لیث سرای امارتست ودر شارستان میان درکرکی ودروازه بر نیک بنای عظیم هست کی خزانه عمرو لیث بوذه
است وبازارها شارستان گرد برگرد مسجد آذینه است وبغایت انبوه وآباذان ؞ وبازارهای ربض
هم آباذانست یکی از آن بازارها یعقوب لیث بنا فرموذست وبر مسجد آذینه وقف کرده وبر بیمارستان وبر
مکه واز آن بازار هر روز هزار درم غله برخیزد ودر شارستان روذهای آب روانست یکی از دروازه کهن

درآید و دیگر از دروازهٔ نو و سه دیگر از باب الطعام و این سه آب چون بهم آید یک آسیا گرد باشد و نزدیک
مسجد دو حوض آبست بزرگ آب گرم در آن هر دو بیاید و از آنجا بسراهای مردمان میرود و بیشتر جایهای شارستان
و ربض آب روان و بوستان دارد و در ربض شهر رودهاست که جویهای شارستان از آن برمیخیزد و بازار آن
دروازه پارس تا در میا پیوسته است مقدار نیم فرسنگ و زمین این جایگه شوره است و ریگ و شهری گرم سیرست
و درخت خرما دارد و هیچ کوه ندارد و زمستان آنجا برف نبارد و پیوسته باد سخت وزد و آسیا بر باد ساخته
باشند و تودهای ریگ را هر یک چند باد بردارد و از جای بجای گرداند و اگر ایشان در نقل ریگ حیلها
نسازند هم آن بودی که شهر بینبارد و چون ریگ نزدیک شهر گرد آید مردم جمع شوند و گرد برگرد ریگ دیواری
سازند از چوب و خاشاک بلندتر از ریگ و درین این دیوار جایها بازگذارند که باد درآید و ریگ را برپیدازد
و بسر دیوار برون میبرد چندانکه چشم کار کند و جایی اندازد که ایشان را از آن زیان نبود ٭ و میان کرمان
و سیستان بناهای عظیم ماندست گویند که شهر در قدیم آن بودست و آنرا رام شهرستان خواندندی و
گویند که رود سیستان برین شارستان میرفت مگر بندی که بهیرمند بجایگاهی که آنرا سوکن خوانند گسسته شد
و از این شهر آب بیفتاد و مردم رام شهرستان از آنجا برخاستند و زرنج بنا کردند

ذکر رودهای این دیار

بزرگترین آبی در سیستان رود هیرمند خوانند از غور بیرون آید تا شهر بست رسد و از آنجا بسیستان رود
بدریای زره و این دریای کوچک است چون آب زیادت شود بزرگ شود و چون آب کم شود نقصان گیرد
درازای این دریا مقدار سی فرسنگ باشد از ناحیت کویر براه کوهستان بر بول کرمان براه پارس و
پهنای این دریا مقدار یک مرحله باشد و آب دریا آبی خوش بود و ازین دریا ماهی بسیار خیزد و پیرامن دریا
روستای بسیارست مگر از سوی بیابان که آنجا عمارت نبود و رود هیرمند رودی بزرگ است و تا

بیک نهری سیستان رسد و دیگر بخشها ازو برخیزد اول رودی که ازو برخیزد در میان روستاها افتد تا آنجا که
حنک رسد و رودی دیگر برخیزد آنرا تیسرود گویند و رودی دیگر که آنرا سیاه رود گویند و در وقت آب
خیزد درین رود گشته از بست بستیان رود و رودهای سیستان همه ازین سیاه رود برخیزد و رودی دیگر
رود شعبه خوانند سی پاره ده را آب دهد و رودی دیگر آنرا رود میلا گویند ناحیتی بسیار از آن آب بردارد
و باقی که بماند در رود برک بدریای زره رسد و آنجا که بندی بسته اند و براه بست برین آب جسری ساخته
چنانکه جسرهای عراق باشد از کشتیها ٭ و رودها که بدریای زره افتد یکی رود خاش از وادی فره ٭ و
رودی که از غور بیرون آید و نواحی آب بردارد و باقی بدریا ریزد و سیستان ولایتی پرنعمت است و خرما
بسیار دارد و مردمان سیستان بیشتر مردمانی توانگر بوند و ازیابانی که میان سیستان و مکرانست غله بسیار خیزد
و از انگژد چنانکه هیچ طعام ایشان بی انگژد نبود ٭ و پنجوان بزرگتر از قصرست لیکن والی بقصر مقام دارد ٭
و پنج نام اقلیمست و این نواحی را کشاورزی و غله بسیار بود ٭ و داور اقلیمی پرنعمت و ثغر غورست ٭
و بغنین ٭ و خلج ٭ و بسلیک ٭ و خاش درین ناحیت است و داور ناحیتی است و قصبه این ناحیت
تل و ذغرس بر کنار هیرمند ٭ و تغنی ٭ و خلج ٭ و کابل و غور سردسیرست ٭ و خلج قومی ترکان بودند در قدیم
باین زمین افتادند میان هند و سیستان و نواحی سیستان آرام گرفتند مردمانی باشند بر شکل ترکان و زی
و جامه ترکان دارند و همه زبان ترکی گویند ٭ بست شهریست که در همه اعمال سیستان گذشته از زرنج شهری بزرگ
تر از آن نیست و مردمان اهل مروت باشند و زی عراقیان دارند شهری پرنعمت و میوه و خرمای بسیار و از
آنجا بازرگانی به هند و سیستان روند و غزنین شهری کوچک است بر یک مرحله از سیستان بر دو فرسنگی سر
و صفاریان که پارس و خراسان و سیستان و کرمان بغلبه بگرفتند ازینجا خاستند چهار برادر بودند یعقوب

وعمرو ؛ وطاهر وعلی فرزندان لیث ؛ وطاهر بر در بست کشته شد ؛ ویعقوب بجد ودنش او بور فرمان
یافت چون از بغداد بازگشت وگورش بشاپور هست ؛ وعلی ش رافع شد بگرکان نزدیک هارون و مدتی آنجا بود
پس بدهستان فرمان یافت ویعقوب برادر مهتر بود و غلام رویگری بود وعمرو مکاری بود و گویند که برادر کار
بناورزست ؛ وعلی از همه برادران کهتر بود ؛ وسبب خروج ایشان آن بود که خالی داشتند او را کثیر بن رقیق
گفتندی وقومی از متقدمان خوارج بر او گرد آمده بودند در قلعه که از آن قبیل گویند پس این برادران از آنجا
بجستند و بزمین بست او فتادند و درین ناحیت مردی بود و بر او قومی گرد آمده بودند و با خارجیان بحسبت
جنگ میکردند و نام آن مرد درهم بن نصر بود و هر چهار برادر پیش درهم بن نصر شدند و از آنجا این سپهسالار
درهم برخاست و قصد سیستان کردند و در سیستان والی ابرهیم بن الحسین بود از قبل طاهریان و پس قوی حال شدند بیت
ودرهم بن نصر بر در شهر فرود آمد و مردمان را گفت که من بجنگ خوارج آمده ام و مردم شهر را استمالت کرد
و عامه مردم هواخواهی کردند و درهم بن نصر را در شهر بردند و ابراهیم والی از شهر بناحیت برون شد و ایشان
شهر فرو گرفتند و با خوارج کارزار آغاز کردند و سپه سالار خوارج عماره بن یاسر بجنگ بیرون آمد ویعقوب
لیث پیش او رفت و کارزار کردند و عماره کشته شد و از آن پس چون کاری سخت پیش آمدی بیعقوب استعانت
کردندی و کار او بالا گرفت و لشکر درهم بن نصر روی بوی نهادند و سپه سالاری بوی دادند و درهم بن
نصر در جمله او بودی و درهم را نیکو داشتی چون مدتی بر آمد درهم از او دستوری خواست که بحج رود او را
دستوری داد و چون ببغداد رسید مدتی آنجا مقام کرد و از آن پس برسالت خلیفه نزدیک یعقوب بیث
رفت یعقوب بفرمود تا او را بکشتند و کار یعقوب لیث بانجا رسید که پارس و کرمان و خوزستان و خراسان
و بهری از عراق بگرفت ؛ طاق شهرکی کوچک است نزدیک بست و روستایی دارد و بهر سیستان نعمت

وانگور از آنجا برند ؛ حراس آب ؛ روان دارد ؛ قره شهری بزرگ و شصت پاره دیه و روستا دارد و کشاورزی
ونخیل و میوه فراوان بود قره شهری کوچک است بر دست راست راه خراسان و از بست تا آنجا
دو مرحله دارند داور ؛ وطالقان بر دو منزلی بست دو شهرست پر نعمت و باکشاورزی و میوه بسیار و شهر
مردم جولاهه باشند ؛ رودان شهری کوچک نزدیک فیروز مید آب روان و کشاورزی دارد

ذکر مسافات سیستان از سیستان تا هراه نخستین مرحله کرکویه خوانند بر سه فرسنگی
و از کرکویه تا سر چهار فرسنگ و نفتی از آب هیرمند برین راه بیاید و پول دارد ؛ و از سر
تا هیریک مرحله ؛ و از آنجا تا پول رود فره یک مرحله ؛ و از پول تا فره یک مرحله ؛ و از
فره تا دره یک مرحله ؛ و از دره تا کوسان یک مرحله آنجا سرحد سیستانست ؛ و از کوسان تا خا
سان سرحد اسفزان یک مرحله و از اسفزان تا کاریزسری یک مرحله ؛ و از کاریزسری تا سیاه کوه
یک مرحله **راه از سیستان** نخست مرحله رابوق خوانند از رابوق تا سر در
یک مرحله ؛ و تا دیه جروری یک مرحله ؛ رود نیک درین مرحله پیش آید بولی از خشت پخته بر آن
بسته اند ؛ و از پول جروری تا رباط دیک یک منزل ؛ و از آنجا تا رباط از سور یکمنزل و دیگر منزل رباط کرودین
و دیگر رباط همیان ؛ و دیگر رباط عبد الله ؛ و از رباط عبد الله تا شهر بیت یکمنزل ؛ و از رباط دیک تا یک فرسنگی
بست همه بیابان است **راه از سیستان بغزنه** از بست تا رباط فیروزقند یکمنزل ؛ و تا
رباط موسی یکمنزل ؛ و تا رباط کرک منزل ؛ و از آنجا تا شهر رخج یکمنزل و تا دکرآباد یکمنزل ؛ و از آنجا بجر
سانه ورباط شراب ؛ ورباط اوقی ؛ ورباط جنگل آباد دیه جوم منزل جابیست دیه جومه خابار سرحد غزنی
دیه خاجی ؛ رباط هزادهی بزرگ است از آنجا بغزنی جمله شانزده مرحله **راه از سیستان بلبک**

براه بیابان از رج برباط سنگین روند یک منزل انگه برباط جنبکی ؛ انگه برباط بر انگه سبحان جمله چهار مرحله

راه از سیستان بکرمان و فارس نخستین منزل خاوران ؛ دوم رباط دارک تا برین وازانجا تا کاوجنک انگه رباط ماهی انگه رباط قاضی انگه رباط کرامجان انگه بسنج جمله هشت مرحله واین سنج شهرست از نواحی کرمان برسرحد سیستان عمرو لیث بنا کردست وانجا که راقنطره کرمان خوانند وآنجا هیچ بول نیست لیکن چنین کویند و همه مسافتهای سیستان برین جملست ؛ از فره تا درهن سه مرحله وازهن تا فره یکمنزل وازکرنا سیستان سی فرسنک وطاق بر راه گیرست برنج فرسنکی وخواس بریک فرسنکی راه بست نهاده است ومیان خواس وفرهن یکمنزل بوذ ؛ وازبست تا سردان دو مرحله دارند براه دوار انگاه ازروذ همرند بکذرند بیک منزلی سردان ویکمنزل بروند تا درغس برکنار همرند وازغل تا بیمر یک روزه راهست ومیان بنجرای وکهک یکفرسنک بوذ وازبنجرای تا سنیجای سه منزل وازسنیجای تا برین دو مرحله وبهدام

واما خراسان خراسان نام اقلیمست وشرقی خراسان نواحی سیستان ودیار هند وسان باشد بحکم آنکی ما جُمَر ودیار خلج وحدود کابل همه ازشمار هند وستان نهادیم وغربی خراسان بیابان غزنی ونواحی کرکان وشمالی خراسان ما وراء النهر وبهری ازترکستان وکوهستان وجنوبی خراسان بیابان بارس وقومس وهش ازین کفته آمدست کی قومس را باد یلمان اضافت کردیم وهمچنین کرکان وطبرستان وری وجبال را درشهرها وراء النهر نهادیم وخوارزم راهم ازما وراء النهر یاد کردیم زیرا چه شهر خوارزم برآن جانب جیحون نهاده است وسوی بخارا نزدیک ترست ازان کی سوی شهرهای خراسان وخراسان جائی هست میان بیابان بارس ومیان هراه ؛ وغور وغزنین وجای دیکر در حد غربی ازحد قومس تا نواحی فواره این هردو جانب ازخراسان جدا کردند تا تربیع خراسان درست اید وقومس دیکردارد ازحدود کرکان تا دریای خزرناحدود خوارزم واین قومس همه عمارتست وما صورت خراسان وشهرها وراهها وبیابانها وکوهها همه نکاشتیم تا چون درشکل صورت نکرند چنان نماید کی خراسان درپیش نهاده است والله تعالی ولی التوفیق وهو حسبنا ونعم الوکیل

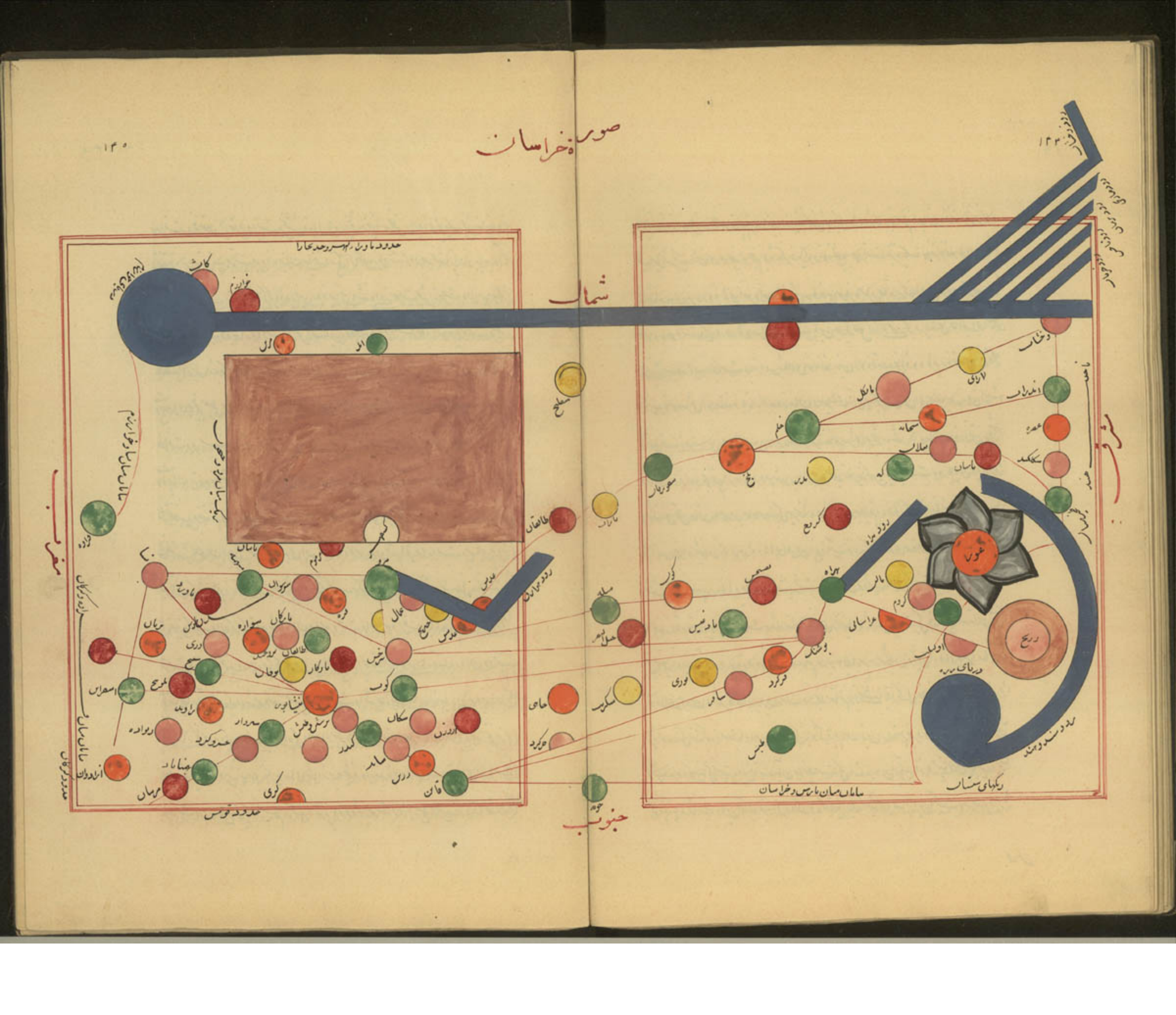
وشهرهای خراسان کی بر عمال جمع کنند وآنرا نام برند وبازکویند چهار شهرست ؛ نشابور ؛ ومرو ؛ وهرا وبلخ ؛ ودیکر کورها هست جون قوهستان وطوس ونسا وباورد وسرخس واسفراین وبوشنک وبادغیس وکنج رستاق ومروذ وکوزکانان وغرج وسان وبامیان وتخارستان وزم وامل وکفتیم کی خوارزم را درما وراء النهر یاذ خواهیم کرد ؛ وشهر نشابور را نواحی هست آنرا از نشابور جدا نکردیم بسبب آنک درشمار اعمال نشابور باشد وتخارستان را ازبلخ جدا کردیم چنان کی در دیوانها انرا ذکری هست کویند بلخ وتخارستان ودرتالیف وتعریف نواحی بس فایده نیست مکر آنک موضع هریک درصورت معلوم کردد نشابور را ابرشهر خوانند در هاموئی نهاده است وبناهای آن ازکل باشد ومساحت شهر فرسنکی درفرسنکی بوذ ودو شارستان دارد وقهندز وربض وقهندز وشارستان آباذانست ومسجد آذینه در ربض شهرست وآن جایکه را لشکرکه خوانند وسرای امارت در جایکاهی کی انرا میدان حسین خوانند وزندان هم درین نزدیک ومیان مسجد آذینه وسرای امارت وزندان نقدار چهار یک فرسنکی بوذ وسرای امارت عمرو لیث فرموذه است وشارستان را چهار دروازه است یکی را در بول کویند ؛ ودوم دروازه کوی معقل ؛ وسوم در قهندز وچهارم دروازه بول تکین وقهندز ازشارستان برونست ؛ وربض کرد برکرد شارستان قهندزاست وربض را دروازهاست دروازه کی سوی مرو وبلخ وماوراء النهر روند انرا دروازه جنک خوانند ؛ ودروازه کی براه عراق وکرکان روند انرا دروازه عتاب کویند ؛ ودروازه کی براه بارس وقهستان روند دروازه سرس خوانند وبازارها در ربض باشد وجمله بازارهاش دو بازارست یکی را چهار سوی بزرک خوانند سوی شرق بازارها دارد تا کورستان معمر و بردست راست همچنین بکشد تا کورستان حسین وبردست چپ هم برین جمله تا سر بول وچهارسوی کوچک نزدیک میدان حسینست انجا کی سرای میرست وآبهای نشابور در زمین روذ چون ازشهر بکذرد بصحرا افتد

و کاریز هست که در شهر پیدا گردد و در سراها و بوستانها بر رود و رودی بزرگ هست که شهر و روستا را آب
دهد و وادی سغا خوانند ۞ و در خراسان هیچ شهری بزرگتر از نشابور نیست و هوای نشابور از دیگر هواهای
خراسان بهترست و جامهای ابریشم و کرباسهای باریک خیزد چنان که در آفاق از آنجا برند و حدود نشابور
فراخست و نواحی بسیار چون بوژگان و مالن و ساویل و بژگان و زوزن و کندر و جان و اون و ارادوا
و خسروگرد و بهنا باذ و مزینان و ساروان و رمواده و مهرجان و اسفراین و رمین و کرکان و اگر طوس
در شمار نشابور گیریم شهرهای طوس امینست ۞ رایکان ۞ طاران ۞ برود نوقان که مشهد علی بن موسی
الرضا رضوان الله علیها و گور هارون الرشید لعنة الله علیه آنجاست بچهار فرسنگی شهر و در کوههای
نشابور و طوس کان پیروزه باشد و سرای امارت بخراسان در مرو بوذی و در بلخ بوذی تا در کار طاهریان
که آنجا مقام ساختند بسبب مقام ایشان دار الملک شد و دبیران و ادیبان معروف خاستند و
علماء بکور از نشابور چندان خاسته اند که شرح توان داد ۞ شهر مرو را مرو شاهجان خوانند
شهری قدیمست گویند که قهندز را طهمورث بنا کرد و شهرستانرا ذو القرنین درنامونی نهاده است که
در آن حدود هیچ کوه نبینند و زمین مرو شوره ناکست و ریگ بوم و سه مسجد آدینه دارد معروف یکی را در
اول اسلام بنا نهادند در شارستان چون مسلمانی قوت گرفت دیگر بنا کردند که آنرا امروز مسجد آدینه
کهن خوانند بر در شهر صاحب حدیثان آنجا نماز کنند و آنرا مسجد ماجان گویند و از آن پس مسجد آدینه
ماجان بنا نهادند و گویند که مسجد و سرای امارت و بازار ماجان همه ابو مسلم بنا نهادست و قبهٔ ابو
مسلم هنوز برجایست و آنرا چهار درست هر دری بایوانی باز دارد و پیش هر ایوانی چهار سوی است
و قهندز بزرگی چند شارستان باشد لیکن خرابست و قهندز آب کاریز دارد و بوذ که بر آن آب

بالیز

پالیز سازند و بازارها در قدیم بر در مسجد آدینه کهن بوذی در روزگار بو مسلم بماجان افتاد و نمازگاه
عید بمحلهٔ سر میدان در مربعه بوجهم بوذ و گرد بر گرد نمازگاه عمارتست نزدیک بمرزقه و ماجان فاما
بر چهار سوی مرو رودهای معروف اند یکی روذ هرمزفره حسن طاهر بر کنار این روذ عمارتهای بسیار
فرموده و خواست که بازارها و سرای امارت باین جایگه نقل کند و محلتی که سراهای خواجه ابو الفضل
محمد بن عبید الله آنجاست و آنرا سرشاهانی خوانند ازین روذ آب خورد و دوم روذ ماجان و مسجد
آدینه نو و سرای امارت و بازارگاه و زندان و سراهای آل بونجم مولی آل ابی معیط همه برین آبست
و آن قبه که سواد بنی العباس در و رنگ کردند در سرای بونجم باشد ۞ و سوم روذ رزیق بر در شهر
و ازین روذ آبها بحوضها برند که مردم شهر بردارند و مسجد آدینه کهن برین است و در پایان این روذ
کوشکهای آل خالد و احمد بن حماد است که میر بخارا بوذ ۞ و چهارم روذی که آنرا با سعید خراسانی باز
خوانند و محله در شنجان ۞ و حدود ماجان ازین روذ آب خورند عمارتهای مرو برین روذهاست و دیوار
شهر گرد بر گرد این روذها و عمارتها در کشیدندست و دیواری بوذست گرد بر گرد شهر و روستا که آنرا ای وا نند
و هنوز آثار آن دیوار پدیدست و شارستان درونی را چهار دروازه است یکی در شارستان است
که مسجد آدینه باز دارد و دوم در شنجان و سوم در بر و چهارم در سکان و این دروازه خراسانست
و سرای مامون و لشکرگاه او برین درست و آنجا مقام داشتی تا آنگه که خلافت بوی رسید و رود
مرو رودی بزرگ است و این روذها که یاد کردیم همه ازین روذ بر خیزد و آنرا مرغاب خوانند یعنی
آب مرو و گویند که نسبت این آب بآن جایگاهست که از و برون میآید از غرجستان آنجایگه را مرغ
گویند یا مرغاب و این آب مروالرود بگذرد و کشاورزی ایشان همه برین آبست و سرحد مروالرود

مروالرود


صورة خراسان
شمال
جنوب
حدود ماوراء النهر وحد بخارا
كاث
خوارزم
ابن جهان
مغرب
مشرق
غزنه
ريكهاى سجستان
ما بين مفازه فارس وخراسان

جوانست و فریقین از خد مرواست و نخش آبها از دیه رزیق برخیزد هر محلتی را رودی کوچک بخش نهاده اند
و تخته فرو برده تا آب بنوبت بیروذ و چنان ساخته اند کی اگر آب زیادت گردد همه بخشها زیادتی بیابد و اگر
نقصان گیرد بنوبت از همه بخشها کم گردذ و بر این روذ میرآبی باشد و او را حرمت بیش از حرمت والی بود
و شنوده ام کی قرب ده هزار مرد انست کی عمل آب این روذ دارند و مرو لشکرگاه اسلام بوذست و مسلمانان
را ملک پارس از مرو مستقیم شد چون یزدگرد را بمرو در آسیائی بکشتند و دولت بنی العباس هم از مرو خاست
و در سرای بونجم معطی جامه سیاه رنگ کردند کی سوده بوشیدند یعنی سیه پوشان و مامون در مرو بوذ کی
خلافت بوی رسید و بر برادر خویش محمد بن هارون ظفر یافت و بزرگان دیوان خلافت سپه سالاران
و دبیران از مرو خاستند و علما و فقها و ادبای معروف و در همه روزگار گذشته مردم مرو را بر مردم همه ایران
شهر تفضیل و تقدم بوذی چنانک برزویه طبیب بر همه اطبای عجم متقدم بوذست ؛ و باربد کی نوا ها ورود ها
ساخته همگنان درین صنعت هنوز بوی اقتدا میکنند و خوش ترین شهرهای خراسانست و میوهای مرو بر از
میوهای دیگر شهرها بوذ تا آن حد کی خربزه انجا خشک کنند و کشته خربزه بافاق برند و هیچ جائی دیگر شنوده ام
کی خربزه کشته توان کردن کی تباه شوذ و نان مرو معروفست و اندام و ترتیب بناها و بازار و پاکیزگی مردم و
ترتیب بازارهای شهر و ران چنانکی هر حرفتی بازاری جداگانه دارند و سراها و آبها روان و درختان و
بوستانها بر آن نسق که در شهر مروست هیچ جائی نیست و اشتر غاز همه جهان از بیابان مرو خیزد و ابریشم
و قز بسیار کی در مرو گیرند ؛ و شنوده ام کی اصل ابریشم در روزگار از مرو بطبرستان افتاد و هنوز تخم از مرو
بطبرستان برند و جنبه مروی و کرباسهای نیکو از مرو خیزد و در شهر مرو دو منبرست و در نواحی منبرهاست قدیم
و حدیث درین جایها کی یاد کنیم ؛ کشمیهن ؛ هرمز فره جوه ؛ سوسقان ؛ نسیج ؛ جیرنج ؛ دندانقان فرنقان

ماسان درین همه جایها منبرست ؛ هرا نام شهرست و اعمال و نواحی آن انیست ؛ مالف ؛ حسان
استرسان اوبه ؛ مارآباد ؛ داشان ؛ کروخ جب ؛ ماسران ؛ ادرسکر ؛ کواران کوسف
خراسان ؛ داشران ؛ نام ناحیتی است ؛ و شهر هری حصاری و خندقی دارد ؛ و درین خندق آبست
و این حصار در میان شهرست و شهر دیواری عظیم دارد و قهندز و مسجد آذینه در شهرست و سرای امارت در
خراسان آباذست و از انجا تا شهر سه فرسنگ باشد بر راه بوشنگ و این خراسان آباذ انست کی لشکرگاه
بوذی در اول و مساحت شهر مقدار نیم فرسنگ باشد و شارستان را چهار دروازه است دروازه که راه بلخ است
و یکی دروازه نشابورست انرا زیادی خوانند و یکی دروازه غور کی انرا درخشک گویند و دروازه های
از چوبست مگر دروازه بلخ کی آهنین است و در میان شهر و ربض آبهای روانست و حصار را چهار درست
بهر دری سوی دروازه و هم بنام آن دروازه باز خوانند و گرد برگرد حصن دیوارست و بنهای دیواری
کام بود و مسجد آذینه در میان شهرست و در همه خراسان و ماوراء النهر هیچ جائی مسجدی آباذانتر
و انبوه تر از مسجد هری نیست الا که مسجد بلخ آنگاه مسجد سیستان درین همیشه زحمت بوذ و پیوسته فقها و علما نشینند
چنانکی در شام و در ثغور عادتست ؛ و هری بارکده پارس و خراسان است و فرضه خراسان و پارس و
سیستانست و کوه بر دو فرسنگی شهرست بر راه بلخ و درین کوه گیاه و هیزم و هیچ چیز نبوذ سنگ آسیا را
شاید و بر این کوه جایگاهیست آباذان انرا سرشکه خوانند کنیسه ترسانست و میان شهر و انکوه هیچ آب
و باغ و بوستانی نیست مگر روذ شهر و پول ندارد و دیگر دروازه ها همه با آب و باغ و بوستانست آباذترین
دروازه ها در پیروزآباذ نست و آب ایشان از نزدیک رباط کروان برخیزد چون از غور بیرون آید و
نزدیک هری رسد روذ های دیگر از و جدا شوذ کی از آن روذها روذ برغوی خوانند نواحی سبند

انک را آب دهد و رود بارست کی روستای کراسان و سیاوشان را آب دهد و رود اردمان بر روستای
بیرسان رود و رود بیکوکان روستای زیرین را آب دهد و رود کراغ بر روستای کوکان رود ؛ و رود جوبجان
روستای کرک را آب دهد و رود کنک بر روستای عربان وکر کرد رود ؛ و رود سغری روستای سوخیر در حد
بوشنک برانت و رود جری شهر هراه و باغها و بوستانها را آب ازانست برراه سیان همه باغهاست
بوسنه وکروخ از هری کوچک ترست وکشتش بسیار خیزد و مویز طایفی و از مالان هم خیزد و مردمان کروخ
همه شرات باشند وکروخ در شعبی نهاده است وبمقدار بیست فرسنک ناحیت دارد همه باغ و بوستان
او به چند کروخ بود و مردم او به اهل جماعت باشند ؛ مالان کم از کروخ بود باغ و بوستان بسیار دارد
حنان از مالان کم بود وآب و باغ اندکی دارد ؛ اسبرسان کم از مالان بود وکشت و رزش از باغ دارد
ومردمان این دو خوارج باشند ؛ مارآباذ باغ وآبهای فراوان دارد ؛ باسفران چهار شهر دارد بزرکترین
آن مواضع کواشانست کم از کروخ بود آب و باغ بسیار دارد کواران کوسد ؛ ادرسکر هر سه باندازه یکدیکر باشند
ومردمان اسفران اهل جماعت باشند ؛ بوشنک چند یک نیمه هری باشد و از بوشنک تا بن کوه دو فرسنک بود
وشهرهای بوشنک اینست خرکرد ؛ کوسوی ؛ خرة و بوشنک هم بر شکل هری نهاده است و چندان درخت عرعر
کی انجا باشد در همه خراسان نبود و از انجا بدیکر شهرها برند وآب بوشنک از هری باشد و این رود بر حرس رود
لیکن بوقت آن کی هوا کرم شود آب انجا نرسد ؛ و بوشنک را حصارست و خندق و سه دروازه دارد در
نشابور و در هری و در کوهستان ؛ کوسری شهرکی باشد کم از بوشنک آبها و باغ و بوستان دارد خرکرد
کوچک تر از کوسری بود و باغها دارد و کرد او خرکردست آب روان دارد لیکن باغ کم بود چهارپا دارند
خیسر ؛ بادغیس ناحیتی است و شهرهای آن اینست ؛ کوه سیم ؛ وکوی عماد آباذ ؛ وبست ؛ وجاره وکاروان

وکاون ومهستان ؛ وشاهیان بکوی عماباذ مقام دارند ؛ ومهستان آباذان تر بود وچند ربع بوشنک بود
وخانهای کلین دارند وزیر زمین بسیار وبر کوهی نهاده است وآب روان باشد و باغها دارند وکشت ایشان
نخس بود وکوه سیم ؛ وکوه وکراکین هستین باشد ؛ وکوه سیم معدن نقره است ؛ وکوی عماباد وجاروا
آب روان هست لیکن کشاورزی برآب باران بود ؛ کاون وکاروان آب چاه دارند وکشت برآب باران
کنند ؛ وکوه نقره برراه سرخس است ومردم باذغیس اهل جماعت بوند الا انجا رباط احمد بن عبدالله کی
ایشان خوارج باشند کنج روستا ناحیتی است وقصبه ابرا بن خوانند وکیف از بن کمتر بود وشاهیان در
بن مقام دارند وشهر بن بزرگ تر از بوشنک است وکیف و بن آبها بسیار دارد و باغ و بوستان فراوان
وبغشور در بیابانی نهاده است وکشت ایشان همه نخس بود وآب چاه دارند وهوای درست دارد وایرن
شهرها همه برراه مروالروذست ونواحی مروالروذ اینست کونک اخف دره مروذ ومروذ از بوشنک
بزرکترست وروذی بزرگ دارد واین روذاست کی بشهر مرو می رود وبیابانی خوش دارد وآب وباغ و
بوستان فراوان وکونک اخف بر یکمرلی مروذست برراه بلخ ؛ ودره بر چهار فرسنکی مروذست ؛ وقصر
اخف آبروان دارد ومیوهای نیکو ؛ دره رود مرو در میان دره میکذرد واز یکجانب با یکجانب پل
کذرند باغها وبوستانها بسیار دارد ؛ طالقان چند مروذ بود وآب روان دارد و باغها لیکن نه چنان
کی مرو دو هواء طالقان درست تر از مروذست وطالقان در میان کوه نهاذست لیکن آب روان
وباغ بیشتر دارد ؛ کوزکانان نام ناحیت است وقصبه آن جهوذستانست وشبورقان روستاست وقصبه
آن کندرم خوانند ؛ وسان شهرکی بوذ وشاهیان انجا مقام دارند بزرکتر از مرو دو باشد آبهای روان
وباغ وبوستان دارد ؛ وکندرم در میان کوهست میوه بسیار خیزد وشبورقان آب روان دارد وبزرکتر

کیدرست وازرسان وکشاورزی بیشتر دارند واندک مایه باغ وبوستان دارند وازناحیت کورکانان
نخجیان کورکانی خیزد وبهمه خراسان ازآنجا برند وازشبرقان تا انبار یک مرحله دارند وتا باریاب ازشبورقان
دو مرحله ∴ وازشبورقان تا کندرم چهار مرحله وغرجستان دو شهر دارد یکی بشین ویکی سورمین وهردو چند
دکرباشند وازبشین برنج بسیار خیزد ∴ وازسورمین مویز بسیار خیزد وازبشین تا دره مرود یک مرحله دارند
وبشین بالای دره است وآب مرو ازبشین بدره مرود آید وازبشین تا سورمین یکمرحله وغور ناحیتی بسیار است
ودرجمله مسلمانی یاد کردیم بحکم آنکه درغور مسلمانان بسیار باشند وکوهستانی آباذانست واستوار ورودها و
چشمها وباغها وبوستانها بسیار دارد وحدود غور از هری درگیرد تا فره وتا زمین داور وتا رباط کروان از
اعمال افریغون وتا حدود غرجستان وهمچنین با هری بازگردد ∴ سرخس شهریست میان نشابور ومرو
در هاموی نهاده وآب روان ندارد مگر آن قدر که تقسیم کی از بوشنگ زیادت آید وکشاورزی همه
نخس باشد واین شهر چند نیمه مرو بوذ وشهری آباذان است وهوا وخاکی درست دارد چراخورها فراوان
بوذ در نواحی وکار ایشان بیشتر بازرکانی شتر باشد وآب چاه خورند وخراسها دارند ∴ نسا شهریست چند
سرخس پرنعمت وآب درسراها ومحلها روذ وباغ وبوستان ونزهتگاهها فراوان دارد ودرمیان کوه بوذ
فراوه شهریست در بیابان وازعمارتها دورست وقومی مرابطان آنجا نشینند اندک مایه مردم لیکن آلت وعدت بسیار
دارند وچشمه آب دارند درمیان دیه وهیچ باغ وبوستان وکشت زار وهیچ چیز ازین نوع ندارند وکم از
هزار مرد نباشند درین دیه ∴ کوهستان ازجمله خراسانست در بیابان پارس وهیچ شهر ندارد وقصبه این ناحیت
را قاین خوانند ∴ وکرد قصبه طبس معرف بکری وقاین چند سرخس بوذ وبناها همه ازگل بوذ وقهندزی
دارند وگرد آن خندقی هست ومسجد آدینه وسرای امارت در قهندز باشد وآب ازکاریز خورند وباغ

بوستان کم بوذ وجایگاهی سردسیرست وطبس کمتر ازقاین است درخت خرما دارد ودرشمار کرمسیرست وحصاری
دارد ولی قهندز ندارد وآب ازکاریز بردارند ∴ وازطبس کوچکترست نزدیک خوست اندک مایه باغ دارد
وآب تنک بوذ ومردمان آنجا که ستور وکوسفند دارند ∴ وکنابد بزرگتر ازخورست وناحیت وروستا دارد
وآب ازکاریز بردارند ∴ وطبس بزرگتر ازکنابد است وآب کاریز دارند وحصاری ویران دارد وکوهستان
وطبسین وآنچه ودکی یاد کردیم همه سردسیرست ودرمیان این شهرها ونواحی کی شرح دادیم بیابانها فراوانست
کرد وخلج وکوسفندداران آنجا نشینند ودرحد قاین برراه نشابور بدو روزه راه کل خوردنی خیزد کی بهرجائی ازآن
برند ودرهمه کوهستان روذ آب نیست جز چاه وکاریز نباشد ودرین ناحیت کرباس باریک خیزد وبلاس
وآنچ باین ماند ∴ بلخ نواحی بلخ اینست ∴ تخارستان خلم ∴ سمنکان ∴ بغلان سکلکند ∴ روالین ارهر
راو ∴ طایقان سکیمشت ∴ وروا ∴ سرای عاصم ∴ خوست ∴ واندراب ∴ مدروکاه ∴ وشهرهای کوهستان
اینست ∴ بلاورد لاوکند کاوبک ∴ معلبات هلک ∴ وما این شهرهای کوهستان را درماوراء النهر نهاده ایم
عمل بامیان وهرچه باآن روذ شهرها اینست ∴ بامیان ∴ سفورفند سکاوند کابل نخوا قردان غزنه بجهیر
واین بجهیر یک شهرست وآنرا ساطر خوانند ∴ بذخشان بذخشان اقلیمی است شهرها وروستاها دارد وقصبه
آنرا بذخشان خوانند ∴ بلخ شهریست درهاموی نهاده ازبلخ تا کوه چهار فرسنگ بوذ وبلخ بارو دارد وربض ومسجد
آدینه درون شهرست وبازارها کرد برکرد مسجد شهریست کی همه آباذان بوده است ساحت شهر نیم فرسنگ
بود وبناها ازگل سازند شش دروازه دارد نخستین درنوبهار ∴ ودرر حبه دروازه هندوان درجهودان درشعب
دروازه یحی ودرمیان ربض شهر روذی میروذ آنرا روذ دهاس خوانند بردرنوبهار کذرد وده آسیا برو میکردد و
روستا ونواحی را آب دهد وتا سیاه کرد برود وبرهمه دروازه های بلخ باغها وبوستانهاست ودیوار شهر ازکلست

وخندق ندارد ⁂ واما ناحیت تخارستان ⁂ بزرگتر شهری در تخارستان طایقانست شهری در هامونی
نهاذه وبکوه نزدیک است روذی بزرگ دارد وباغ وبوستان فراوان وتنه شهر چنب سکّه بلخ بوذ ⁂ اندرآ
شهریست درشعب کوه نهاذه وآنجا که نقره گری از جاریانه وپنجهیر افتد گرد کنند ودو روذ دارد یکی روذ
اندراب ویکی روذ کاسان وباغ ودرخت بسیار دارد ⁂ ودیگر شهرهای تخارستان متقاربست وهمه از
طایقان کمتر بوذ ورق الرودرات ووراه شهرند باآبهای روان ودرختستان بسیار ⁂ الخندره درمیان
کوهها نهاذست ⁂ وخش بزرگترین شهریست درین کوهستان ودرمیان صحرا نهاذست وهمچنین شهر
منک وشهر هلبک وکوه درمیان روذ وخشاب وروذ بذخشانست ودرین کوه روذها بسیارست ونزدیک
ترمذ این آبها جمله شوذ ودر جیحون افتد ⁂ ومنک از هلبک بزرگترست وخانهای این هردو جایگه از گلست
وشورمنک شهرکی کوچک است از گچ وسنگ ⁂ بذخشان کوچکتر از سنگ بود ونواحی آباذان دارد و
باغهای بسیار بر روذ خرناب واین کوهستان ستوران نیک خیزد وازبذخشان لعل خیزد ولاژورد و
درین کوهها معدنهاست ومشک بسیار افتد بذخشان ⁂ پنجهیر شهریست برکوهی نهاذه قرب ده هزار مرد
درو باشند ومردمانی مفسد باشند باغ وبوستان وآب روان باشد لیکن کشاورزی نکنند جاریانه کوچک
تراز پنجهیر وهردو جای معدن نقره باشد ومردمان درمعدن مقام دارند وجاریانه باغ وبوستان
وکشاورزی وهیچ چیز ازین معنی ندارد ⁂ وروذ پنجهیر درمیان شهر برود ورود پنجهیر از جاریانه بگذرد
تا فروان رسد ⁂ وبزمین هندوستان روذ ⁂ بامیان چند یک نیمه بلخ بوذ برکوهی نهاذه است ودر پیش
کوه روذی میروذ وآب این روذ بغرجستان ریزد وهیچ باغ وبوستان ندارد ودرین نواحی هیچ
شهر برکوه نیست مگر بامیان ودیگر شهرها درهامونست وهمه باغ وبوستان وآب روان دارد الا

غزنی

غزنی که باغ وبوستان ندارد وروذی درمیان غزنی میروذ ودرهمه نواحی بلخ هیچ شهری توانگرتر وپرتجارت تر
ازغزنی نیست بحکم آنکه فرضه هندوستانست ⁂ کابل قهندزی دارد سخت استوار ازیک راه بیش بر
نتوان شد واین قهندز مسلمانان دارند وربض هندوان کافر دارند وگویند که شاه باذشاهی را نشاید تا آنگه که
او درکابل بیعت نکنند واگرچه ازکابل دور بوذ وکابل هم فرضه هندوستانست وازبلخ اشتر بختی خیزد ودر بلخ
ونیشکر ونیلوفر فراوان باشد وهرچه درگرمسیرها خیزد دربلخ یابند مگر درخت خرما که نباشد ودربلخ ونواحی بلخ
برف افتد ⁂ وخرناب ⁂ وسکاوند وکابل گرمسیرند لیکن درخت خرما نبود ⁂ غور کوهستانست وگرد برگرد غور
همه ولایت مسلمانیست لیکن ایشان کافرند واندک مایه مسلمان درمیان غوریان هستند وکوههای استوار دارند
وبرنعمت وزبان غور چون زبان خراسانست ومراعی وستور وآبهای روان بسیار دارند وبآن سبب در جمله
خراسان یاذ کردیم که سه حد غور با خراسانست ویک حد با نواحی سیستان وبیشتر برده غور بهری وسیستان افتد
وکوههای غور از حد خراسانست وهمچنین برحدود بامیان وپنجهیر وماوراءالنهر تا ترکستان درونی بازکشیده
وتا خرخیز برسد ودرین کوهها از اول تا آخر معدنهای نقره است ومعدنهای زر وبهترین آنست که بحدود خرخیزست
واین معدنها آنچه درولایت اسلامست بهترین آنست که درحدود پنجهیرست ⁂ واما جیحون وخوارزم و
آمل وزم همه درشمار ماوراءالنهراست یاذ خواهیم کرد خوارزم برساحل دریا نهاذست واین بیابان
وگرد حدود خوارزم ازبلخ وازمرو وغیرها تا خوارزم همه بیابانست ودرین بیابان همه ریگست وهیچ روذ
وآب روان نیست مگر آب چاه وچراگاهها هست تا آنجا که براه مرو رسند وتا آمل وتا آنجا که ولایت غزنی
درمیان خوارزم ودریاست وبآنجا که جاها کمتر است ودرین بیابان شتر بیشتر بوذ ⁂ ناحیت سرخس ونواحی
بلخ وگوسفند ازولایت غزنی وازغور وازخلخ خیزد ⁂ وبخراسان ستور وبرده وخوردنی وپوشیدنی و

ازین انواع هرچه مردم بان محتاج باشند فراوان بوذ و از خراسان بجایهای دیگر برند و بهترین ستور از نواحی بلخ
خیزد و برده از خراسان ترکستان افتد و جامهای ابریشم و کرباس از نشابور و مرو برند و غله هیچ جای چنان نبوذ که مرو
و بهترین کوسفند از ولایت غزنی ارند و خوشتر و سبکترین آبها آب جیحونست و مردمان بلخ و مرو ادیبتر و فقیه تر و عاقل تر
و دیندارتر باشند و خوشتر زمینهای خراسان آنج است زمین نشابور و آنج نحس بوذ زمین هری و مرو و مردمان
نشابور بانشاطتر و خوشدلتر باشند و در خراسان کریب الاباحیت کوهستان در حد پارس و کرمان و سرد سیر و ادی ن
بابیان است اراجه خوارزم در شمار ماوراء النهر نهاذه ایم **و امّا مسافتها در خراسان** در دگر
در دگر مسافتهای خراسان لیستقصا نخواهیم کردن بحکم آن کی خود معروف است مالا نه منه یاذ کنیم از
شهر نشابور تا سرحد نشابور تا دیه کردان که در حد و د قوس باشد نزدیک اسد آباذ هفت منزل دارند و از
دیه کردان تا دامغان پنج منزل ؞ و از نشابور تا سرخس شش منزل و از سرخس تا مرو شش منزل و از مرو تا عامل بر
کنار جیحون شش منزل **از اوّل عمل نیسابور تا مقابله قوس سوی روذ جیحون** از نشابور تا
اسفراین سرحد نیسابور پنج مرحله ؞ از نیسابور تا بوژکان چهار مرحله ؞ از بوژکان تا بوشنگ چهار مرحله ؞ از
بوشنگ تا هری یک مرحله ؞ از هری تا اسفراین سه مرحله ؞ و از اسفراین تا دره دو مرحله ؞ و دره سرحد هریست
و از دره تا سیستان هفت روزه راهست ؞ و از نشابور تا قاین قصبه کوهستان نه فرسنگ ؞ و از قاین تا
هری هشت مرحله ؞ و از مرو تا هری دوازده مرحله ؞ و از مرو تا باورد شش مرحله ؞ و از مرو تا نسا چهار مرحله
از هری تا مرو ذو شش مرحله ؞ و از هری تا سرخس پنج مرحله ؞ و از شهر بلخ تا مرو الرود دوازده مرحله ؞ و از بلخ تا
کنار جیحون براه ترمذ دو روزه راه ؞ و از بلخ تا اندراب نه مرحله ؞ و از بلخ تا بامیان ده مرحله ؞ و از
بامیان تا غزنی هشت مرحله ؞ و از بلخ تا بذخشان سیزده مرحله ؞ و از بلخ تا کنار جیحون جائی کی آنرا میدخوانند

سه منزل و عرض خراسان از بذخشانست تا کنار جیحون تا دریای خوارزم از بذخشانست تا ترمذ برسمت جیحون سیزده
مرحله دارند و از ترمذ تا زم پنج مرحله ؞ و از زم تا امل چهار مرحله ؞ و از آمل تا خوارزم دوازده مرحله و از خوارزم
تا دریا شش مرحله مسافتهای معروف در خراسان اینست ؞ کی یاذ کردیم کنون مسافتهای شهرها معروف با آن
جایهای نزدیک آنست باز گوییم نشابور ؞ از نشابور تا بوژکان چهار مرحله ؞ و از بوژکان بر دست چپ سوی
نشابور ؞ تا مالن یک مرحله ؞ و این نه مالن هری باشد و از مالن تا جام یک منزل و از جام تا سکان یک منزل و از سکان
تا مایه یونان و از انجا نغاریومان و از سلومل حون بدست چپ سکان باز گرده تا زوزن یکروزه راه و از زوزن
تا قاین سه روزه و از نشابور تا ترشیز چهار مرحله و از ترشیز تا کندر یک روزه راه و از کندر تا ساینده دو روزه
و از ساینده تا قاین دو روزه و از نشابور تا خسروگرد چهار مرحله و سار و مش از خسروگرد آید بده فرسنگ و از
خسروگرد تا بهناباد یک مرحله بزرگ و از بهناباد تا مزنان براه کوش مقدار یک فرسنگ و از نشابور تا
خارزوان یک مرحله و از خارزوان تا مهرجان دو روزه و از مهرجان تا اسفراین دو روزه و چون از بهناباد
سوی مهرجان روند یک روز باز ادوان روذ و یک روز براده و یک روز منزل کاه و یک روز
مهرجان **ذکر مسافات شهرهای مرو** از مرو تا کشمیهن یک منزل و از فرده کی یک فرسنگی
کشمیهن نهاذه است و سر راه بیابان خوارزم است در بیابان شوذ و از مرو تا دندانقان دو مرحله
و راه سرخس و غزنین بدندانقان روذ حوق بر سه فرسنگی شهرست میان راه سرخس و باورد و
سوسقان یک فرسنگ دورتر است **ذکر مسافات شهرهای هرا و انچه پیوسته است**
از هری تا اسفزان سه منزل دارند و شهرهای اسفزان سه پاره شهر ند کی یاذ کردیم و از شهر تا شهر کم از
یک روزه راه بوذ و از هری تا کروخ سه روزه راهست و میان هری و بوشنگ یکروزه و میان

بوشنگ وکره چهار فرسنگ وازآنجا تا شاه راه دو فرسنگ واز بوشنج تا مرکده دو روزه راه واز
مرکده تا خرکرد دو روزه واز خرکرد تا روزن یکروزه واز بری تا داشان یک منزل واز داشان
با خیار یک منزل واز خیار تا سرسار یک منزل واز بری تا مارآباذ یک مرحله سبک واز مارآباذ تا او
یک مرحله واز اوبه تا خشت دو روزه واز خشت در حدود غور شوند واز هر تا ینه دو مرحله واز ینه
تا کیف یک مرحله واز کیف تا بغشور یک منزل

ذکر مسافات شهرهای بلخ

از بلخ تا
خلم دو روزه راه واز خلم تا وراللین دو روزه واز طالقان تا بذخشان هفت روزه واز خلم تا
سیجان یک روزه واز سیجان تا اندرابه پنجروزه واز اندرابه تا چاربابه سه روزه واز چاربابه تا پنجهیر یک
روزه واز عسکر پنجهیر تا فروان دو مرحله واز بلخ تا بغلان شش مرحله وتا که یک منزل واز که تا
مناصان سه مرحله واز بلخ تا شبورقان سه مرحله واز شبورقان تا یاریاب سه مرحله واز یاریاب
تا طالقان سه مرحله واز طالقان تا مرو رود سه مرحله

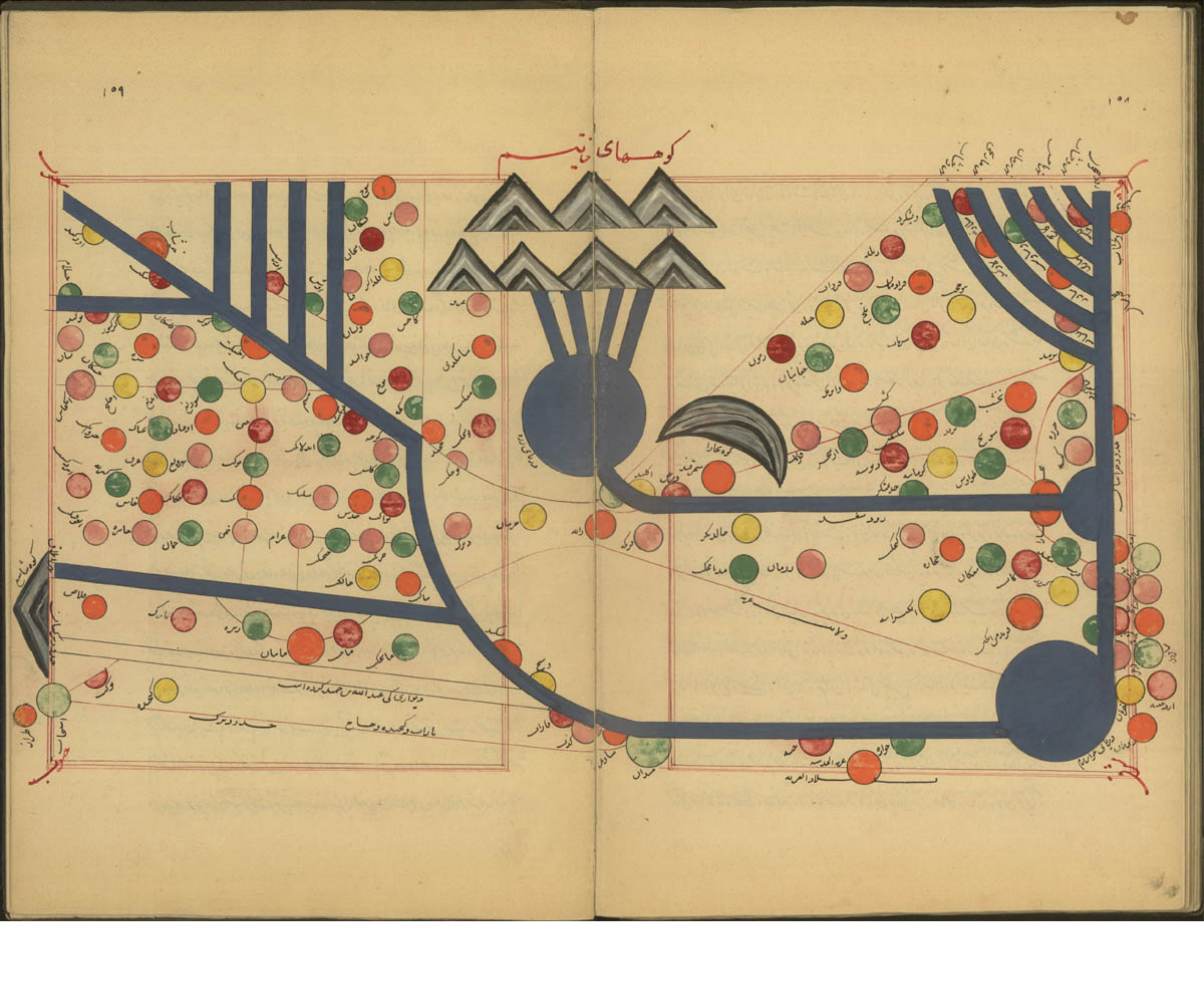
ذکر مسافات شهرهای قوهستان

از قاین تا زوزن سه مرحله واز قاین تا طبس فرسان دو روزه واز قاین تا خور یک روزه واز خور تا
خوست یک فرسنگ واز قاین تا طبسین سه مرحله

ذکر دیار ماوراء النهر

جانب
شرقی ماوراء النهر راسب وقایز وحدود کوه از حد زمین هندوستان بر یک خط راست وجانب غربی
ولایت غزنین وحد طوان بر تقویس بارکرده تا فاراب وبیکند وسغد وسمرقند ونواحی بخارا تا خوارزم
وکنار دریا وجانب شمالی حدود ترکستان تا حد فرغانه وطراز بر خطی راست بحکم آن که ختل برود
حرابست وجانب جنوبی از جیحون تخت از بدخشان درآید تا دریای خوارزم بر خطی مستقیم وخوارزم
وختل را در شمار ماوراء النهر نهاذیم زیرا چه ختل میان رود خرناب ووخشاب افتاده است

وشهر خوارزم بر آن جانب رودست وشهرهای ماوراء النهر نزدیکتر از آنست که بخراسان شود
وماوراء النهر از همه اقلیمها پرنعمت تراست در دایره اسلام ومردم ماوراء النهر در خیر راغب باشند و
مردمانی بی بد وباسلامت وبیغایله ودست گشاده باشند وخیر را ذطبع وشیر مرد وسلاح دستوند
وفراخی چنان بوذ که در همه اقلیمها قحط افتد وانجا کم بوذ واگر یک سال آفتی افتد ذخیره سال گذشته
چندان بوذ که ایشانرا بکمال وشیر بردارذ غله وطعام ومیوه بر بن حجه بوذ وآبهای ایشان خوشترین
وسبکترین همه آبها بوذ در کوه وصحرا آبها فراوان باشد وستور وچهارپای نیک بسیار دارند وگوسفند
از ترکستان واز غز بسیار آرند وکرباس سمرقندی همه جاها ستوده است وقز وصوف وموی بسیار
افتد ومعادن زر وسیم وزیوه وآهن در ولایت ماوراء النهر بسیارست ومعدنهای ایشان به از دیگر
معدنهاست مگر معدن سیم که در پنجهیر بهترست اما زر وزیوه ومس وآنچ از معدن خیزد همه ماوراء النهری
بهتر بوذ ومعدن نوشاذر در همه جهان آنجاست وچون کاغذ سمرقندی هیچ جای دیگر نبوذ ومیوه در سغد و
استرشنه وفرغانه وچاج چنان فراوان بوذ که ستوران ایشان میوه خورند وبرده از ترکستان بخت
بماوراء النهر افتد وزیادتی ایشان به دیگر جای رسند وهیچ برده چون برده ترک نیست واز تبت وخرخیز
سنگ بخت آنجا آرند ودر آفاق برند وپوست روباه وسمور وسنجاب بسیار باشد وبازار ماوراء النهر
گیرند واما فراخ دستی ونان پاره چنان باشد که هیچکس را از مهمان کراهیت نباید واگر کسی تأمل کند
نپندارد که همه ماوراء النهر باین معنی یک خانه است وچون غریبی آنجا رسد همه کس جهد خویش در
خدمت او بجای آرد وچشم مکافات ندارد ودلیل بر مروت ایشان آن بس که هر دهقانی که او را
کفافی بوذ لابد کوشکی ومهمانخانه دارد وهمه ساله کار آن بوذ که برگ مهمانخانه سازد وچون غریبی آنجا


سمرقند
کوه بخارا
رود سغد
دیواری که عبدالله بن حمید کرده است

رسند با یکدیگر مسابقه کنند تا او را کی بخانه برد و پیشکش نمایند و همه نعمتهای ایشان بر مهمانداری هزینه شود
مصنف کتاب گوید کی من در سغد سرایی دیدم و در آن سرای بدیوار باز دوخته بودند میخ پرسیدم کی
این چه معنی دارد گفتند صد سال زیادتست کی تا این در بازست کی شب و روز بسته اند و بوذ کی صد سوار
و بیشتر ناگاه بی هنگام برسند خداوند سرای را حاجت نبودی کی از جای خود بجنبد برگ مردم و ستور همه مهیا
باشد و هر کاری را کارکنی گماشته و چون مهمان فرا رسند خداوند خانه شادی نماید و تازه روی کند و
این معنی در هیچ اقلیم نشنوده ام مگر درین دیار و بدیگر شهرها خداوندان نعمت مال خویش بر خاصگان خود
هزینه کنند و در فسق و فساد بکار برند و مردم ماوراءالنهر همه بر کار خیر و پل و رباط کنند و هیچ شهر و
منزل و بیابان نیست در ماوراءالنهر الا کی هر منزل رباطی و جایگاهی ساخته اند زیادت از آن کی حاجت
آید و از او اوقاف و ارزاق پدید کرده ؛ و شنوده ام کی در ماوراءالنهر زیادت از ده هزار رباطست
کی هر چند مردم کی آنجا برسد علف ستور و طعام مردم بدهند ؛ و هم مصنف این کتاب گوید کی در ماوراءالنهر
در همه خانها و سر محلتها و مسجدها و رباطها و جایی کی مردمان نشینند چنانست کی آب یخ سبیلی نهاده باشند تابستان
و از معتمدان شنوده ام کی در شهر سمرقند هزار جایگه است کی آب یخ سبیلی نهاده اند و مردانگی ایشان خود با
گفته اند و سبب آنست کی گرد بر گرد ماوراءالنهر همه حرسان اند ؛ خوارزم از خوارزم تا ناحیت سپیجاب
تا سرحد فرغانه تا حدود ماوراءالنهر همه ترکستانست و مسلمانان را هیچ دار الحرب صعب تر و دشوارتر
از ترکستان نیست و خوارزم ثغر اسلامست در پیش ترکستان و همه ماوراءالنهر ثغر است ؛ مصنف کتاب گوید
از معتمدی شنودم کی او گفت من با نصر احمد بودم در غزا سروقنده و چهارصد هزار مرد از لشکر او گشته بودند
و چند روز بماندند کی بلشکرگاه خود باز نرسیدند لشکری چنین فراوان بود و این لشکر نیز همه مردمان

ماوراءالنهر بودند ؛ و شنودم کی معتصم نامه نوشت سوی عبدالله بن طاهر نامه را نزدیک نوح بن
اسد فرستاد جواب عبدالله بن طاهر این داد کی در ماوراءالنهر سیصد هزار کلاتست از هر کلاتی مردی
سوار و مردی پیاده بیرون آید کی بر مردم آنجایگه بودن و نابودن ایشان پدید نباشد و شنوده ام کی مردمان
چاچ و فرغانه چندان آلت و عدت دارند کی در هیچ ثغر مسلمانی نیست و از رعیت مرد بوذ کی صد ستورها بصد
ستور دارد خاصه خویش و اگر چه ولایت ایشان دورتر از خطه اسلامست سابق الحاج ایشان باشند در
رفتن و در بازگشتن و با این همه بمجلس پادشاهان خود را فرمان بردارتر و نیکو خدمت تر از ایشان نبوذ و همه
روزگار لشکر ترک بر دیگر گروه مقدم بوذه اند و خلفا همیشه لشکر ترک اختیار کرده اند بسبب آنکی در سرشت
ایشان نهاذه است از نیک خدمتی و فرمان برداری و مردانگی و وفاداری و حاشیت خلفا دهقانان
ماوراءالنهر بوذه اند چون مرزبان بن کیجی از سغد و همچنین سپه سالاران و پادشاهان خراسان چون سامانیان
کی از فرزندان بهرام چوبین اند و اخبار ایشان مشهورست در پادشاهی و مردانگی ازین سبب خطه ماوراءالنهر
از همه اقلیمهای اسلام استوارتر و آباذان ترست و آلت و عدت ایشان از همگان بیشتر و هیچ گروهی
پادشاهی سزاوارتر از ترک نیست بحکم آن کی هر قومی کی هستند چون لشکری از ایشان شکسته شود یا آفتی رسد یا
بدریا غرقه شوند سالهای بسیار بباید تا لشکری دیگر از ایشان فراهم آید و لشکر ترک عدد ایشان بسیارست
اگر قومی را شکست افتد هم از ایشان گروهی دیگر بزودی گرد آیند و اگر بسببی افتند کی پراگنده شوند بزودی
باز جمله شوند ؛ و فارس الغلام بنده اسمعیل بن احمد بوذ در روزگار فتنه عبدالله بن الثغر از خراسان بگریخت
و چون بعراق رسید در همه درگاه خلیفه با آلت و عدت او هیچکس نبود و در لشکر اسمعیل بن احمد وجود و عدم او
هیچ اثر نکرد ؛ و در اقلیمهای مسلمانی هیچ جایگه پادشاهانی چنین نیستند کی در نیوقت ترکانند کی ملک و

پادشاهی ایشانرا بمیراث میرسد و پیش ازین ذکر آل سامان یاد کرده ایم و سبب افتادن ایشان از بار
و حال پادشاهی گرفتن دیگر باره باز گفتن حاجت نیست ⁂ و در همه اقلیمها هیچ جایگه خوشتر و با نزهت تر
از ماوراء النهر نیست بخاصه بخارا و اگر کسی بقهندز بخارا بر شود هر جای که چشم کار کند جز سبزی چیزی دیگر
نبیند چنان که سبزی زمین با کبودی آسمان پنداری بهم یکی شده استی یا مگر آسمان چون تکیه است بر بساطی سبز
و کوشکها در میان سبزی چون سپری هر کوشکی و در همه خراسان معمارتر از ایشان هیچکس نیست و گویند که در همه
جهان خوشتر از سه جایگه نیست ⁂ یکی سغد سمرقند و دیگر رود ابله ⁂ و سه دیگر غوطه دمشق و اما غوطه دمشق را از یک
فرسنگ کوههاست خشک هیچ نبات و درخت بر وی نبود و بسیار جایگاه ویران و بی سبزی و تماشاگاه چنان
باید که چشم از وی پر شود که جز آسمان و سبزی نتوان دید ⁂ و رود ابله مقدار یک فرسنگ بیش برین صفت نبود
و در آن نزدیک جایگاهی بلند نیست که بیش از یکفرسنگ نتوان نگریست و جایگاهی که سبزی بود و در برابران
پا کرد بر گرد صحرای خالی بودن تماشاگاه در کمال نبود و دیواری گرد نواحی بخارا و مزارع و دیهها در کشیده است
ساحت آن سیزده فرسنگ در دوازده فرسنگ ⁂ سغد هشت روزه راهست همه تماشاگاه و باغ و بوستان و
و دیهها و کشاورزی و کوشکها و مزارع و آبهای روان و حوضها و جویها و چشمها از چپ و راست که هیچ نگسلد ⁂
و چون از کشتها بگذرند چراگاههای ستوران و رمها بود ⁂ و سغد خوشترست از رود ابله و غوطه دمشق و
میوه سغد خوشتر و نکوتر از همه میوهها باشد و در سراها و کوهها آب روان و درختان میوه باشد و بفرغانه و چاج
در کوههای که میان فرغانه و ترکستان بود ⁂ میوههای فراوان باشد مباح و انواع ریاحین از گل و بنفشه و دیگر
مشمومات و هرکس که خواهد رود و بردارد و در کوههای ماوراء النهر پسته بود چنان که دیگر جای نباشد ⁂ و
ثمارستان تر شده کل باشد که تا آخر پاییز بماند و کورها و نواحی ماوراء النهر از کنار جیحون تخت نواحی بخارا نهادیم

و از آنجا بسغد برود و بسمرقند و سروشنه و چاج و فرغانه و باز از حد و سمرقند تا کش و نخشب و چغانیان
و ختلان تا برود جیحون باز آید و ترمذ و قبادیان تا خوارزم و فاراب و اسبیجاب و طراز و ایلاق در شمار
چاج بود و در جمله فرغانه اند و وخشگرد در جمله چغانیان و کوهستان را در جمله ماوراء النهر نهادیم بسبب آن که در
میان وخشابست و خرناب و خوارزم در شمار ماوراء النهر و شایستی اگر بخارا و کش و نخشب در شمار
سغد آوردمی لیکن مراد آن بود تا تفصیل آسانتر بر آید آغاز بماوراء النهر کنیم و از کوره بخارا کنیم که سرحد است
و دار ملک ماوراء النهرست و آنگه بر ترتیب دیگر جایها یاد کنیم و پیش از همه ذکر جیحون باز گوییم ⁂ عمود جیحون
آب رود خرنابست از اندرون حدود بدخشان خیزد آنگه رودهای دیگر در وی ریزد و رود وخش در پیوندد آنگه
جیحون گردد و از جمله آن رودها یکی را نزدیک خرنابست باخس خوانند و نزدیک او رود یونان که رود
ملک است ⁂ و سوم رود فارغی چهارم رود اندیجاراغ ⁂ پنجم رود وخشاب نزدیک قبادیان این همه
آبها جمله شوند و بجیحون افتند و رود وخشاب از ترکستان برون آید و بزمین وخش رسد نزدیک کوهی و آنجا که
پولی برین آب ساخته اند اندر میان ختلان و حد ویشگرد و از آنجا در حدود بلخ میرود تا بترمذ بالای ترمذ در جیحون
افتد و از ترمذ بکالف رود و از کالف بزم و از زم بآموی و از آموی بخوارزم و بدریای خوارزم ریزد و از جیحون
هیچ جایی آب بر عمارت نیفتد تا بزم آنجا اندک چیزی بر خیزد و بآموی بیشتر بود ارند و همه نفع آب جیحون خوارزم
را باشد نخستین کوره که بر جیحونست از ماوراء النهر ختلان است و وخش و دیگر نواحی هست لیکن در عمل
خرناب و وخشابست ⁂ شهرهای این اقلیم ⁂ هلبک ⁂ تمکه ⁂ منلیاب ⁂ فارغ ⁂ کاربنک ⁂ اندیجاراغ ⁂ روستا
تمکه ⁂ شهرهای وخش ⁂ هلاورد ⁂ لاوکند ⁂ سکند ⁂ و هلاورد بزرگتر از سکندست لیکن دار الملک سکند باشد
و نزدیک وخش چند ناحیتست چون وخان و شقنیه و این هر دو کافرستانست غلام و کنیزک آرند

آنجا ٭ و در وخشاب معادن زر و نقره بسیارست و زر آب این دیار خیزد بر کناره و بر اثر سیلابها مید باشد و مردمان گرد کنند ٭ و حد بروخان تبت پیوسته است و این کوهستان منجی آبادانست با کشاورزی و میوه بسیار و ستوران نیک خیزد ازین نواحی ٭ و اگر کوهستان ٭ و وخش ٭ و وشگرد ٭ و قبادیان و ترمد ٭ و چغانیان و نواحی کی درین میانست بایکدیگر گیرند اقلیمی باشد بسر خویش ٭ ترمذ شهریست بر کنار جیحون قهندزی دارد و شارستان و ربض و ربض نیز دیوار دارد و سرای امارت در قهندز بود و زندان در شهر دارند و بازار و مسجد آدینه در شارستانست و نمازگاه عید درون دیوار باشد در ربض و بازارها در شهرستانست و بناهای ایشان از گل باشد و بیشتر محلتها و بازارها فرش دارد از خشت پخته و فرضهٔ آن ناحیت و بارکده ترمذست و آب از جیحون خورند و از رود چغانیان و آب کشت همه از رود چغانیان بردارند کی از جیحون آب برنخیزد ٭ شهرهای ترمذ ٭ صرمنجن هاشم گرد ٭ قبادیان کوچکتر از ترمذ بود و دن نزدیک قبادیان است و شگرد چند ترمذ باشد ٭ شومان و از حد وشگرد تا شومان نزدیک چغانیان زعفران خیزد و از قبادیان روناس خیزد ٭ چغانیان از ترمذ بزرگترست لیکن ترمذ انبوه‌تر و آبادانترست ٭ و اخسیکث در برابر زم نهاده است و زم در حد خراسان بود لیکن در اعمال ماوراءالنهرست شهری کوچک است و مردم زم ستوردار باشند و زم و اخسیکث بر دو کنار جیحون هر دو سر حد بیابان باشد و خوارزم نام اقلیمست و از خراسان منقطع است و گرد برگرد خوارزم همه بیابانست و یک حد خوارزم بغزان پیوندد و آن حد غربیست و شمالی هم بحدود غزان بازگردد و حد جنوبی و شرقی بخراسان و ماوراءالنهر پیوندد و گذشته از خوارزم بر جیحون هیچ عمارت نیست تا بدریا پیوندد و خوارزم بر جانب شمالی جیحون نهاده است و بر جانب جنوبی جیحون گرگانج از خوارزم کوچکترست فرضه و بارگاه غزان باشد و از آنجا بگاه

کاروانها رود بسوی خراسان و گرگان و غزنی و بسوی خزر و دیگر جایها و چنان واجب کردی کی خوارزم یک نیمه در صورت خراسان بودی و دیگر نیمه در صورت ماوراءالنهر لیکن ما خواستیم تا صورت اقلیم پراکنده نباشد و دیگر شهرهای خوارزم اینست درغان ٭ و هزاراسب ٭ خیوه ٭ اردخشمیثن ٭ سافردن وران کرد ان خواس کردر دیه ابراکمن ٭ مدمینه ٭ مرداقعان ٭ ممهاده ٭ حاس ٭ گرگانج ٭ و قصبهٔ این نواحی را کاث خوانند قهندزی دارد ویران و شارستانی بوده آب آنرا خراب کرد مردم شهر بالاتر از آن جای ساختند و آب نزدیک قهندز رسیده است و بیم آنست کی ویران شود و مسجد آدینه بر قهندزست و سرای خوارزمشاه نزدیک جامع و زندان نزدیک قهندز و در میان شهر رودیست جرذور خوانند و بازار دو روی بر کنار این رود نهاده است و درازای آن سه فرسنگ بود در سه فرسنگ ساحت شهر و دروازهای شهر بعضی ویران شده است و دیگرانست کی نو ساخته‌اند و نخستین حد خوارزم طاهریه خوانند از سوی آموی و این عمارت بر جنوبی جیحون بود و بر جانب شمالی هیچ عمارت نیست تا دهی که آنرا غارالجمه خوانند و از آنجا بگاه تا خوارزم دو روی عمارتست و پیش این دیه بمقدار شش فرسنگ رودی برخیزد از جیحون و همه عمارت روستا بر آنست و این رود را ماخواره خوانند و پهنای این رود بمقدار پنج گز باشد و چند دو مرد بالا بود و کشتیها درین آب کار کنند و چون دو فرسنگ برود رودی دیگر ازو برخیزد از آن رود کر یه خوانند بعضی روستا را آب دهد و عمارتها را از طاهریه تا هزاراسب پهنای بسیارست از آنجا بگاه در پهنای عمارت افزاید چنان کی یک مرحله پهنای گیرد و چون بگرگانج رسد بمقدار دو فرسنگ باز آید و سر حد عمارت خوارزم بدهی رسد بر پنج فرسنگی گرگانج نزدیک کوه در پهنا جز این دیه هیچ عمارت نیست و از پس این کوه از آنجا کی هزاراسب است بر جانب غربی جیحون رودهاست یکی از آن رود هزاراسب از جیحون برخیزد بر آن

رودی کی آموی نهادست و رودی دیگر چند نیمه رود کاو خواره خیان کی کشتی برو برود برد و فرسنگی هزار آب
این رود را رود کرد اخواس گویند بزرگتر از رود هزار اسب است ⁂ و رود حیره کشتی برین رود کار کند و
رود کرد چند رود کاو خواره باشد و درین رود کشتی بگرکانج رود ⁂ و از رود دال تا خوارزم دو فرسنگ بود
و رود بوه در ناحیت گرکانج آب این رود و آب رود دال همه اندر مارگرد آید و آنجا بندی هست کی کشتیها
باز دارد ⁂ و ازین جایگه تا بگرکانج یک مرحله دارند و از رود کاو خواره تا شهر دوازده فرسنگ بود و رودی
دیگر هست زیر خوارزم بچهار فرسنگ از چهار جایگه آب بر خیزد و چون بهم در آمیزد چند رود بوه باشد و گویند
کی جیحون برین جایگه گذشتی و چون آب از جیحون کم شود آب این رود بکاهد و برابر جهت یک فرسنگی در
جانب شمالی تا شهری که آنرا مدینه خوانند بر جیحون رود ها بسیار است و گذشت از مدینه بر کرانه جیحون
هیچ عمارت نیست و میان کردن و جیحون و روستا مرداجوان و جیحون دو فرسنگ باشد در برابر گرکانج و
هردهی را رودی هست کی از جیحون بردارند آنگاه جیحون بدریا برد بجایگاهی که آنرا خلیجان خوانند و آنجا هیچ
ده و عمارت نیست ماهی گیران باشند و بر کنار این دریا زمین غز باشد چون صلح باشد ازین روی بدین
آب گیرا آیند و از روی دیگر بگرکانج آیند و این هرد و بر کناره جیحون است پیش از آن کی برود کاو خواره
رسد و بانجایگه کوهی هست کی جیحون درمیان آن بیکذرد و کشتی را آنجا خطر باشد آنجایگه را بوقه خوانند
و از آنجایگه کی جیحون بدریا رسد تا آنجایگه کی رود جاج هم بدین دریا رسد ده روزه راه است و رود جیحون
در زمستان یخ بندد چنانکی کاروان با بار برو بگذرد و یخ بستن از خوارزم آغاز کند تا آنجایگی عادت
سرد سیرست و بر جیحون هیچ جایگه سردتر از خوارزم نیست و بر کنار دریای خوارزم کوهی هست آنرا
جغاغر خوانند بزمستان یخ بندد و تا آخر تابستان اگر نگشاید و گرد برگرد این دریا صد فرسنگ است

و آب این دریا شورست و رود جیحون و رود جاج و بسیار رود های دیگر درین آب دریا میریزد و طعم آب دریا
البته خوش نشود و این آبها بزمین عظمی در رود پیدا نیاید با کوچکی او و هیچ اثر نکند و گمان چنانست کی این دریا و
دریای خزر در زیر زمین بهم پیوسته والله اعلم ⁂ و میان این هردو دریا بیست مرحله باشد و خوارزم شهری پر
نعمت است و میوه های فراوان دارد لیکن درخت گوز نبود و از خوارزم کرباس و صوف خیزد و دیبا و آنچ بآن
ماند و مردمان معروف و اهل مروت باشند و مردم خوارزم بسیار سفر کنند و هیچ شهر نیست در خراسان کی آنجا
قومی خوارزمیان نباشند و زبان خوارزمی جز زبان اهل خراسانست و شکل مردم خوارزمی پوشیده نماند
و شهر زمین غز خوارزمست و مردمانی جلد و شیر مرد باشند و در ولایت خوارزم معادن زر و سیم و غیرهما نیست
و همه توانگری ایشان از بازرگانی ترک باشد و برده صقلاب و خزر بیشتر آنجا افتد و موی روباه و فنک
و سمور و سنجاب از خزر بخوارزم آرند ⁂ ذکر انچ بر جیحون است از مواضع نخست از کوره بخارا آغاز کنیم
از ماوراء النهر و همه وقت سرای امارت بخارا بودست و بخارا را بومجکث خوانند شهریست بر زمین هامون و خانها
از چوب ساخته باشند و کوشکها و باغها و بوستانها در هم دیگر ساخته است و دیههای نزدیک یکدیگر چنان کی
باغها همه پیوسته باشد بمقدار دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ و گرد برگرد آن دیواری در کشیده کی
درهمه مسافت ویرانی یا فضای خالی نتوان یافت و مردمان تابستان و زمستان درین قصبه مقیم باشند و
درون آن دیوار دیواری دیگر دارند نیم فرسنگ در نیم فرسنگ شهر درون این دیوار بود و بیرون از شهر
قهندزی دارند چند شهری کوچک و قلعه دارد آل سامان کی والیان خراسان بودند درین قهندز مقام
داشتند و قهندز را ربضی هست و مسجد آدینه بر در قهندز است و بازار ها در ربض قهندز است و در خراسان
و ماوراءالنهر هیچ شهر انبوه تر از بخارا نیست و رود سغد درمیان شهر میرود و از آنجا بآسیا و مزارعها رسند

و تا نه بیکند برود و زیادتی درایکری افتد برابر بیکند بجای که انرا سام کاس کویند و بخارا را هفت دروازه
هست یکیرا در شارستان خوانند و دیکر در نور و سه دیکر در کنده و چهارم در اهنین و پنجم در قهندز و ششم
دروازه مهر و هفتم دروازه بنی اسد ⁂ خوانند و هشتم دروازه سعدیان و قهندز را دو دروازه است در ریکستان
و دروازه مسجد آدینه و ربض را یازده دروازه هست یکی در میدان سوی خراسان و دروازه ابراهیم سوی شرق
و دروازه ریو و دروازه مردقشه و دروازه کلاباد و در نوبهار و دروازه سمرقند و دروازه ... و
دروازه حدشرون کی راه خوارزمست و در غشج و در میانه ربض بازار ها را دروازه هاست یکی در آهنین
و در پول حسان و دو دروازه سوی مسجد ماخ و میان اینها در واره دری هست انرا در رخنه خوانند
و دروازه نزدیک کوشک بوهاشم و دری نزدیک پول بازارک و دروازه مارحل و در کوی مغان و در
سمرقند و در میان شارستان و قهندز هیچ آب روان نیست و آب از رود بزرگ بردارند و ازین رود
دیکر رودها برخیزد یکی رود فرده در ارر رود بخارا برخیزد بجایکاهی که آنرا ورغ خوانند و بدرکوی مردقشه فرو
شود تا بزمینهای بوابراهیم رسد و از آنجا بدروازه شیخ بوالفضل رود و در رود نوکنده افتد و قرب
دو هزار کوشک و بوستان برین آب نهاده است بیرون از زمین کشاورزی و ازدهانه این رود تا بجای
کی بوکنده افتد مسافت نیم فرسنک راه بود و رود دیکری انرا باسکان خوانند از رود بزرگ برخیزد در میان
شهر نزدیک مسجدی کی انرا قبر اران باز خوانند و رودی دیکر از نزدیک مسجد عارض برخیزد و بوکنده بگذرد
و انرا جویبار عارض خوانند و رودی دیکری انرا برکنده خوانند بهری از ربض را آب دهد و بنوکنده
افتد و این رود نوکنده از رود بزرگ برخیزد نزدیک سرای حمدونه و بهری مردم ربض از آن آب بردارند
و باقی بیابان ریزد و رود اسیا از رود بزرگ برخیزد نزدیک نوبهار و بر سراها و آسیاها کذرد تا بآسیاها

و زمینهای بیکند رسد و ایشانرا آب دهد و رود کتبه هم نزدیک نوبهار برخیزد و باغها و بوستانها و کوشکها
را آب دهد تا از کتبه بگذرد و بغاران مرغ رسد رود ریاح از رود بزرگ برخیزد نزدیک ریکستان
و تا کوشک ریاح برود و هزار باغ و کوشک و بوستانرا آب دهد رود ریکستان بر ریکستان برخیزد و محلت
ریکستان و ربض و قهندز و سرای امارت همه آب ازین رود بردارند و از انجا کوشک حلال دیره رسد
نزدیک پول حمدونه رودی در زیر زمین میرود تا بحوضها بنی اسد رسد و حوضها برکند و فضله در بارکین قهندز
افتد و رودی دیکر ازین رود بزرگ برخیزد بجایکاهی که آنرا ورغ خوانند و بر سراهای دروازه رخنه کذرد
و تا دروازه سمرقند برود و از آنجا ببند ماسه افتد و یک فرسنک بکذرد روستاها فرغانه در وفن روستا
طواویس و ورق فرغانه سفلی و مه بخار جمر روستا کاحسوان ادمدان کندمان ⁂ سامجر ماد دن
سامجر ماورا النهر فراذن السفلی ⁂ اروان فروان العلیا انهیه ناحیت درون دیوار بست و انج
برون از دیوار بست حده مباحس و سن روستای کرمینیه جرغانه علیا رستاق غرقید سکند فرن وار
عمو در رود سغد بیرون از حایط بخارا بناحیت طواویس پیش از ان کی بدر شهر رسد بسیار رودها بر
یخیزد و بدیهها و حایطها و مزرعها میرود یکی از آن رود سافری کامست کی ناحیتی را آب دهد و تا او
دانه برسد و جرغان رود ناحیتی دیکر را آب دهد و تا جرش برود رود جرع این ناحیت را آب دهد
و زیادتی برود بزرگ باز آید و رود نوکده کی ناحیتی برانست و تا ده قرابه میرسد و رود جسبکی
روستائی بر آن نهاده است و رود بسته و رود رامیتنه و رود فروان العلیا تا خامه برود
و رود میکان تا بروانع میر برسد هر یکی ازین رودها ناحیتی را آب میدهند بیرون از حایط و انچه بآب
در میان ربض بخارا میرود و رودهای پیش ازین یاد کردیم از و بر یخیزد و بیشتر ازین رودهای از رود

سغد بر منحرد آنست کی گشتی بر و برود و درین حایط بخارا کی گفتیم دوازده در دوازده است هیچ کوه و
بیابان نیست ؛ همه قهندز و کوشک و دیه و باغ و بوستان و کشت و میوه ستانست و هیزم ایشان
از باغها بود و از بیرون هیزم گز و نی برآورند و زمینهای سغد و بخارا همه باب نزدیک بود ازین سبب درختستان
بلند نباشد چون گوز و سپید دار و انچ بدین ماند و اگر نهالی از آن بنشانند دراز و بلند نشود و میوه بخارا بهتر و
خوشتر از میوه همه ماوراءالنهر بود و زمین بخارا چنانست کی اگر مردی یک گری زمین را عمارت کند همه در باب
معیشت او و پیوستگان او از آن برخیزد و از بسیاری مردم و انبوهی کی هست ارتفاع بخارا مردم بخارا را کفایت
نبود از ماوراءالنهر و دیگر جایها غله انجا آرند و نزدیک ترین کوهها بخارا کوهیست کی انرا ورکه خوانند کی میان
سمرقند و کش بیرون شود و تا شارستان سروشنه باز گردد در حد فرغانه و بطراز پیوندد و تا حد چین برسد
واین بیابان کی در نواحی سروشنه است در حد فرغانه و ایلاق تا خرخیر همه در برابر عمود این کوهست و
کان نوشادر و کان زاج و معدن اهن و زیوه و مس و سرب و معدن زر و پیروزه بفرغانه باشد و چشمه
نفت و قیر و زفت و سنگی کی چون فحم آتش در گیرد و می سوزد و میوه مباح کی پیش ازین گفته ایم همه درین کوه
باشد و آبها در وهست کی بتابستان گرم یخ بندد و بزمستان سرد گرم باشد و دو بخارا را ناحیتهاست درون
دیوار و بیرون دیوار آنچ درون حایط است طواویس بزرگترین شهریست درین نواحی محکث زندنه
معکان مجاره و آنچ بیرون حایط است بیکند و فرن کرمینه حدمنکرجر عاتکت مدیامجکث و طواویس شهریست
باره دارد و از ماوراءالنهر هر سال وقتی معلوم خلقی انجا جمع شوند آب روان و باغ و بوستان فراوان باشد
و قهندزی دارد و شارستان و مسجد ادینه در شارستان بود و کرباس بسیار خیزد از آنجا و دیگر شهرها
کی درون دیوارست بیکدیگر نزدیک باشند در عمارت و بزرگی کرمینه بزرگتر از طواویس بود و خر عانکت

و مدیامجکث هر دو برابر یکدیگر بوند در عمارت و هر شهری از نواحی بخارا ناحیتی دارد مگر بیکند کی روستا
ندارد و لیکن قرب هزار رباط دارد بیکند را دیوارهست و در مسجد ادینه محرابی ساخته اند کی در همه
ماوراءالنهر با تکلف تر از آن نیست ؛ فرن شهریست نزدیک جیحون و روستا دارد و زبان اهل بخارا
زبان اهل سغد باشد و مردمان بخارا فاضلان باشند و معاملت بدرم کنند و سیم ایشان غدربی باشد و جز
بار ماوراءالنهر نرود و بیشتر قبا و کلاه پوشند و در بخارا درون شهر و بیرون شهر بازارها باشد بوقتهای معلوم
کی روز بازار آنجا جمله شوند و بسیار بازرگانی کنند و از بخارا و نواحی کرباس و زندنچی خیزد ؛ و شنوده ام کی قهندز
بخارا را خاصیتی هست کی هرگز جنازه هیچ پادشا ازین قهندز بیرون نیاورده اند و هر آن رایتی که درین قهندز بسته اند
ندیده اند کی شکسته شدست و گویند کی اصل مردم بخارا در قدیم قومی بوذند کی از اصطخر انجا انتقال کردند
و سامانیان در بخارا مقام داشته اند بحکم آن کی سرحد خراسان و ماوراءالنهر است و مردمان بخارا چنان
فرمانبردار و نیک عهد اند کی پادشاهان وطن در میان ایشان اختیار کردند ؛ و پادشاهان خراسان از آل
سامان اسمعیل بن احمد بوذ و در بخارا مقام داشت و مردمان خراسان با او خیانت کردند هم در بخارا
بماند و فرزندان او هم آنجا بماندند ؛ و پیش از آن ولات ماوراءالنهر بسمرقند مقام داشتندی یا بچاچ
و فرغانه و از آن پس ولات بخارا از خراسان جدا بوذندی تا آخر وقت طاهر ؛ و بخاره بر راه بیکند
نهادست و میان آن و میان راه یک فرسنگ است ؛ و معکان بر پنج فرسنگی شهر نهادست بر
دست راست راه بیکند و از آنجا تا راه سه فرسنگ زمین باشد و دیه بر چهار فرسنگی بخارا باشد ؛ و محکث
بر راه طواویس باشد بچهار فرسنگی ؛ و از کرمینه تا بیکند یک فرسنگ باشد در حد سغد ؛ و مامجکث بر
رود سغد نهادست برتر از بیکند ؛ و خاتمکث برابر کرمینه نهادست و سغد بخارا پیوسته است

و جون از کرمینه بگذرد به بوسی آید انکه بجر ودکانی انکه سپیه روذ سمرقند انجه میانهٔ سغد است و قصبهٔ سغد
سمرقندست و بر جانب جنوبی نهاذست از روذ سغد قهندز و شارستان و ربض دارذ و سرای امارت
و لشکری شه همه در قهندز بوذ و شارستان حصاری دارذ بچهار دروازه در چین بر جانب شرق و در نوبهار
سوی مغرب و در بخارا بر جانب شمال و دروازه کش بر جانب جنوب و در سمرقند آب روان در بازارها
و محلتها و سکنها میروذ و روذی از زیر ساخته اند بر سنگی بلند از روی کران بردارذ تا دروازه کش و روی
این روذ از زیرست و گرد بر گرد شهر خندقی عظیم هست و سنی درین خندق بسته اند و آب بر سر آن رانده
در روزگار جاهلیت و آباذان تر جائی در شهر اینجا یکاهست که سر طاق گویند و جوی از زیر بر سر آنست و
دکانهای این بازار بسیاری آنست که عمارت اینجوی وقف کرده اند و گرکانند که آنرا نگاه دارند پیوسته
تابستان و زمستان و مسجد آذینه در شارستان بوذ زیر قهندز و در شهر از این روذ از زیر آنها و جویها بر خیزد
که باغها و بوستانها را آب دهد و سرای امارت در قهندز بود و شارستان بر یک گوشهٔ ربض است نزدیک
روذ سغد و دیوار ربض از سغد گرفته اند از جایگاهی که انرا بابسه خوانند از حد کوهک و سنجین پورسان در
گرذذ و بر این فنک بر دروازه دیورد با در محمد تا در غداود تا کار رود و این روذ گرد بر گرد ربض میگردد
چون خندق و سغد از این دیوار دو فرسنگ در دو فرسنگ بوذ و جشمهٔ شهر و بازارگاه سر طاق است و از آنجا
بازارها و محلها بر خیزد و کوشکها و بوستانها و کم سرای بود که در و بوستان نباشد چنان که اگر کسی بر قهندز
رود و نگاه کند همه سراها به درخت پوشیده باشد که در سراها و در محلها و بر کنار جویها و دکانها همه
درخت بوذ و سمرقند قرضهٔ ما وراء النهرست و دار الملک در سمرقند بوذست تا روزگار اسمعیل بن احمد
بخارا افتاد و دو دیوار ربض را درهاست یکی از آن در عبد آورد و دیگر در اسفنک و در سرخس و در

افیز

افینه و در کوهک و در روسین و در دیودد و در فرخشه و گویند که این شارستان تبع بنا نهاذ و
ذو القرنین جیزی بر آن زیادت کرد ⁂ مصنف کتاب گوید که من دروازه دیدم بسمرقند روی در با آهن
پوشیده و بر یک باره از آهن جیزی نبشته از آن مردمان پرسیدم گفتند این دروازه تبع نهاذست و بزبان حمیری
بر این آهن نبشته است که از صنعا تا سمرقند هزار فرسنگ است و آن مردمان علم آن کتاب میراث داشتند
پس در فتنه که من بسمرقند بوذم فتنه افتاد آن دروازه بسوختند و آن کتابت ضایع شد و از آن پس ابو المظفر
محمد بن احمد بن نصر ابن احمد بن اسد آن دروازه هم چنان آهنین بفرموذ ساختن لیکن آن کتابت ناپدید شد
و اگر نه آبها بسیار بوذی و درختان فراوان از بید و غیره هوای سمرقند از انبوهی تباه شدی و بناهای سمرقند از
گل و چوب باشد و مردمان سمرقند مردمانی با جمال و نیکو روی و آهسته و با وقار باشند و مروت بازرگ[انی]
ورزند و از سمرقند تا کوه یک مرحله ⁂ و کوهی کوچک بشهر پیوسته است آنرا هم کوهک خوانند چنانکه میل
در ارای این کوه بوذ گل و سنگ عمارت و سنگ آهک و سنگ آبگینه و آنچه بدین ماند ازین کوه بردارند و شنوده
ام که درین کوه معدن زر و نقره هست لیکن نگذارند که بکار برند و آبهای شهر همه از روذ سغد است و سر این
روذ از کوههای تم خیزد بالای خجابنان و این آب را آبگیری هست آنرا نوی خوانند چون دریا و گرد
بر گرد آن ناحیتی هست که آنرا برغر گویند این آب از آنجا روذ تا جائی رسد که آنرا بنجیکث گویند و از آنجا
بورغس رسد که سر بندست و از آنجا که روذهای سمرقند پراکنده شود در جانب شرقی و در جانب غربی
و اما روذهای جانب شرقی برابر ورغس برون شود بجایگاهی که آنرا عربان گویند سبب آن که کوهها
کم شود و زمینهای کشاورزی پدید آید و روذها از این جایگه بر خیزد روذ دوس و روذ بارش و روذ
بستم و روذ دوس بر ظاهر سمرقند میروذ و روذهای شهر و روستا همه از این روذ بر خیزد و روذ بارش هم

از نزدیک این رود برخیزد در ناحیت جوب و روستای بسیار ازو آب خورد و بزرگترین رودها رود
بوست و رود بارش هم از نزدیک این رود برخیزد در ناحیت جوب و روستای بسیار ازو آب خورد
ازو هرد و کشتی بر تابد وازین دو رود رودهای بسیار برخیزد و دیها و مزرعهای بسیار آب دهد از ناحیت
ورغس تا روستایی که آنرا ازرغم خوانند ده فرسنگ درازا در چهار فرسنگ پهنا تا یک فرسنگ باز آید
در عرض ان ناحیت برغس و ماتمریج و زرغم و سجر و بالای زرغم و رودهای که از صحرای عربان برخیزند؛ رود
اشتیخر و رود ساوات و رود مورماجن و رود ساوات بر ظاهر مورماجن بگذرد و بسیار دیهها را آب دهد
و از آنجا بر وستای ودان رود و بحدود عمل اشتیخر رسد و از اول تا آخر این رود مقدار دو مرحله باشد و
رود مورماجن سوی شهرست مقدار هفت فرسنگ ناحیت را آب دهد این رودها ازین وادی برخیزد پیش
از آن که بسمرقند رسد و از جانب غربی هیچ رود ازو برنخیزد تا بسمرقند نرسد و از دهانه این وادی تا سمرقند
بیست فرسنگ بود چون از سمرقند بگذرد مقدار دو مرحله رودی ازو جدا شود آنرا رود ذی خوانند؛ و در همه
سغد هیچ رود چنین آبادان و پر منفعت و انبوه و با عمارت نیست که این رود آنگاه ازین رود ذی رود
تا خرذ در برابر بهرده و بر شهر تا بحدود کرمینه رسد و از آنجا ببخارا رسد و در جانب شرقی برابر سمرقند رود
ازین وادی جدا گردد چون رود کمجکت و روستای کمجکت و روستای مرزبان را آب دهد و بوذکی رودی
ازین وادی برخیزد و رودهای دیگر ازو جدا میگردد تا نزدیک حایط بخارا و مقدار این وادی از برغس تا
حد بخارا آن جایگه که گفتیم که درون حایط بخارا رودها ازو جدا میشود شش روزه راهست رود بر رود و بوستان
بر بوستان چنان که اگر کسی از کوهی نگاه کند در وادی سغد جز سبزی و درخت هیچ نتوان دید مگر قهندزها
کوشکی و در ناحیت برغس باغها و ضیاع بسیار است که خراج آن وضع کرده و در وجه عمارت بند نهاده

وازین وادی این رودها که یاد کردیم برخیزد؛ و زربول کوهک بر در سمرقند بگذرد چنان که بوقت آب
خیز زیر پول چند مرد بالا آب بود و آب این وادی تابستان زیادت شود از برفهای بسیار بر کوهها
غرجستان و ستورشنه و سمرقند و بود که آب غلبه کند و بندها را بیم بود انکه مردم سمرقند را نفیر بانید تا خرسار نه
در پیش آن بندها؛ روستاهای سمرقند بنجیکث و ورغس ساوادان و فارمغ و در ناحیت فارمغ جایگاهی است که آنرا
رود خوانند اخشید که ملک سمرقند بود درین دیه مقام داشتی و هنوز کوشکهای اخشیدی آنجا بر جایست و بجز
ثغر ورغس بود و بهرد و در شمار فارمغ بودی کنون مشهور گردانند و روستای زرغم بر روستای فارمغ پیوسته است این
روستای زرغم بر روستای غرپوند و بنجیکث شهری پرنعمت است با میوهای نیکو گوز و موز و سیب روستای فارغ
از همه روستاهای سمرقند آبادان تر و انبوه تر است ساروان کوهیست بر جنوبی سمرقند هوای درست دارد
و مردم آنجایگاه از دیگران تندرست تر و نیکو روی تر باشند و درازای این روستا مقدار ده فرسنگ بود
و در ساروان جایگاهی هست که ترسا آن آنجا گرد آیند و عبادت کنند و آنرا وقف بسیار است و آنجایگه را ورکرد
خوانند ناحیت زرم بی آبست لیکن آبادان و پر انبوه بود و ستوردار باشند مردمانی توانگر و هوای درست دارد
و درازای این ناحیت دو مرحله باشد و بهردی را دو فرسنگ زیادت حد بود و گویند که اگر کشت این ناحیت را
آفت نرسد یکساله ارتفاع آن سغد و بخارا سالها بر تابد و چراگاههای این ناحیت به از چراگاههای همه ماوراءالنهر
بود اینست روستاهای سمرقند بر دست راست این وادی و نواحی جانب دست چپ اول پارکث نزدیک
سروشنه آب ایشان از چشمها بود و غله بر بخس کارند و چراخور ندارند و جایگاهی تنگ بود و روستای ورغد
بر حد سروشنه و پیوسته بارکث روستا بورماخر باشد بر حد و دسمرقند روستای فراخ و پر نعمت بود و از غد
عربان تا حد سمرقند مقدار یک مرحله این روستاست درازا و پهنا و روستای کبوذنجکث دیهای بزرگ با درختان

بسیار روستای ودان ناحیتی آبادان و پرنعمت کوه و هامون و نحس وآبی و هرگونه باشد و شهر ودان و شهر کش

یک دیگر نزدیک است و این هردو جای قوی عرب داشته اند از بکر بن وایل ایشان را ساعیان خوانندی

و ایشان را در سمرقند ولایتها بوده است و سرایها داشته اند کی آزاده و را نضیافات خوانندی یعنی مهمانخانها و

روستای مرزبان باین ناحیت پیوسته است و مرزبان بن کسفی آنجا داشت کی او را این ناحیت در جمله

برداران سغد بحضرت عراق خوانده بودند روستاهای سمرقند این دوازده روستاست کی یاد کردیم شش روستا

بر جانب راست وادی سغد و شش روستا بر دست چپ و روستای نغیان در قدیم با عمل سمرقند رفتی در روزگار

افشین با عمل سروشنه تحویل کردند و مساحت هریک ازین روستاها دوازده کانه یک مرحله تا نیم مرحله بود

معاملت سمرقند بزر باشد و بدرم اسماعیلی شکسته و نقدی دیگر هست آنرا محمدی گویند و جز در اعمال سمرقند هیچ

جای دیگر نرود و استیجاز از عمل سمرقند مفرد باشد و روستاها و باغ و بوستان و مرغزار بسیار دارد و نواحی سغد

همه خوش و با نزهت و نعمت است لیکن این شهر خسمه سغد است شارستان و قهندز و ربض دارد و رودهای

آب روان ؞ و عجیف بن عنبسه درین ناحیت مقام داشتی تا آنگه کی معتصم بگرفت و معتمد این شهر را

بمحمد بن طاهر بن عبد الله بن طاهر داد باقطاع و کسانیه آبادان ترین شهرهای سغد است و کسانیه و سنجر از

کوههای شاغر بدید باشند تا بکسانیه مقدار پنج مرحله در یک مرحله باشند ؞ و روستای کسانیه دو

مرحله باشد و هردو بر دست چپ وادی سغد نهاده است دبوسی و ربنجن و باره شهرند بر جانب راست

وادی سغد بر جاده خراسان و ربنجن بزرگتر و آبادان تر از دبوسی بود و دبوسی را روستاکث و خسمه

سغد شهر کسانیه است و درو مردمان توانگر باشند ؞ کش شهریست قهندز و ربض دارد و د و

شارستان و شارستان درونی و قهندز خرابست و مسجد آدینه درین شارستان و یرانست و بازار در ربض است

و مساحت این شهر سه فرسنگ در سه فرسنگ بود شهری گرمسیرست و عمارت از گل و چوب سازند و میوه

این شهر پیش از میوه همه ماوراء النهر فراز رسد و در شهر وبا بسیار بود و شارستان درونی را چهار دروازه

است یکی در آهنین و دیگر دروازه عبید الله و سوم در قصابان و چهارم در شارستان و شارستان بیرونی را

دو دروازه است یکی در شارستان درونی و دوم در برکستان نام و بیرون دروازه دو رود است

یکی رود قصابان خوانند از شهر سیام خیزد و هردو رود بر دروازه شهر گذرند و روستا را رودهای دیگر است

یکی بجاج رود بر راه سمرقند بر یک فرسنگی شهر و دیگر خشکرود بر راه بلخ بر یک فرسنگی شهر و رود دیگر آنرا جوانرود

خوانند بر راه بلخ هشت فرسنگی شهر و زیادتهای این آبها در وادی نخشب افتد و در همه سراهای این شهر آب

روان باشد و سرابوستانها و مساحت این روستا قرب چهار روزه در چهار روزه راه باشد و ازین شهر کش

میوه و حبوب بسیار خیزد و در کوههای کش عقاقیر بسیار باشد چنانکی بدیگر ولایتها برند و روستاهای بسیار دارد از آن جمله

روستای میان کش ؞ و روستای ورد ؞ و روستای بلاندرن ؞ و روستای واسمان ؞ و روستای

کسک ؞ و روستای ارو ؞ و روستای ورماجن ؞ و روستای سیام ؞ و روستای ارغان ؞

و روستای جارودان ؞ و روستای جران ؞ و روستای سوروده ؞ و روستای سنگرده درونین

و روستای سنگرده برونین ؞ اینست روستاهای شهر کش ؞ نخشب شهریست قهندز خراب دارد و ربض را

چهار دروازه هست یکی دروازه بخاری و دیگر دروازه سمرقند و سه دیگر در کش و چهارم در غوبذین و این شهر بر ره

گذر فاراب و بلخ نهاده است در هامونی و از شهر تا کوه دو روزه راه بود سوی کش و از نخشب تا جیحون همه بیابانست

و رودی آب بزرگ در میان شهر میرود و این آب از فضلهای آبهای کش جمع میشود و روستای نخشب را آب

دهد و سرای امارت نزدیک این آبست بجایگاهی که آنرا سرپول خوانند و زندان هم درین نزدیک است

وسجد آدینه سوی درغربی باشد و نمازگاه عید سوی دروازه بخاری بود و بازارها در ربض باشد درمیان سرایها
امارت و مسجد آدینه ونخشب را نواحی بسیارست و دو قصبه دیگر دارد یکرا بزده خوانند و دیگر کسبه و دهها دارد
از شهر بزرگتر و درهمه نخشب ونواحی جز این یک رود که گفتیم نیست واین نیز چون تابستان گرم گردد منقطع
شود و کشاورزی خشک نخس بود و بوستانها را آب از چاه دهند و شهری پر نعمت است ⁂ سروشنه نام
اقلیمست چنانکه سغد و هیچ شهر و دیه درین ناحیت باین نام نیست و در کوهستانها نهاده است و حد مشرقی
سروشنه با فامر و فرغانه دارد و غربی با حدود سمرقند و شمالی با جاج و جائی از فرغانه و جنوبی سوی کش و چغانیان
و شومان و واشگرد و راست و قصبه سروشنه را بزبان ایشان ونجکث خوانند و نواحی اخیت اران سابکت
کوکت غزق و علکت ساباط نامهن دیرک و مجکث جرغانه و جایگاه والیان و مجکث است قریب ده هزار
مرد در شهر باشد و عمارت همه از چوب وگل بود و شارستان درونی دیوار دارد و ربض دیواری دگر دارد
و شارستان درونی دو دروازه دارد یکی را دروازه بالاهن خوانند و دیگری را دروازه شارستان مسجد
آدینه در شارستان درونی است و قهندز ودرین شارستان رودی بزرگ میرود و آسیائی برین آب ساخته اند
و برکنار آب درختان نشانده و بازار در شارستان هست و در ربض نیز هست و مساحت شهر یک فرسنگ
بود و آب خندق سرایها و کوشکها و باغها و کشتزارها میرود و ربض را چهار دروازه است یکی دروازه
زاهین دوم دروازه ابن سمند و دروازه ابن حکت و دروازه کهلبان و این شهر را شش رود هست یکی
را باربن خوانند که در شارستان میآید و دیگر ارحش و سوم رنجاجن چهارم اسکیکه پنجم رودکی ششم
سکه و هر شش از یک چشمه میرود و ده آسیا گرد آب باشد و از شهر تا سر چشمه کم از نیم فرسنگ باشد
زامین خند سروشنه بود بر راه فرغانه است که سوی سغد روند و بزبان ایشان این شهر را سیسده

بلس خوانند و عمارتی محدث ساخته اند و دیواری گرد آن درکشیده و کاروان و راه گذری که از فرغانه
سوی سغد روند آنجا فرود آیند آب روان و باغ و کشاورزی فراوان دارند و پشت این شهر با کوههای سروشنه
دارد و روی با ولایت غز ⁂ بیابان دیرک شهریست در ناموئی نهاده قصبه روستای بکمار سرایها و رباطهای
بسیار دارد و بر دو فرسنگی شهر رباطی هست که آنرا رباط حدس خوانند افشین بنا کرده است بهترین همه
رباطهاست مردمان سمرقند را هیچ رباط بهتر ازین نیست درمیان رباط چشمه آب بر میآید و بر سر چشمه گنبذها
ساخته اند و هیچ رباط بولایت دشمن نزدیکتر ازین نیست و شهر دیرک شهری پر نعمت است و آبهای روان و
باغها و بوستانها دارد و اینهمه شهرها که درین اقلیم یاد کردیم برابر یکدیگر باشند مگر شهر سمنده که آب روان دارد لیکن
باغ و بوستان نبود بحکم آن که سرمای سرد باشد و شهری بزرگ است و تابستان مرغزارها باشد ⁂ و راه این
وسا بالا راه فرغانه و جاجست واگر براه خجند روند براه کرکت نخست بفرغانه باید شدن از سمرقند نه فرسنگ
درهمه سروشنه رودی بزرگ نیست که کشتی بر تابد لیکن آبها روان و چشمها و مرغزارها فراوانست روستاهای سروشنه
بتاغر مسحار ⁂ برغر فرنا معام ⁂ سک ⁂ نکس ⁂ لسمک ⁂ واینهمه کوهستانهای دشوارست و سردسیر ⁂
ولایت تیم حصارهای استوارست و معدنهای زر و سیم و زاج و نوشادر درین ولایت است و کان نوشادر
کوهیست و در آن غاری هست و از و بخار بر میخیزد بروز چون دود نماید و شب چون آتش و آنجایگه که این بخار
بر میخیزد خانه ساخته اند بر سر بخار و در و روزنهای آن استوار کنند چنانکه هیچ بخار بیرون نشود و در اوج
این خانه نوشادر می بندد و در آن وقت که در باز خواهند کرد مردی چابک برود و نمد تر کند و تن خود را
نمد تر کرده بپوشاند و در باز کند و سبک در رود و آنچه تواند بردارد و اگر درنگ کند بسوزد و این بخار
از جائی بجائی بگردد چون جائی ناپیدا شود کوه را بکاوند تا پدید آید و باز بر سر او خانه سازند و چون خانه

نساخته باشد این بخار بوزد چون در خانه مختفی شود تبه شود و سوزان گردد و جبال تیم سه جایگاهست
تیم نخستین و تیم میانگین و تیم درونین و آبهای سمرقند و سغد و بخارا از تیم میانگین برخیزد و بر غاوفند
و بسمرقند رسد و از سجارا آبها برخیزد و بیش غزاید و در آب سمرقند آمیزد و برود خشابان ورود
دهیهای افشین افتد و در ناحیت سمنده اشتیهای نیکو سازند و آهن از فرغانه خیزد و در سمنده روز
بازاری هست که مردم از ناحیتهای دور آنجا روند هر ماه یکبار بستانش و ایلاق مساحت هر دو ناحیت
دو روزه راه باشد در سه روزه و در همه سغد و ماوراء النهر چنین اقلیمی نیست بآبادانی و عمارت حدی
با وادی چاچ دارد که در دریای خوارزم افتد و حدی با کان آهن بر حد و سنجاب و حدی با کوههای
که باعمال بستانش پیوسته است و حدی با پیکر ترسا آن و همه زمین ها موات و از ثغرها که در روی ترکستان نیست
هیچ ثغر عظیم تر از چاچ نیست عمارتهای فراخ و بسیار دارد و در هر سرای آب روان و سبزی باشد و عمارت
همه از گل بود و قصبه این ناحیت را بنکث خوانند و شهرهای دیگر اینست ؞ دیوماکث ؞ حدینکث
کیکوال ؞ سحاکث ؞ ساکث ؞ خوسکث ؞ سعو ؞ وادر لانکث ؞ کلبنجک ؞ غرجنک
غزل ؞ اودکث ؞ عاج ؞ خودر ؞ وردوک ؞ کبرنه ؞ بهداکث ؞ نوکث ؞ نغیک
برکوس ؞ حانوکث ؞ جبوکث فرکث ؞ کدال ؞ دکاکث ؞ اینهمه شهرهای چاچست و شهرهای
ایلاق اینست قصبه را نوکث خوانند و نواحی سکاکب ؞ بالحجاش ؞ ربک ؞ مالابان ؞
اربلج ؞ سودلع ؞ نکث ؞ حمرل ؞ بنکث ؞ کهشم ؞ دحکث ؞ حامص ؞ حرجاکث ؞ و
نوکث که قصبه است قهندزی دارد بیرون از شارستان و دیوار قهندز و شارستان هر دو یکیست
و ربضی دارد و بر ربض دیوارست و بیرون این دیوار ربضی دیگر هست و ده بوستانها و سراها و این

اندر

ربض را نیز دیواری در کشیده است و قهندز را دو دروازه است یکی سوی ربض و یکی سوی شارستان
و شارستان باروها دارد و سه دروازه بروست یکی دروازه ابو العباس خوانند و دوم دروازه کش و سوم
در آهنین و ربض نخستین ده دروازه دارد یکی دروازه چمدین و دیگر در آهنین و سه دیگر دروازه میر و چهارم در
فرخان و پنجم در کنده و ششم در کوامج ؞ و هفتم دروازه کوی سهل و هشتم در راشد سجاق و نهم در کوی خاقان
و دهم دروازه کوشک دهقان و ربض بیرونی را هفت دروازه است یکی دروازه وعلت و دوم دروازه
حارک و سوم در سکیه بجاق و چهارم در آهنین و پنجم در کردکان و ششم دروازه سرک و هفتم دروازه بغرباد
و سرای امارت و زندان در قهندز بود و مسجد آدینه بر دیوار قهندز نهاده است و در شارستان درونی بازارکی
هست لیکن بازارها بزرگ در ربض است و درازای شهر از دیوار سوم بیرونی در پهنای شهرها برابر بدیوار
بیرون باز رسد یکفرسنگ بود و در شارستان درونی و در ربض آبهای روانست و در ربض بوستانها و آبها
فراوانست و دیواری کشیده است عظیم از کوهی که آنرا سابلغ خوانند فاکنار وادی چاچ که سدست در پیش
ترکستان تا در نتوانند آمدن و این دیوار عبدالله بن حمید بنا فرمود کردن و چون ازین حائط بگذرد خندقی
عظیم در پیش دیوار ساخت از کوه تا کنار وادی بر درازای دیوار از حائط تا خندق یک فرسنگ بود و رودی
دیگر دارد آنرا رود ترکستان گویند بهری از اسکام خیزد و بهری از ولایت جکل و چون بشهر نجاکث رسد در
وادی چاچ آمیزد و ایلاق را رودی هست بایلاق باز خوانند هم از ترکستان خیزد و زیادتی برود چاچ ریزد
قصبه ایلاق نوکث است و چند یک نیمه بنکث بود قهندز و شارستان و ربض دارد و سرای امارت در
قهندز است و بازارها درون ربض است و در شارستان و ربض است و در شارستان و ربض آبهای
روان باشد و چاچ و ایلاق یکدیگر پیوسته عمارت و باغ و بوستان از ایلاق تا وادی چاچ منقطعست

کی برنده نشود ⁂ ومعدن زر و سیم در کوههای ایلاق بود و کوه ایلاق بحد فرغانه است و بیکث از همه
شهرهای ایلاق بزرگتر است انگه خرسیکث انگه سوکث و دیگر شهرهای چاچ خرد تر از تونکث و بزرگترین شهرهای
ایلاق تونکث است انگه نوبکث و دیگر شهرهای کوچک اند و در همه ماوراء النهر دار الضرب نیست مگر در سمرقند
و در بنکث سپیجاب شهریست چند یکی از بنکث قهندز و ربض دارد قهندز خراب شده است شارستان
و ربض آباذان است و باره بیرونی مقدار یک فرسنگ بوذ و درمیان ربض آب روان و باغ و بوستان نیست
از شهر تا بابان کوه سه فرسنگ باشد و شارستان را چهار دروازه است در بوجک و در فرخان و در سکر آنذ و
در بخارا و بازار در شهر و ربض هر دو جای هست و مسجد آدینه و سرای امارت و زندان هر سه در شارستان
درونی بوذ و در خراسان و ماوراء النهر هیچ شهر نیست کی خراج ندارذ مگر سپیجاب نام شهرها در ناحیت
سپیجاب بدهکث رسابنکث ⁂ طراز اطلح سلی کدر پسکند ساو غر صبران و سیج اما سارسکث قصبه کوره
گنجده است کدر قصبه فاراب و سیج هم از شهرهای فاراب است میدان شهریست کی غز بصلح آنجا آیند و
بازرگانی کنند چون درمیان جنگی نبوذ شهری بنعمت است ⁂ فاراب نام ناحیتی است و ساحت آن و بیکر آن نیم روزه
راه بود لیکن همه جایهای استوار است و ناحیت تحال است و مزرعها دارد در غربی وادی کی از رود
چاچ آب بر دارد و صکند بر جانب غربی رود چاچ شهری انبوه باشد از هر گونه مردم غز و خلخ و غیر آن مسلمان
شده اند و همه غازی باشند و درمیان فاراب و کنجده و چاچ مراعی بسیار است خرگه نشینان باشند همه
مسلمان لیکن طاعت کس ندارند و طراز سرحد است میان ترک و میان مسلمانی و گرد بر گرد آن حصارهاست
کی بطراز باز خوانند و حد اسلام تا اینجا یگاهست و از آنجا بخرگاههای خرلخیان در شوذ اینست حد چاچ ⁂
و خجند نزدیک فرغانه بوذ و اگرچه در عمل نیست برکران رود چاچ نهاذست بر جانب غربی و درازای

او نیز قهندز

شهر بیش از پهناست و مقدار یک فرسنگ درازا دارد و تونکث شهری با باغ و بوستان باشد و در اعمال ایلاق
نوکث شهری دیگر نیست و شارستان و قهندز دارد و مسجد آدینه در شارستانست و سرای امارت در ربض
بکوی میدان و زندان در قهندز شهری خوش است و میوهای نیکو دارد و مردم این شهر اهل مروت و با جمال باشند
و ارتفاع این شهر مردم را کفایت نبوذ از فرغانه و سروشنه و دیگر نواحی غله انجا برند تکیه بر رود چاچ و این
رودی بزرگ است عمود این رود از ترکستان خیزد در حد اوزکند انگه رود خرساب و رود اوس و قبا و
رود حد علی و دیگر رودها درآمیزد و رودی عظیم شود و باخسیکث آید انگه بخجند رسد تا بابکث و تا بنکث و
فاراب و چون از حد صبران بگذرد برین آب دو روزه خانه غز باشد و قیاس این رود خجند و نهر از
جیحون باشد و درین آب غله برند سوی غز چون آشتی باشد و این غز بیشتر مسلمان اند لیکن دار الملک غز است نشست
و زمستان پادشاه غز بانجایگه مقام دارد و پادشاهی غز راست از خوارزم تا انجایگه ده مرحله بود و از انجا
تا فاراب هشت مرحله فرغانه نام اقلیمی است فراخ و بانعمت و روستاهای بسیار و قصبه آنرا اخسیکث خوانند
در هامونی نهادست بر جنب رود قهندز و شارستان و ربض دارد سرای امارت و زندان در قهندز است
و مسجد آدینه در شارستان و نمازگاه عید بر کناره رود چاچ و مقدار سه فرسنگ ساحت شهر بوذ و ربض شهر
دیوار دارد و شارستان درونی را پنج دروازه هست در بحیره و در مردقه و دروازه کاسان و در مسجد آدینه
و در رباه و در شارستان و ربض آبهای روان و حوضها دارذ و بر همه دروازها باغ و بوستان است و
رودها مقدار دو فرسنگ ⁂ قبا خیرا اخسیکث باشد از بن همه ولایت خوشترست قهندز و شارستان
و ربض دارذ قهندز ویرانست و مسجد آدینه در قهندز است و بازار و سرای امارت و زندان در ربض است
و ربض دیوار دارذ و باغ و بوستان و آب روان فراوان دارذ   اوش چند قبا باشد شارستان و قهندز

آباذان دارذ سرای امارت وزندان در قهندز نست شارستان ربض دارذ وربض دیوار دارذ ودیوا
بکوه پیوسته است کی دیذبان برانکوه باشذ کی لشکر ترکستان رانکاه دارذ واوش سه دروازه دارذ دروازه
کوه ودروازه آب ودروازه مغکده اوزکند کرم سیرترین ولایت فرغانه است وسرحد ولایت ویدشمن
نزدیکست واوزکند چند دو یک اوش بوذ قهندز وشارستان دارذ وباغ وبوستان وآب روان
ودر همه ماوراء النهر روستائی فراخ تر ودیههای بزرکتر از روستای فرغانه نیست ودیه بوذ کی یکفرسنک
درازا وپهنا دارذ مردم وستور بسیار وکشاورزیهای فراوان ونواحی فرغانه انیست بسیار ترین بساتین
ذین اسره نوان ممار وجان خد علی واورست لنض واست ونخستین نواحی فرغانه بسیارترین است چون
ازراه خجند درآیند وشهرهای این ناحیت وانکث ❊ سوح ❊ خواکند ❊ رستان ❊ وشهرهای بسیار
برین مرغینان رند واس بربک اسعان ادکان ودرنجد ودکهستان وناسون هردو باشد کمیا
ناکاخس ❊ سح شهری باشذ جذاکانه ❊ اوال نام شهرست وناحیتی در آن پیوسته است در حد اوش
شهری هست آنرا مدوانه خوانند واوزکند نام شهرست ودرعل اوزکند شهری دیکر نیست ❊ میان
روذان نام ناحیتست وقصبه انرا خلام کویند امیر حسن نصر احمد را ولادت درین شهر بوذست کروان
نام شهرست کرد برکرد این شهر دیهها بسیارست ❊ اورست ❊ سلکند ❊ سلاب ❊ این هردو شهر
در بند ترکستانست از میان روذان خان کی اوزکند در بندست وانجاکه راهفت ده خوانند مغفا تره
دیه بوذ در شمار ترکستان درین عهد ی نزدیک مسلمانان افتاد ودر حد فرغانه معدن زر وسیم هست در ناحیت
بواد واخسیکث ونیوه از کوههای سوح برخیزد ودر ناحیت بسیار ترین چشمهای زفت خیزد ودر کوه اشتر
چشمه نفت است وکان پیروزه ومس وسرب وآهن همه در حدود فرغانه بوذ وسنکی کی پیش ازاین

کفهم کی چون فحم درکیرذ وبسوزد ودرین کوهها باشذ وچون سوخته بوذ خاکستر انرا باآب بکشند ودر جامه شستن
بجای صابون بکار برند وهم درینکوه سنکها باشذ پاره ازآن سرخ وپاره زرد وپاره سبز وپاره سپید واز
ترکستان باوزکند نوشاذر معدنی افتد جان کی درکوههای تیم یاد کردیم **راه از وادی جیحون تا**
فرغانه از فرین تا بیکند یک مرحله ❊ از بیکند تا بخارا یکمرحله ❊ واز بخارا تا طواویس از طواویس
تا کرمینه واز کرمینه تا دبوسی واز دبوسی تا اربنجن از اربنجن تا زریان از زریان تا سمرقند از سمرقند تا ابارکث
از ابارکث تا رباط سعد هفت ده مرحله باشد وسر راه فرغانه درین مرحله جدا شوذ وهمچنین راه چاج واز
رباط سعد تا مرزنمد یک مرحله واز مرزنمد تا زامین یک مرحله واز زامین تا ساباط یک مرحله واز ساباط
تا اوکند یکمرحله ❊ واز اوکند تا ساوکث یکمرحله واز ساوکث تا خجند یکمرحله واز خجند تا کند ویک مرحله
واز کند تا سوخ یک مرحله واز سوخ تا رستاق یکمرحله واز رستاق تا زیرواش یک مرحله واز زیر
واش تا قبا یک مرحله واز قبا تا اوش یک مرحله واز اوش تا اوزکند یک مرحله راه راست اینست
واکر خواهند کی از خجند تا اخسیکث روند ازکند تا خواقند باید شد یک مرحله دراز واز خواقند تا اخسیکث
یکمرحله بزرک از فرین کی اول ماوراء النهرست تا اوزکند کی آخر سرحد است بیست وسه مرحله باشد
مسافات راه شاش از چاج تا سرحد مسلمانی از ابارکث تا قطران دره وراه
چاج وفرغانه هردو یکیست تا انجاکی رباط ابواحمدست چون ازانجا بکذرد راه دست چپ راه چاج
بوذ اکر خواهد بقطران دره آید یک مرحله ❊ واکر خواهد بجرفانه هم یکمرحله واز آنجا بدیرک واز دیرک
بتوحسین آنکاه بتوکنبد انکه فیکرد انکه اسورکث انکه بنکث انکه رباط ابوالعاص کی آنرا الهرن
خوانند انکه بدیه عرکر وانکه سپیجاب انکه باخکث واز باخکث تا طراز دو روزه راهست هیچ آباذانی

در راه نیست و اگر راه بیابان خواهند از اراکث برباط سعد آیند و از آنجا برامین و از رامین بخاوس و از
خاوس بسلك انکه بسورکث و جمله باشد از کنار رود جیحون تا طراز جیت دو مرحله **از بلخ بخارا را**
از بخارا تا فراجون یک مرحله و تا ساکال یک مرحله و تا ماربوع یک مرحله تا نخشب یکمرحله و تا مسوح یکمرحله
و ماودکن یکمرحله و تا رباطاربک یکمرحله و تا هاشم کرد یک مرحله و تا ترمد یک مرحله تر بدار جیحون بگذرد و تا سیا
کرد یک مرحله و تا بلخ یکمرحله از بخارا تا بلخ جمله سیزده مرحله **از سمرقند بلخ** از سمرقند دو روزه را
بکش آید ❋ و از کش بکیدل سه مرحله بدین منزل راه بخارا و بلخ یکی شود **از بخارا بخوارزم** از بخارا
یکمرحله بفرجه آید و از آنجا هشت منزل بیابانست که هیچ آبادانی نیابند لیکن چراگاه و آب بود این سبب را
عمارت نکرده اند و چون خواهند که از جیحون بگذرند و براه آموی سوی خوارزم شوند از بخارا تا فرین دو مرحله
از جیحون آنجا بگذرند انکه از آموی تا ویره یک مرحله و از ویره تا مردوین و از مردوین تا اساس و از
اساس تا سفاره و از آنجا تطاهریه ❋ انکه بدرغان انکه بجگربند انکه بدون انکه بهزاراسب انکه بخوارزم
جمله باشند از آنجا تا خوارزم براه آبادانی دوازده مرحله **مسافات شهرهای معروف ماوراءالنهر**
از سمرقند باسروشنه همان راهست که سوی فرغانه یاد کردیم ایراکی چون براین رسند از شمار سروشنه شود
ذکر مسافات میان اقالیم ماوراءالنهر آغاز از ختلان کنیم تا ماوراءالنهر جمله یاد
کنیم و تا خوارزم و غیر ذلک از هلک تا پولی که پیش ازین گفتیم شش مرحله و تا وخشاب دو مرحله ❋
و از وخشاب تا ارکند دو مرحله و از ارکند تا بلاورد یک مرحله ❋ و بلاورد و ارکند هر دو بر رود
وخشاب نهاده اند و از گذرگاه آرهن تا بلاورد دو مرحله و از گذرگاه تا ملنک دو روزه راه و از ملنک
تا اسنک دو روزه و کاویج بالا گذرگاه آرهن افتادست بیکفرسنگ ❋ ملمات از پول سنگین بر

هردو بیا

چهار فرسنگی بود و از گذرگاه بدخشان تا روستای منک دو مرحله و از روستای منک برود اندبخاراغ بیاید
گذشت و میان روستای منک و اندبخاراغ قدر یکمرحله بود و از اندبخاراغ برود فارغی بباید گذشت یکروزه را
آنگاه رود نوفان بگذرد تا منک اینست مسافت میان وخش و کوهستان **مسافت میان ترمد و خغانیان**
از ترمد تا جرمنکان یکمرحله و از آنجا بدارزنگی یک مرحله ❋ از دارزنگی بخغانیان دو مرحله **از خغانیان بختل**
از آنجا بشومان دو مرحله از شومان تا افریان یکروزه راه از افریان تا دشگرد یکروزه از ویشگرد تا ایلاق یکروزه و از
ایلاق تا دربند یکروزه و از دربند تا کاوکان یکروزه و از کاوکان تا قلعه دو روزه و از خغانیان تا ریون یک مرحله و از
خغانیان تا کوراب یک مرحله از خغانیان تا رگدست شش مرحله ❋ از ترمد تا قبادیان دو مرحله از قبادیان
تا خغانیان سه مرحله از ویشگرد تا پل سنگین یکروزه راه اینست مسافتها میان خغانیان و کوهستان ❋
مسافات خوارزم از خوارزم تا حوه یکمرحله از حوه تا هزاراسب یکمرحله و از شهر تا کرکانج سه مرحله
یکمرحله تا اردخسره دوم تا وردان و سوم تا کرکانج و از هزاراسب تا کردان خاس سه فرسنگ و از کردان
خاس تا حسره پنج فرسنگ و از حسره تا سافردن پنج فرسنگ و از سافردن تا شهر سه فرسنگ ❋ و از خوارزم
تا درخاس دو مرحله و از درخاس تا کردان یکمرحله و از کردان تا دیه براتکین دو روزه راه و مدمینیه و دیه براتکین
هر دو بهم نزدیک اند و از مدمینیه تا جیحون چهار فرسنگ بود و از مرداکان تا جیحون دو فرسنگ و از کرکانج تا جیحون
یکفرسنگ **مسافات شهرها بطرف بخارا** از نومجکث که قصبه بخاراست تا بیکند یکمرحله و از نومجکث تا
حجاره سه فرسنگ و از شهر تا معکان پنج فرسنگ بر دست راست بیکند و زبده بر چهار فرسنگی شهر نهاده است
طواویس بر چهار فرسنگی شهرست و میان کرمینه و حد مکن یکفرسنگ بود سوی سغد و حد نومجکث بر سوی سغد است
بمقدار یکفرسنگ و دو عاکث نزدیک بحد نومجکث نهاده است **مسافات شهرهای سغد و سمرقند**

از سمرقند تا ابارک چهار فرسنگ دارند وازینجا تا درغش چهار فرسنگ وازانجا تا بجکت پنج فرسنگ واز سمرقند تا
بجکت نه فرسنگ واز سمرقند تا ودان دو فرسنگ وازانجا تا کود محکث دو فرسنگ واز سمرقند تا اسبجر هفت
فرسنگ واز اسبجر تا کاسان پنج فرسنگ واز اسبجر تا زرفان سه فرسنگ واز کاسان تا ازیجر دو فرسنگ
مسافات میان کش ونسف ازکش تا نخشب سه مرحله ؛ وازکش تا خجانیان شش مرحله وازکش تا
نوکت پنج مرحله وازکش تا سوبخ دو مرحله وازنخشب تا کسبه چهار فرسنگ وازنخشب تا برده شش فرسنگ اینست مسافات
نواحی کش ونخشب **مسافات شهرهای اسروشنه** ازجرفانه تا درک پنج فرسنگ وازجرفانه تا زامین
نه فرسنگ واز زامین تا ساباط سه فرسنگ واز نوجکث تا فرغانه دو فرسنگ واز سابنک که برحد فرغانه است
واز سروشنه تا انجا هفت فرسنگ بوذ واز سروشنه تا وغکث سه فرسنگ براه خجند واز وغکث تا عرق دو فرسنگ
واز عرق تا خجنده شش فرسنگ **مسافات شهرهای جاج واسبیجاب** ساکث برکرانه روذ جاج
نهاذست ازانجا تا خرشیکث یک فرسنگ واز خرشیکث تا نکث یک فرسنگ وازانجا تا سورکث سه فرسنگ
وازانجا تا دهقانکث دو فرسنگ وازآنجا تا زالیکث یک فرسنگ وازانجا تا بنکت دو فرسنگ وراه بنکت
وحکث سوی ایلاق از نکت تا حکث یک فرسنگ وازانجا تا بالان دو فرسنگ وازانجا تا نوکث یک فرسنگ
مسافات میان روذ ترک وایلاق براه ایلاق سوی شرق از نکت تا جبرکث دو فرسنگ وتا تکث
هم دو فرسنگ وتا ایردکث یک فرسنگ وکسال وعدوال وکهر وغزل ودرودک وحورن همه در مسافت
یکروزه راه افتاذست وآنچ برجانب غربی راه ایلاق است درمیان روذ ترکت وروذ ایلاق از نواحی
اسبنو ؛ کلجان واردلانکث وبلت ورسامسک وحرک اینهمه درمقدار یکمرحله افتاذست وآنچ در میان
ساکث ونوکث وروذ جاج افتاذست از نواحی وروذ ایلاق محاج وغرجید وجابن ومحکث وکنکوه وسم

دوروزه راه درمقدار یکروزه این ناحیتهاست ومیان روذ ایلاق وروذ جاج برجانب غربی نوکث و
روذ های بلنج مقدار پنج فرسنگ در پنج فرسنگ وحاحکث براه وشکرد نهاذست سوی سکث وازن
انجا تا روذ جاج دو فرسنگ بوذ وبحاکث بر وادی جاج افتادست ازانجا تا ناکث قدر سه فرسنگ
باشد کبراک برکرانه روذ ترکان است نزدیک حدود سکث بریک فرسنگی ومیان این روذ وحایط
جاج خاورنک بر دو فرسنگی افتادست وبرکوس بر سه فرسنگی خاورکث وازانجا تا ماکث چهار فرسنگ
بوذ برسمت شرق واز نکث تا سبجاب چهار مرحله واز سبجاب تا سیانکث دو مرحله واز سانکث تا کدر
قصبه اراب دو مرحله سبک واز کدر تا ساوغر یک مرحله واز ساوغر تا صبران یک مرحله وسبج برجانب
غربی روذ نهاذست برکدر بدو فرسنگ واراب برجانب شرقی روذ افتادست ومیان روذ وکدر نیم فرسنگ
راه بوذ واز اخسیکث تا نکث نه فرسنگ دارند اول میان روذان اینست واز اخسیکث تا سلاب آخر
میان روذان پنج مرحله دارند واز اخسیکث تا کاسان پنج فرسنگ واز کاسان تا نجم درجانب شمالی یکروزه
راه واز اخسیکث تا کروان هفت فرسنگ وتا راسب از اخسیکث نه فرسنگ دارند وحد راسب تا حد ایلاق
پیوسته است وکروان درمیان اخسیکث وکاسان افتادست ودروازه اخسیکث برکرانه روذ جاج
نهاذست ومیان کید وروذ جاج یک مرحله بوذ وازقبا تا اسبیقان قریب سه فرسنگ بوذ واز اسبیقان
تا کنار روذ هفت فرسنگ بوذ چون ازقبا باخسیکث شوند وازسوخ تا نکاخس پنج فرسنگ واز نکاخس تا
سوخ همه ناحیتست وازسوخ تا اوال قرب ده فرسنگ بود براه اوجه ؛ وازقبا تا شهرستان برجانب
شرقی قرب هفت فرسنگ باشد وهردو ناحیت بهم پیوسته است ؛ وازوایر تا مدوا دو فرسنگ دارند
واز رکت تا خلام سه فرسنگ واز خلام تا سلاب هفت فرسنگ وسلاب وسبیل کهاین دو جایگه

قصبه ندارد بسبب این یاد کردیم کی این هر یکی ثغری است در پیش کافر ؛ اینست حدود ممالک
و اقالیم در ممالک اسلام کی یاد کردیم **والله اعلم**

تمام شد ترجمه کتاب مسالک و ممالک بپیروزی روز آدینه چهارم محرم المیمون سنه ست وعشرین وسبعمایه
الهجره ؛ علی یدی العبد الضعیف المفتقر الراجی عفو ربه الاحد ابی المحاسن محمد بن سعد بن محمد النخجوانی المعروف
بابن الساوجی غفر الله لوالدیه ولمن قال امین یا رب العالمین بمدینه اصفهان حماها الله تعالی عن الحدثان

تاریخ شهر محرم الحرام هزار و سیصد و شانزده هجری مطابق سال فرخنده
فال ایت ییل جناب مستطاب اجل بندکان آقای علیخان حکمران اردبیل و مشکین
مد ظله و جناب مستطاب آقای حاجی میرزا کاظم ملک التجار کل ممالک محروسه
ایران و جناب آقای میرزا حسینخان قوام دفتر دام اقبالهما بقعه متبرکه
شیخ صفی علیه الرحمه رفته بودند این کتاب مستطاب در کتابخانه مبارکه
آن بزرگوار دیده شد و حسب الفرمایش بندکان جناب مستطاب
حکمران معظم الیه بخط این بنده مذنب عاصی الحقیر الفقیر قربانعلی ابن
مرحوم میرزا عباس افشار ارومیه استنساخ
پذیرفت فی غره شهر جمیدی الثانی ۱۳۱۶

یا علی الا علی

